

فلسفه تاریخ و تاریخ فلسفه

(بخش دوم)



آیه الله سید رضا حسینی نسب



پیشگفتار

در بخش اول این کتاب، به مبحث "فلسفه تاریخ" پرداختیم. در این بخش، "تاریخ فلسفه" را از نظر گرامی شما می‌گذرانیم.

اگر فلسفه را بنا بر تعریف ارسطو به معنای:

"علم به موجود از آن جهت که وجود دارد" بدانیم،

یا بنا بر سخن ابن سینا به معنای:

"آگاهی بر حقائق اشیاء به اندازه ای که برای انسان ممکن

است" معرفی کنیم،

و یا چنانکه کانت می گوید آن را به معنای:

"شناسایی عقلانی که از راه مفاهیم حاصل شده باشد"

در نظر بگیریم،

و یا بر اساس سخن هگل، آن را به عنوان:

"شناسایی عقلانی که از راه مفاهیم حاصل شده باشد"

بدانیم؛

بر این اساس، تاریخ افکار و اندیشه های فلسفی بشر

(مانند تفکر در این امر که از کجا آمده ایم؟، برای چه

منظور آمده ایم؟ و سر انجام، به کجا خواهیم رفت؟) ، به

آغاز زمان اندیشیدن انسان ها باز می گردد. بدیهی است

که آن زمان، پیش از عصری بوده است که خط اختراع شود
و نوشتن آغاز گردد.

اما اگر مقصود ما از فلسفه، متون تدوین شده در زمینه
فلسفه و مکاتب فلسفی که بر اساس آن متون بنیانگذاری
شده اند باشد، آنگاه باید به دنبال آن دسته از اندیشه های
فلسفی برویم که آثاری مدوّن از آن ها به جا مانده اند.

بر این اساس، آنچه به عنوان نخستین افکار و متون
فلسفه مطرح می شود، تنها شامل آن دسته از اندیشه ها و
مکاتب فلسفی می گردد که پس از اختراع خطّ اندیشه نگار،
و ثبت و تدوین آنها به دست ما رسیده اند. زیرا تبادل

مفاهیم عقلی و افکار فلسفی، به صورت شفاهی قبل از
اختراع خط اندیشه نگار نیز، وجود داشته است.

فصل اول

هزاره اول قبل از میلاد

از جمله کهن ترین متون فلسفی به جای مانده از بیش از یکهزار سال قبل از میلاد، نوشتارهای متعلّق به مکاتب فکری و فلسفی در سرزمین های "شبه قاره هند" ، "ایران باستان" و "مصر باستان" است. این مجموعه های فکری، شامل مباحث ماوراء الطبیعه و اندیشه های آئینی و اسطوره ای می شده اند.

در این فصل، به بررسی تاریخ شکل گیری مکاتب فلسفی در سه سرزمین یادشده می پردازیم.

فلسفه در شبه قاره هند

انتشار متونی که به عنوان "ودا" (Veda) نامیده می شدند و از حدود یکهزار و پانصد سال پیش از میلادی در شبه قاره هند به وجود آمده بودند، در طول هزاره اول پیش از میلاد، گسترش یافت.

همچنین، اندیشه "اوپانیشاد" (Upanishad) که توضیح داده خواهد شد، در این دوران منتشر گردید و مکتب های مهمی مانند "جینیسم"، "آجیویکا" و "بودیسم"، به وجود آمدند.

ودا (Veda)

واژه "ودا" که به معنای "دانش" یا "دانش الهی" است ، نام کهن ترین متون آئین هندو می باشد. قدیمی ترین نسخه های آن متون، به قرن چهاردهم پیش از میلاد باز می گردد. این مجموعه مدوّن، شامل چهار کتاب اصلی به شرح زیر است که به زبان "سانسکریت"، به رشته تحریر درآمده اند :

1- ریگ ودا (Rigveda)، شامل بیش از یک هزار سرود در

ستایش الهه های آئین هندو .

2- یجورودا (Yajurveda)، شامل دعا ها ، بویژه اذکار

مربوط به مراسم قربانی.

3- ساما ودا (Samaveda)، شامل آهنگ های

مخصوص مراسم مذهبی.

4- آتَهروَه ودا (Atharvaveda)، شامل وردهایی برای

چیره شدن بر ارواح پلید و نیروهای شیطانی.

مکاتب فلسفی سنّتی در هند باستان که به عنوان مکاتب

"آستیکه" (āstika) شناخته می شدند، وداها را متونی

مقدّس و آسمانی معرفی کرده اند. اما مکاتب فلسفی غیر

سنّتی که به عنوان مکاتب "ناستیکه" (nāstika) معروفند،

جنبه الهی و آسمانی وداها را نفی کرده و آنها را ساخته
افراد بشر می دانستند.

آموزه های وداها

معتقدان به وداها، دارای ویژگی های ذیل بودند:

الف. ایمان به الهه های متعدد مانند ایندرا [Indra] (الهه
رعد و برق و جنگ)، آگنی [Agni] (الهه آتش و قبول
قربانی)، سوما [Soma] (الهه ماه و مناسک عبادی)، و
وارونا [Varuṇa] (الهه نظم اخلاقی).

ب. اعتقاد به "آرته" (Rta) به معنای قانون نظم و استحکام
در نظام کیهانی و همه مراتب آفرینش که انسان ها نیز باید

آن را بشناسند و در چهارچوب آن، به صورت عادلانه رفتار نمایند، تا با آن هماهنگ شوند و به سعادت برسند.

ج. انجام مناسک قربانی و نذورات، تحت عنوان "یا جنا" (Yajña) به خاطر رضای خدایان و حفظ نظام کیهانی.

د. آئین قرائت اذکار و سرودهای مقدّس، تحت عنوان "مانترا" (Mantra) به معنای رهایی فکر.

اوپانیشاد (Upanishad)

دسته ای از نصوص اصلی و بنیادین فلسفی در شبه قاره هند که در هزاره اول پیش از میلاد پدید آمده اند، متون اوپانیشاد نام دارند.

متون اوپانیشاد از نظر زمانی، در فصل پایانی و ادامه متون معروف به "وداها" به ظهور رسیده اند. نخستین متون مدون اوپانیشاد به حدود سال 800 پیش از میلاد، باز می گردد. از اینرو، از اسناد فلسفی یادشده به عنوان "ودانتا" (Vedānta) به معنای "پایان وداها" یاد می شود.

متون اوپانیشاد بر خلاف وداها، کمتر بر روی مناسک آئینی مانند مراسم انجام نذورات و قربانی و محافل قرائت اذکار، تاکید دارند، و بیشتر بر اساس درونگرایی و تمرکز بر معانی، به تبیین تعلیمات و آموزه های خود می پردازند.

افزون بر دویست متن، تحت عنوان اوپانیشاد تدوین گردیده و بسیاری از آنها در مجموعه ای به نام "موکتیکا"

(Muktika) گردآوری شده است. اوپانیشادهای معروف،

عبارتند از:

- کنا (Kena)
- کاتا (Katha)
- پراشنا (Prashna)
- ایشا (Isha)
- مونداکا (Mundaka)
- ماندوکیا (Mandukya)
- آیتاریا (Aitareya)

- تایتیریا (Taittiriya)
- بریهادارانیاکا (Brihadaranyaka)
- کاوشیتاکی (Kaushitaki)
- مایتری (Maitri)
- چاندوگیا (Chandogya)
- شوتاشواتارا (Shvetashvatara)

آموزه های اوپانیشادهای

برخی از آموزه های فلسفی اوپانیشاد، بدین شرحند:

الف. شناخت آتمن (Atman). به معنای گوهر ذاتی که عبارت است از "ذات خودآگاه" انسان. این واقعیت که فراتر از جسم و ذهن یک فرد است، همان حقیقتی است که روح آدمی نامیده می شود. آتمن، یک حقیقت جاودانی است که هرگز فانی نمی شود و نمی میرد و همواره شاهد و ناظر پندارها و رفتارهای آدمی است.

ب. شناخت برهمن (Brahman). به معنای حقیقت جاودانی، بی نهایت، ثابت و بدون صورت و منزّه از کیفیّت. این واقعیت که همان "آگاهی محض" است، در پس همه جهان هستی قرار دارد و گوهر اساسی عالم وجود است. این

حقیقت، در عین حال که فراتر از کلّ جهان است، بر همه
عالم نیز، احاطه دارد.

شناخت برهمن، از طریق نفی صفات است، زیرا حقیقت
یادشده، فراتر از ادراک حسّی و عقلی انسان است.

ج. اذعان به وحدت آتمن و برهمن، و اینکه آتمن از
برهمن جدا نیست، بلکه آن دو حقیقت، همانند هستند، و
اینکه ادراک این امر، موجب آگاهی کامل و تولّد دوباره
انسان به صورت معنوی خواهد بود و در نهایت، به رهایی از
"چرخه تولّد و مرگ" (Saṃsāra) منتهی می گردد.

از این حالت آگاهی و رهایی، به عنوان "موکشا" (Moksha)
تعبیر می شود.

د. تاکید بر مراقبه و تمرکز بر اساس مفاهیم سه گانه

مذکور که شامل سه مرحله به شرح ذیل می گردد:

1. مرحله آموختن ،

2. مرحله تأمل و تمرکز،

3. مرحله مراقبه عمیق و وصول به مقام وحدت "آتمن" و

"برهمن".

ه. اعتقاد به کارما (Karma).

"کارما" در زبان سانسکریت، به معنا "رفتار یا حتی پنداری

است که عکس العملی را در پی دارد " و مبتنی بر اصل

"علّیت" و قانون "کنش و واکنش"، بنیانگذاری شده است.

بر اساس این قانون، هر کردار، گفتار یا نیتی، عکس العمل و پیامد معینی را متناسب با نوع رفتار و گفتار و پندار، به دنبال دارد.

نتیجه عملکردهای انسان، علاوه بر اینکه در هویت دادن به او تاثیر می گذارد، به عنوان پیامد رفتارهای وی، به خودش باز می گردد. همچنین، "کارما" در ماندن انسان در گردونه تکراری "تولّد و مرگ" (Saṃsāra)، یا رهایی از آن که "موکشا" (Moksha) نامیده می شود، تعیین کننده است.

و. اعتقاد به چرخه تناسخ (Reincarnation)

تناسخ به معنای اینکه روح انسان پس از مرگ، دوباره به کالبدی جدید باز می گردد و مجدداً متولّد می شود و این

چرخه مرگ و تولّد مجدد تکرار می گردد؛ از آموزه های
 اساسی در متون اوپانیشاد است. حقیقت روح که آتمن
 نامیده می شود، گوهری جاودان است، اما چرخه مرگ و
 تولّد مجدد، بر مبنای کارما و عملکرد و گفتار و پندار
 انسان در طول زندگانی او شکل می گیرد. اگر عمل آدمی
 خوب و شایسته باشد، روح او پس از مرگ در کالبدی
 سعادتمند، به تولّد مجدد دست می یابد، ولی در غیر این
 صورت، نفس وی در بدنی بد فرجام و ناخوشایند و یا
 حیوانی از حیوانات، دوباره متولّد می شود. این چرخه
 آنقدر تکرار می شود تا روح انسان بتواند در پرتو مراقبه

جامع و معرفت کامل، از گردونه تکرار مذکور، رهایی یابد و به مقام وحدت با "برهمن" نائل گردد.

ز. اهتمام به معرفت معنوی "جنانا"

مفهوم "جنانا" (Jñāna)، ادراک حقیقت آتمن و شناخت واقعی برهمن و فهم عمیق وحدت و "این همانی" آتمن و برهمن است.

روح انسان، تنها در پرتو مراقبه دقیق و مؤثر و تحقق "جنانا" می تواند تناسخ را پشت سر بگذارد و از چرخه تکراری "تولّد و مرگ" (Saṃsāra)، آزاد شود و به مقام رهایی محض که "موکشا" (Moksha) نامیده می شود برسد. در این صورت، اتحاد آتمن و برهمن، به وقوع می پیوندد.

مکتب جینیسم

آئین "جینیسم" (Jainism) یا مکتب فلسفی "جین" (Jain) از جمله مکاتب فکری و فلسفی هزاره اول قبل از میلاد به شمار می رود.

این مکتب، در حوالی قرن ششم پیش از میلاد، گسترش یافته و شخصیّتی که آئین مذکور را ترویج کرده است، "مهاویرا" (Mahavira) نام دارد.

پیروان این مکتب به تناسخ و چرخه تکراری مرگ و زندگی مکرر روح در بدن های گوناگون ، اعتقاد داشتند.

آنان همچنین، به "کارما" یا "گرمه" که قبلا شرح داده شد اذعان داشتند و بر این عقیده بودند که رفتار ناروای

انسان، صفای روح را از بین می برد و آن را از درک حقایق باز می دارد. نظریه پردازان این مکتب ، برای تهذیب نفس آدمی ، مراحل ذیل را ارائه داده اند :

- پرهیز از خشونت.
- پرهیز از دروغ.
- پرهیز از دزدی.
- پرهیز از لذّات جسمانی.
- پرهیز از حرص و طمع.

مکتب آجیویکا

مکتب "آجیویکا" (Ājīvika) در حدود قرن پنجم پیش از میلاد در هندوستان گسترش یافت.

بنیانگذار این مکتب، "مکخالی گُشالا" (Makkhali Gośāla) بوده است.

مهمترین آموزه های این مکتب عبارت بودند از:

الف. جبر گرایی

پیروان این مکتب بر این باور بودند که سیر تحولات زندگی انسان ها و جوامع بشری، از پیش تعیین شده است و تلاش و کوشش آدمی، هیچ تاثیری در تغییر سرنوشت او ندارد.

ب. انکار نظریه "کارما"

بر اساس اعتقاد به "جبرگرایی"، پیروان مکتب "آجیویکا" بر این باور بودند که عمل انسان، عکس العمل خاصی ندارد و

کوشش بشر با رفتار بهتر و اخلاقی تر نمی تواند او را در مسیری که از قبل برایش تعیین شده است، خارج سازد.

ج. گرایش فلسفی سکولار

تمرکز اندیشمندان این مکتب در مباحث فلسفی، بر روی شناخت کیهان و قواعد فلسفی و قوانین طبیعی محض بوده است. آنان به جای پرداختن به نیروهای الهی، به یک نیروی متافیزیکی کیهانی معتقد بودند که سرنوشت انسان را تعیین می کند و نوع کردار، گفتار و پندار آدمی، تاثیری در قضا و قدر او ندارد.

پیروان مکتب "آجیویکا"، این امر را "نیاتی" (Niyati) می نامیدند.

مکتب چارواکا (Charvaka)

مکتب "چارواکا" (چارواکه)، به عنوان یک مکتب مادی گرا و ماتریالیستی، در قرن ششم پیش از میلاد، در بخش هایی از هند، برای مدتی کوتاه رواج داشته است.

بنیانگذاری این مکتب، به فردی به نام "بریهاسپاتی" (Brihaspati) نسبت داده شده است.

پیروان این مکتب، قانون علیت را انکار می کردند و ماده را با عناصر چهار گانه آن یعنی آب، خاک، هوا و آتش، منشأ پیدایش همه ارکان جهان می دانستند و ادراک حسی را تنها راه شناخت واقعی قلمداد می نمودند.

روح رانیز قبول نداشتند و به انکار وجود خدا می پرداختند.
 اخلاق خوب و بد را هم اموری نسبی و تابع قوانین و
 مقررات اجتماعی می دانستند.

این مکتب ، باورهای متافیزیکی و عالم ماوراء الطبیعه را
 انکار می کرد و هستی را منحصر به همین جهان مادی
 می دانست و کمال مطلوب را لذت های مادی و خوشبختی
 دنیوی قلمداد می نمود.

مکتب بودا

مکتب "بودیسم" (Buddhism) که در حدود قرن ششم
 پیش از میلاد در هندوستان گسترش یافت، دارای دو جنبه
 بوده است:

الف. جنبه دینی که شامل دو آئین مذهبی می شد.

ب. جنبه فلسفی که شامل حدّ اقل چهار مکتب فلسفی

می گردید.

نام بنیانگذار این مکتب، "سیدهارتها" (Siddhartha) و از

خاندان معروف به "گوتاما" (Gautama) و ملقب به "بودا"

(Buddha) (یعنی : فرد روشن ضمیر و آگاه بر همه چیز) بوده

است.

مورخان ، وی را شخصیتی می دانند که در حدود قرن ششم

پیش از میلاد زندگی می کرده و به منظور تکامل معنوی ،

مقام و ثروت خود را رها نموده و گوشه انزوا اختیار کرده و

به مراقبت و تأمل پرداخته است.

بودا، قانون کلی "کارما" (Karma) را به معنای وابسته بودن کیفیت وجودی انسان به اعمال گذشته اش قلمداد می کرد که موجب تناسخ و زایش ها و مرگ های مکرر وی می شود ، و تنها راه رهایی از آن را رسیدن به حالت "نیروانا" (Nirvana) می دانست.

نیروانا در لغت به معنای حالت آرامش است که موجب بهجب مستمر و صلح جاودان و سعادت بی پایان می شود، و منظور از آن در اینجا ، حالت آرامش و سکونی است که خالی از انانیت باشد.

بودا برای رسیدن به نیروانا ، شیوه ای از ریاضت را توصیه می کرد که دارای هشت شرط به شرح ذیل بوده است:

ایمان درست ، اراده درست ، گفتار درست ، کردار درست ،
 معاش درست ، کوشش درست ، اندیشه درست ، تمرکز
 درست.

از دیدگاه مکتب بودا ، علت اصلی همه مصائب و رنج های
 بشر ، جهالت و نادانی می باشد. زنجیره علل که به جهالت
 انسان نسبت به حقیقت رنج و راه درمان آن منتهی می شود،
 از دیدگاه مکتب بودا بدین شرح است.

"بر نادانی ، کارما وابسته است. بر کارما، آگاهی وابسته
 است. بر آگاهی، نام و صورت وابسته است. بر نام و
 صورت، حواس ششگانه (شامل حواس پنجگانه و هوش که
 حس ششم نامیده می شود) وابسته است. بر حواس

ششگانه، تماس وابسته است. بر تماس، احساس وابسته است. بر احساس، تمایل وابسته است. بر تمایل، علاقه و دلبستگی وابسته است. بر دلبستگی، هستی وابسته است. بر هستی، تولد وابسته است. بر تولد، پیری و مرگ و رنج وابسته است."

متون باستانی این مکتب، "تری پیتاکا" (Tripiṭaka) به معنای سه سبد دانش نامیده می شوند. این مجموعه ، شامل سه بخش به شرح ذیل می گردد:

- سوتاپیتاکا (Sutta Piṭaka)

- وینایا پیتاکا (Vinaya Piṭaka)

- آبهدهاما پیتاکا (Abhidhamma Piṭaka)

مذاهب دینی بودایی

آئین های دینی مهم بودایی عبارتند از:

الف – مذهب "هینیانا" (Hinayana)

مهمترین عقاید پیروان این مذهب عبارتند از:

- اعتقاد به اصل "گرمه" به عنوان قانونی غیر قابل

تغییر.

- اعتقاد به عدم وجود خداوند تأثیر گذار در ساختار

وجودی انسان.

- مبتنی بودن رستگاری انسان بر تلاش و کوشش وی و در راستای تعالیم بودا.

- اعتقاد به عدم وجود حقیقی اشیاء و اشخاص ، و اذعان به اصالت "نمود".

ب – مذهب "مهایانا" (Mahayana)

از آنجا که اعتقادات مذهب "هینایانا" مبنی بر انکار خداوند تاثیر گذار و انکار روح ثابت، با طبع و خواسته های عموم مردم و توده ها ناسازگار بود ، مکتب "مهایانا" به وجود آمد تا نواقص مذهب مذکور را جبران کند.

بر این اساس ، آئین مهایانا ، اصول ذیل را احیا کرد:

- اعتقاد به وجود خدا.

- اعتقاد به وجود روح.

از دیدگاه این مکتب ، روح فردی انسان ها، در دایره عالم
نمودها قرار دارد ، و غیر از روح کل و حقیقت اعلی می باشد
که "ماهاتمان" (Mahatman) نامیده می شود.

مکتب فلسفی بودایی

مکتب های معروف فلسفی بودایی عبارتند از :

- مادیامیکا (Madhyamika)

- یوگاچارا (Yogachara)

- ساوترانتیکا (Sautrantika)

- وایبهاشیکا (Vaibhashika)

مکتب مادیامیکا

از دیدگاه این مکتب ، همه چیز ، تهی از حقیقت است و همه عالم عاری از واقعیت می باشد.

پیروان این طرز فکر می گویند : علم و عالم و معلوم به یکدیگر وابسته هستند و اگر بطلان یکی از آنها ثابت گردد، بی پایگی دو تای دیگر هم به اثبات می رسد ، و از آنجا که وجود امور مبتنی بر اوهام و خیالات ، حقیقت بودن علم را منتفی می کند ، بنا بر این ، عالم و معلوم هم به عنوان امور واقعی به اثبات نمی رسند.

این مکتب شبیه مکتب سوفسطایی های افراطی است که اثبات هیچگونه حقیقتی را نمی پذیرند و می گویند: هرچه در آفرینش هست، جز وهم و خیال نیست.

مکتب یوگاچارا

از نظر پیروان این مکتب، ذهن، امری حقیقی است؛ ولی عالم خارج از ذهن انسان، عاری از حقیقت است و جز تخیل و تصویر ذهنی نیست. بنا بر این، جهان خارج از کارگاه ذهن، قابل اثبات نمی باشد.

مکتب ساوترانتیکا

این مکتب، هم واقعی بودن وجود ذهنی و هم واقعی بودن

وجود خارجی را می پذیرد. زیرا در صورت عدم واقعیت وجود خارجی ، وجود ذهنی نمی تواند حقیقت داشته باشد. تصاویر ذهن انسان ، در حقیقت نمایانگر اشیاء در خارج از ذهن بشر می باشند.

مکتب وایبهاشیکا

پیروان این مکتب نیز ، به حقیقت داشتن وجود ذهنی و وجود خارجی اذعان دارند . علاوه بر این ، حقایق و اشیاء خارج از ذهن را قابل ادراک حسی به صورت مباشر می دانند. آنان معتقدند که تا امور خارج از ذهن انسان با ادراک حسی درک نشوند ، تصاویر ذهنی نمی توانند نمایانگر حقیقی و راستین آنها در خارج از کارگاه ذهن باشند.

فلسفه در ایران باستان

طرح اندیشه های فلسفی در ایران باستان، به آغاز هزاره اول قبل از میلاد، تا حدود سال 600 پیش از میلاد، باز می گردد. افکار یادشده به صورت مکاتب فکری و فلسفی در دوران هخامنشیان در حدود سال 550 پیش از میلاد، در سطحی گسترده و به صورت رسمی، رواج یافتند.

عمده این مباحث فلسفی، شامل "هستی شناسی"، "کیهان شناسی"، "معارف اخلاقی" و "تئوریهای متافیزیکی" بوده اند.

این مکاتب فکری از قرن سوم میلادی تا اواخر دوران ساسانیان، یعنی تا حدود سال 650 میلادی، در مرکز

آموزشی جندی شاپور، در کنار مکاتب فلسفی هند و یونان،
مورد تبیین و تدریس قرار می گرفتند.

آموزه های مکاتب فلسفی ایران باستان، پس از هزاره اول
پیش از میلاد نیز، بر مکاتب فکری و فلسفی جهان غرب و
دنایای اسلام، تاثیرات مهمی بر جای نهاده اند.

گاتاها

بسیاری از اندیشه های فلسفی ایران باستان در متونی به
نام "گاتاها" (Gāthās) بازتاب داده شده که به صورت نظم،
سروده شده اند. در اینکه آیا تدوین گاتاها توسط "زرتشت
اسپیتمان" صورت گرفته یا اندیشمندان دیگر، اختلاف
نظر وجود دارد.

مجموعه گاتاها شامل هیفده سرود است و مهمترین آنها

بدین شرحند:

• اهُنَوَیتی (Ahunavaiti)

• اوشَتَوَیتی (Ushtavaiti)

• سِپَنَتامَینِیو (Spentamainyu)

• وِهُوِخْشَثْرا (Vohuxshathra)

• وِهِشْتَوِیشْتی (Vahishtoishti)

آموزه های "گاتاها"

اندیشه های مهم فلسفی در "گاتاها" بدین شرحند:

الف. دو نوع عالم وجود دارند: 1- جهان مادی. 2- جهان معنوی (مینوی). در عین حال، هر دو عالم در هم تنیده شده اند و انسان ها به صورت همزمان، در هر دو جهان زندگی می کنند.

ب. جهان هستی دارای آفریننده یگانه است که "اهورا مزدا" نامیده می شود و او علاوه بر خلقت عالم، تدبیر و اداره جهان را نیز، بر عهده دارد.

ج. انسان ها در این جهان از اختیار و اراده آزاد برخوردار هستند و می توانند میان حقیقت و درستی که "اشا" نامیده می شود، یا باطل و ناراستی، انتخابگر باشند.

بنا بر این، بشر در قبال کردار و گفتار و پندار خود، مسئولیت اخلاقی دارد.

د. اعتقاد به دوگانه گرایی میان دو نیروی متضاد یعنی خدای حکیم و منبع نیکی و روشنایی به نام "اهورمزدا" از یکسو، و مظهر بدی ها و پلیدی ها به نام "اهریمن". این تقابل، موجب مبارزه کیهانی مداوم میان خیر و شرّ گردیده است.

اما بر اساس برخی از متون "مزدیسنا"، به این نکته اشاره شده است که دو نیروی متضاد به نام "سپنتا مینو" که مظهر خیر و روشنایی است، و "انگره مینو" که مظهر شرّ و ظلمت است، در عالم هستی وجود دارند و همیشه در حال

مبارزه با یکدیگر هستند و در عین حال، هردو نیروی
مذکور، توسط اهورامزدا پدید آمده اند.

ه. اهتمام به کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک به
عنوان فلسفه اخلاقی، به منظور رسیدن به حقیقت و
سعادت جاودان "اشا".

و. اذعان به اینکه سرانجام عالم، فرخنده و تابناک است.
هنگامی که اهورا مزدا ، اهریمن را به طور کامل شکست
دهد، جهان هستی به حالت پاک و نورانی اولیه خود باز
می گردد. این پدیده، به عنوان "فرَشگرد" نامیده می شود.

سهروردی و فلسفه ایران باستان

از دیدگاه مکتب فلسفه اشراق که توسط سهروردی تبیین گردیده است، در رأس سلسله وجود ، "نور الأنوار" قرار دارد که غنی بالذات و قیوم مطلق است و هر وجود و ظهور و حضوری ، از وی سرچشمه می گیرد. نخستین فائض از نور الانوار ، نور قاهر اول است ، که حقیقتی بسیط است. این حقیقت در اصطلاح حکیمان ایران باستان، به نام "بهمن" نامیده شده است.

از سوی دیگر، نور قاهر اول ، جلال و شکوه نورالانوار را مباشرتا مشاهده می کند ، و نور الانوار نیز ، مستقیما بر وی اشراق شعاع می نماید. به لحاظ این نسبت فیما بین و

مشاهده و اشراق ، نور قاهر دوم ، تحقق می یابد. از تکرار نسب مذکور ، دیگر انوار قاهر در طول یکدیگر به وجود می آیند ، به نحوی که بین آنها علیّت وجود دارد و هر نور قاهر عالی ، علّت اشراق بر نور قاهر سافل است. این سلسله مراتب طولی ، در حقیقت نظام فرشتگان مقرب است که امّهات و اصول عالم هستند .

سلسله مراتب طولی این انوار قاهر ، دو قطب مثبت و منفی در وجود ایجاد می کنند .

قطب مثبت آن ، شامل اموری مانند استیلاء ، استغناء ، شهود و استقلال است که سلسله مراتب جدیدی از انوار یا فرشتگان را به وجود می آورد که در عرض یکدیگر هستند و

هیچیک از آنان علّت وجود دیگری محسوب نمی شود. این
سلسله مراتب، طبقات عرضی نامیده می شود .

فرشتگان مذکور در نظام فلسفی سهروردی ، مدبران امور
جهان و فرمانروایان عالم هستند که در حکمت ایران
باستان با عناوین "خرداد" ، "شهریور" ، "امرداد"،
"اسفندارمذ" و "اردیبهشت" نامیده می شدند .

همچنین، سلسله مراتب انوار عرضی یا انواع نوریه ، طبقه
دیگری از انوار و ملائکه را به وجود می آورد که ارباب انواع
به واسطه آن نورها ، بر انواع زیرمجموعه خود فرمانروایی
می کنند.

این سلسله از انوار جدید و میانجی ، نفوس فلکی و انسانی هستند که در اصطلاح حکمت ایران باستان به عنوان "انوار اسپهبد" نامیده می شود. انوار اسپهبد ، محرّک افلاک آسمانی و مراکز نفوس انسانی هستند.

از اینجا روشن می گردد که سهروردی، از اصطلاحات فلسفی دوران ایران باستان آگاه بوده و آنها را در تبیین فلسفه اشراق، به کار برده است.

همچنین، از سخنان مفسّران فلسفه اشراق چنین استفاده می شود که شیوه فکری یادشده ، در افکار و اندیشه های حکمای ایران باستان ، مانند کیومرث ، فریدون،

کیخسرو، جاماسب، جمشید و بزرگمهر؛ وجود داشته است.

ورود فلسفه یونانی به ایران

در دوران "هلنیسم"، آموزه های فلسفی یونان باستان توسط مقدونیان و یونانیانی که همراه با لشکر اسکندر مقدونی به ایران آمده بودند، به محافل علمی و فلسفی ایران منتقل گردید.

دوران هلنیسم (Hellenism) به برهه ای از تاریخ، از سال 337 پیش از میلاد که امپراتوری یونان سقوط کرد، تا سال 146 پیش از میلاد که شهر آتن به تصرف امپراتوری روم در آمد، گفته می شود.

واژه "هلنیسم" به معنای "یونانی مآبی" یا "یونانی گری" آمده است. مقصود از اصطلاح یادشده این است که پس از اینکه اسکندر مقدونی، اقوام مقدونیه و یونان را متحد کرد و به قصد جهانگشایی به آسیای صغیر، مصر، ایران، و هندوستان حمله کرد، فرهنگ و اندیشه های مکاتب فلسفی یونانی در سراسر آن مناطق گسترش یافت و در زمان حکمرانی جانشینان وی نیز، آثار فرهنگی فلسفی یونانی در قلمرو حکومت گسترده آنان، تا زمان پیدایش امپراتوری روم، ادامه یافت.

از اینرو، برهه تاریخی یادشده، به عنوان دوران "هلنیسم" یا دوران "هلنیستی" به معنای دوران "یونانی گری"، نام گذاری شده است.

نخبگان ایرانی در عرصه فلسفه و معارف عقلی، بویژه در جندی شاپور و تخت جمشید، مکاتب فلسفی افلاطونی و ارسطویی را مورد مطالعه قرار دادند و با اندیشه های فلسفی ایران باستان، در هم آمیختند.

همانطور که قبلاً بیان شد، در دوران حکومت ساسانیان، مجموعه ای از اندیشه های فلسفی ایران باستان و مکاتب فلسفی یونان و هند، در دانشگاه بزرگ جندی شاپور، تدریس می شده است.

فلسفه در مصر باستان

مصر، یکی از سرزمین‌هایی است که جایگاه ظهور مکاتب و اندیشه‌های فلسفی در گذشته‌ای بسیار دور و تاریخ پیش از میلاد بوده است.

پندنامه "پتاه هُتپ"

یکی از متون فلسفی و اخلاقی در سرزمین مصر باستان، پندهای "پتاه هُتپ" (Ptahhotep) است. این متون باستانی که قدمت آن به حدود دو هزار و چهارصد سال پیش از میلاد باز می‌گردد، شامل پندها و دستورالعمل‌های

حکیمانه و اخلاقی یکی از نخبگان و وزیران اعظم مصر باستان با همان نام ("پتاه هُتپ" یا "پتاح حُتپ") می باشد.

آموزه های پتاه هتپ

متن یادشده، عمدتاً شامل نصایح اخلاقی و پندهای اجتماعی مانند اهمیت مهربانی، نیاز به آموزش، لزوم کم حرفی و ادب داشتن و امثال آنهاست. اما در لابلای آن اندرزهای اخلاقی و اجتماعی، نکات فلسفی نیز، به چشم می خورد.

در اینجا، به نکات اصلی فکری و فلسفی که در ضمن دستورالعمل های مذکور وجود دارند، اشاره می کنیم.

اعتقاد به روح

به عنوان مثال، اعتقاد به "روح"، از این عبارت ذیل که وی

خطاب به فرزندش می گوید، معلوم می گردد:

"روح انسان درستکار، روحی است که شادی می آورد".

وی همچنین به تاثیر پذیری روح از اعمال و رفتار معتقد

است و چنین می گوید:

"مرد خردمند با تثبیت نیکی خود برروی زمین، روح خود را

تغذیه می کند".

اذعان به وجود خدا

او به وجود خدا اذعان داشته و از اینرو، نعمت ها را از

جانب خدا می دانسته است:

"اگر پس از فقر، ثروتمند شده‌ای، ... به ثروت خود تکیه

نکن. زیرا این ثروت از جانب خدا به تو رسیده است".

اعتقاد به "حوروس"

در عین حال، به نظر می رسد که او مانند مردمان زمانه

خود، به وجود الهه "حوروس"، معتقد بوده است. زیرا در

مقام نصیحت و موعظه، چنین می گوید:

"پسری که (پندها را) می شنود، پیرو "حوروس" است".

"حوروس" (Horus)، به عنوان نماد پادشاهی الهی و هماهنگی میان دو قلمرو عالم الهی و عالم طبیعی، و متصدی نظم اخلاقی جهان به شمار می رفته است.

بنا بر اسطوره های مصر باستان، فرمانروایان آن سرزمین به منظور تقویت مشروعیت حکمرانی خویش، خود را مظهر "حوروس" بر روی زمین معرفی می کردند.

اهتمام به مفاهیم "کا"، "با"، "آخ" و "ایب"

مفهوم "کا" (Ka) در ادبیات مصر باستان، به عنوان جوهر حیات و نیروی معنوی همزاد جسم انسان و عامل زندگی است که به هنگام تولد بدن، به وجود می

آید ولی پس از مرگ جسمانی، همچنان به حیات خود
ادامه می دهد.

در پندهای "پتاه هُتِپ"، چنین آمده است:

"برای کسی که به "کا" عشق می ورزد، رهایی وجود دارد".

مصری های باستان، علاوه بر "کا"، به نیروی روحانی
دیگری برای آدمی به نام "با" (Ba) اعتقاد داشتند که قادر
به ارتباط میان عالم دنیا و جهان معنوی (آخرت) می باشد
و شخصیت انسان را منحصر به فرد می سازد.

آنان بر این باور بودند که با اتحاد "کا" و "با" پس از مرگ، روح تکامل یافته ای به نام "آخ" (Akh) حاصل می شود که زندگانی جاودانی خواهد داشت.

آنان همچنین بر این عقیده بودند که قلب، مرکز احساسات، عواطف و تفکر انسان است و آن را "ایب" یا "اب" (Ib) می نامیدند.

اعتقاد به قضا و قدر

از عبارتی در مجموعه پندهای "پتاه هُتِپ"، چنین استنباط می شود که وی به قضا و قدر اذعان داشته است. آن عبارت، بدین شرح است:

"هیچ کس نمی تواند از آنچه برایش مقدر شده فرار کند".

انکار تناسخ

از عبارتی دیگر چنین استفاده می شود که او به تناسخ و بازگشت مجدد روح به کالبد دیگری در دنیا، معتقد نبوده است:

تا زنده ای، چهره ات روشن باشد. هر که از دکان بیرون رود، نمی تواند وارد شود".

درمان ناپذیری جهل مرگب

وی در باره آنچه به عنوان "جهل مرگب" می نامیم نیز، چنین می گوید:

"در مورد احمقی که قادر به شنیدن نیست، هیچ کاری نمی‌توان برای او انجام داد. او حکمت را جهل می‌بیند، و آنچه خوب است را دردناک. او هر اشتباهی را مرتکب می‌شود، تا هرروز به آن متهم شود. او با آنچه موجب مرگ دیگران است، زندگی می‌کند."

دستورالعمل های "آمنِموپ"

"آمنِموپ" (Amenemope)، نام یکی از حکمای دوران مصر باستان است که در حدود سال یکهزار و یکصد پیش از میلاد، در شهر "آخمیم" (Akhmim) در سرزمین مصر، می‌زیسته است.

عمده دستورالعمل های این اندیشمند مصری نیز، مانند پندنامه "پتاه هُتِپ"، عبارتند از توصیه های اخلاقی و اجتماعی. اما در بخش هایی از آنها، نکات فکری و فلسفی نیز، مشاهده می شوند.

آموزه های "آمنموپ"

از جمله تعالیم مهم فکری در دستورالعمل های آمنموپ، توصیه به زندگی با هماهنگی "ماعَت" است که بر تعادل و نظم کیهانی استوار است.

به عنوان مثال، آمنموپ در ضمن توصیه های خود، چنین می گوید:

"مقیاس را منحرف نسازید، وزن‌ها را تغییر ندهید و اندازه
پیمانه را کاهش ندهید".

ماعت

ماعت (Ma'at)، در جهانبینی مصر باستان، نماد نظم
کیهانی، و الهه حقیقت و تعادل بوده است. از دیدگاه
مصریان در آن دوران کهن، "ماعت"، نیروی حافظ ساختار
جهان و نگهبان تعادل کیهان به شمار می‌رفته است.

پیروان این طرز تفکر بر این عقیده بودند که اخلاق و رفتار
اجتماعی انسانها باید مطابق قانون صحیح و مقیاس منظم
باشد تا با نظم دقیق کیهانی و قوانین تکوینی عالم،

هماهنگی و مطابقت داشته باشد. زیرا تنها در این صورت،
سعادت برای جامعه، فراهم می گردد.

پاپيروس "آنی"

"آنی" (Ani)، نام یکی از دیوران و نویسندگان دوران مصر
باستان است که در حدود سال 1250 پیش از میلاد ،
می زیسته است. وی نویسنده مکتوبی است که به عنوان
"پاپيروس آنی" شناخته می شود. زیرا مکتوب او بر روی
کاغذهای اولیّه به نام پاپيروس (Papyrus) که در دوران
مصر باستان ساخته می شد ، نوشته شده بود.

مهمترین آموزه های "آنی"

برخی از تعالیم آنی، بدین شرحند:

الف. رفتارهای انسان باید در راستای اعتدال، نظم و حقانیت "ماعت" باشد.

ب. رفتارهای انسان، هویت او را شکل می دهند.

ج. روح پس از مرگ، به حیات خود ادامه می دهد و نسبت به اعمال و رفتار خویش در طول زندگی، باید پاسخگو باشد.

د. مرگ، عبارت است از عبور از حیات موقت طبیعی به عالم جاودان معنوی است.

ه. ارواح صالحان از رهگذر دانش مقدّس و عمل نیک، در
 آرزوی نیل به وصال و وحدت با "الوهیّت" و الهه "اُزیریس"
 (Osiris) هستند.

"اُزیریس"، نماد رستاخیز مجدد انسان ها بوده است.

دوران "هَلَنِیسم" در مصر

همانطور که در بخش تاریخ فلسفه در ایران باستان توضیح
 دادیم، دوران هَلَنِیسم (Hellenism) به برهه ای از تاریخ ،
 از سال 337 پیش از میلاد تا سال 146 پیش از میلاد ، گفته
 می شود. پس از اینکه اسکندر مقدونی به قصد جهانگشایی
 به آسیای صغیر، مصر، ایران، و هندوستان حمله کرد،

فرهنگ و اندیشه های مکاتب فلسفی یونانی در سراسر آن
مناطق گسترش یافت.

پس از فتح مصر توسط اسکندر مقدونی، شهر
"اسکندریه (Alexandria)" در آن سرزمین که به دستور وی
تأسیس گردیده بود، شاهد تحولات علمی، فرهنگی و
فلسفی مهمی بوده است.

کارگزاران آن شهر، از دانشمندان، نویسندگان، شاعران و
هنرمندان، حمایت می کردند. کتابخانه اسکندریّه، بیش از
پانصد هزار طومار که در حکم کتاب های امروزی بودند را
در بر داشت.

بسیاری از ادیبان و دانشمندان از مناطق دیگر، به سوی شهر اسکندریه کوچ کردند تا به تبیین و ترویج علوم و معارف خود پردازند.

فیلسوفانی مانند **فلوطین** (Plotinus)، **فیلو جودیس** (Philō Judæus) و **فُرفوریوس** (Porphyry)، از نخبگان آن دوران به شمار می روند.

در بخش های بعدی این نوشتار، آثار و اندیشه های این فلاسفه، تبیین خواهد شد.

فلسفه در چین باستان

تفکر فلسفی در چین باستان، که علاوه بر مباحث فکری

و متافیزیکی، به موارد دیگری مانند فرهنگ، اخلاق، مذهب، سیاست، کیهان شناسی و انسان شناسی می پرداخته است، به بیش از دوازده قرن پیش از میلاد باز می گردد. مهمترین مکاتب آن سرزمین، در فاصله میان قرن دوازدهم قبل از میلاد تا قرن سوم قبل از میلاد شکل گرفتند که تعداد آنها به بیش از یکصد مکتب فلسفی می رسید.

مکاتب فلسفی چین

برخی از مکاتب مهم فلسفی در چین باستان عبارتند از:

- مکتب کنفوسیوس
- مکتب تائوئیسم
- مکتب موهیسم

- مکتب قانون گرایی

- مکتب منطقیون

- مکتب بین یانگ

مکتب کنفوسیوس

این مکتب در قرن ششم پیش از میلاد ، توسط کنفوسیوس (Confucius) ، متولد سال 551 قبل از میلاد و متوفای سال 479 قبل از میلاد ، بنیانگذاری شد. مکتب کنفوسیوس ، دارای تأثیر و نفوذ گسترده ای در چین بوده و در شکل دادن به فرهنگ و تمدن آن سرزمین ، نقش مهمی ایفاء کرده است.

این مشرب فکری ، بیش از آنکه به مسائل متافیزیک و الهیات پردازد ، به طرح مباحث بنیادین در جهت سازماندهی اجتماعی و سیاسی و تربیتی جامعه ، اهتمام ورزیده است.

معروف ترین مفسران مکتب کنفوسیوس ، عبارتند از :

الف - منسیوس ، متولد سال 371 قبل از میلاد. وی معتقد بود که سرشت انسان ها ، ذاتا پاک و سالم است ، ولی در عین حال ، تعلیم و تربیت آن ها در پرورش اخلاقیشان ، امری ضروری می باشد.

ب - هسون تزو (سیون زه) ، متولد سال 298 پیش از میلاد. او بر این باور بود که نهاد و سرشت انسان ها ، ذاتا

ناپاک و بد است ، و اعمال شایسته بشر ، تنها مرهون
تعلیم و تربیت صحیح او می باشد.

اساسی ترین تعلیم مکتب کنفوسیوس بدین شرح است :

الف - تصحیح برگزاری آئین ها و بهره برداری از مراسم در
جهت ارتقاء معنوی افراد و تقویت روابط اجتماعی و اعتلای
حسّ خیر خواهی.

ب - تصحیح روابط متقابل اجتماعی و خانوادگی به شرح
ذیل :

- رابطه پدر و پسر

- رابطه زن و شوهر

- رابطه برادر بزرگ و برادر کوچک

- رابطه دوستان با یکدیگر

- رابطه فرمانروا با رعیت

تصحیح این روابط باید بر مبنای مسئولیت ، شفقت ، خیر خواهی و اصل مدارا باشد. کنفوسیوس در همین راستا ، به اصلاح عناوین در جامعه ، اهتمام خاصی می ورزید و خواستار تناسب میان عناوین و مسئولیت های واقعی اجتماعی بود.

ج - تبیین راه یا "دائو" (Dao) که اساس هماهنگی با حقیقت عالم و نظم کیهانی است. مقصود از این اصل ،

ارائه روش صحیح زندگی بر مبنای فضائل اخلاقی و نظم و انسجام در امور می باشد.

د - پیروی از "آسمان". اهتمام به این اصل در مکتب مذکور نشان می دهد که کنفوسیوس ، به یک مبدأ متعالی معتقد بوده و پیروی از آن حقیقت معنوی آسمانی را ضروری می دانسته است.

مکتب تائوئیسم (Taoism)

"تائو" (Tao) یا "دائو" (Dao)، از دیدگاه صاحب نظران این مکتب ، معانی گوناگونی دارد.

"لائوتزه" یا "لائوتسه" (Laozi - Lao Tzu) بنیانگذار این مکتب در حدود قرن ششم قبل از میلاد ، "تائو" را مبدأ

هستی و برانگیزاننده جهان ، معرفی می کند. برخی از متفکران این مکتب ، بعداً "تائو" را به معنای راه تحول مستمر ، یا بالاترین حالت روحی و معنوی دانستند که در صورت فارغ شدن از همه حواس و ادراک ها ، به وجود می آید.

مکتب یادشده ، بیش از مکتب کنفوسیوس ، به طرح مسائل متافیزیکی و الهیات ، اهتمام می ورزد و پیروان خود را به اطاعت و هماهنگی و متحد شدن با "تائو" دعوت می کند. روی آوردن به طبیعت و دوری از مظاهر تمدن نیز ، در این مشرب فلسفی مورد تاکید قرار گرفته است.

نکته ای که لازم است یاد آور شویم این است که مکتب "تائوئیسم" در دو شکل فلسفی و مذهبی ظهور یافته است و مکتب فلسفی "تائو" با مذهب "تائو" در این زمینه ، دیدگاه های متفاوتی دارند.

بر مبنای تعالیم این مکتب فلسفی ، "تائو" سرچشمه یگانه عالم است و به این خاطر ، نمی توان او را شیئی خاصی دانست و یا نامی برای او قائل شد. قوه دراکه انسان و عقل بشری نمی تواند به حقیقت او پی ببرد و تنها با مکاشفه و شهود عرفانی می توان به او رسید.

با توجه به آموزه های متون اصلی این مکتب مانند کتاب
 "تائوته چینگ" (Tao Te Ching)، مکتب یادشده ،
 سرانجام به گونه ای عرفان پر رمز و راز منتهی می شود. یکی
 از عبارات معروف مروّجان این مکتب این است که :
 "آنکه می داند ، نمی گوید. و آنکه می گوید ، "تائو" را
 نمی شناسد".

مکتب "موهیسیم"

مکتب موهیسیم (Mohism) که به نام مؤسس آن ، مکتب
 "موتزه" (Mozi) هم نامیده می شود ، توسط "موتزه"
 (موزه) ، متولد سال 479 قبل از میلاد ، بنیانگذاری شد.
 مؤسس این مشرب فلسفی ، از طبقات محروم جامعه

برخاسته و خواستار احقاق حقوق آسیب دیدگان و اقشار
ضعیف جامعه بوده است.

نامبرده نسبت به مسائل متافیزیک و الهیات ، اهتمام
نمی ورزید و فلسفه او ، محبت فراگیر که مبتنی بر نفع
شخصی باشد را ترویج می کرد. وی با جنگ و خونریزی به
خاطر کشورگشایی مخالفت می کرد و دیگر دوستی را (در
صورتی که موجب نفع متقابل باشد) به پیروان خود توصیه
می نمود.

مکتب قانون گرایان

مهمترین شخصیت نظریه پرداز مکتب "قانونگرایی (法家)
(Fǎ jiā) در چین باستان ، شخصی به نام "هان فیتزه"

(Han Feizi) ، متوفای سال 233 قبل از میلاد بوده است. پیروان این مکتب نیز ، به علم منطق و مسائل متافیزیک و معرفت شناسی ، علاقه ای نداشتند. تمرکز آنان بر اصول عملی فلسفه سیاسی و اجتماعی بود. آنان معتقد بودند که برای اداره کشوری با اقتدار، باید قوانین غیر فردی ، جایگزین اخلاق فردی شود.

بر اساس آموزه های این مکتب ، انسان ، ذاتا خود خواه است و تنها تعلیم و تربیت نمی تواند موجب هدایت او گردد. بنا بر این ، اعمال قدرت را برای اجبار مردم به پیروی از راه راست و تحقق مصالح جامعه ، امری ضروری می دانستند.

مکتب منطقین

شخصیت بارز این مکتب "هوی شی" (Hui Shi)، متولد سال 380 قبل از میلاد می باشد. این مکتب ، به مباحث مابعد الطبیعه علاقه نشان می داد و بسیاری از استدلالهای آنان مبتنی بر نوعی پارادوکس بود.

"هوی شی" معتقد بود که همه اشیاء عینی ، همیشه در حال تغییر هستند و هر لحظه دگرگون می شوند.

فلسفه در یونان باستان

اندیشه های فلسفی در یونان را می توان به چند دوره جدا گانه تقسیم کرد. در فاصله میان قرن دوازدهم تا قرن هفتم

پیش از میلاد ، تفکرات نظری آن سرزمین ، آمیخته با تخیلات اسطوره ای و در قالب سروده های ادبی بوده است.

اما از قرن هفتم پیش از میلاد ، حکیمان شهر ملطیه (میلتوس Miletus) در منطقه "ایونیا" که از مستعمرات یونان در آسیای صغیر بوده است ، افکار فلسفی یونانی را از اسطوره های تخیلی زدودند و بر روی مسائلی چون مباحث کیهانی و پدیده های طبیعی و منشأ پیدایش آنها به منظور کشف مبدأ به وجود آمدن همه اشیاء در جهان ، متمرکز شدند.

"تالس میلتوسی" (Thales of Miletus) که از اهالی شهر

"میلتوس" بود و اندیشه های او در قرن ششم و هفتم قبل

از میلاد ، رواج یافت ، معتقد بود که زمین بر روی آب قرار دارد و آب ، سرچشمه وجود اشیاء است.

"اناکسیمندر" (Anaximander) که از شاگردان "تالس" بود، بر این باور بود که ماده ای ازلی و نامتناهی و نامتعیّن، نخستین اصل و منشأ پیدایش جهان است و همه امور سرد و گرم و خشک و تر ، از آن ماده اصلی نشأت می گیرند و این عناصر چهارگانه (آب ، خاک ، آتش و هوا) ، طبیعت را به وجود می آورند و توازن آن را حفظ می نمایند.

"هراکلیتوس" (Heraclitus) که در حدود 500 سال قبل از میلاد می زیسته ، معرفت بشری را امری نسبی می دانست و معتقد بود که همه اشیاء در حال تغییر هستند و ما هرگز

یک جوهر مادی را دو بار لمس نمی کنیم ، زیرا بار دوم که آن را لمس می کنیم، آن شیء غیر از آن است که در مرتبه اول ، آن را لمس نموده ایم. او جوهر اساسی جهان را آتش می دانست که همه تغیرات را اداره می کند.

حوزه فلسفی "الئا"

حوزه دیگر فلسفه یونانی که در قرن ششم قبل از میلاد به وجود آمد ، حوزه "الئا" (Alea) نامیده می شود که در منطقه ایتالیای جنوبی قرار داشته و در آن زمان ، مستعمره یونان بوده است. حکمای معروف این حوزه عبارتند از "زنوفانس" (Xenophanes) ، "پارمنیدس" (Parmenides) و "زنون" (Zeno). "فیثاغورث" (Pythagoras) نیز که اصالتاً

از اهالی "ساموس" (Samos) بود ، در حوالی سال 530 قبل از میلاد ، به آن منطقه مهاجرت کرد و انجمن علمی و فلسفی خود را بنیان نهاد.

"زنوفانس" بنیانگذار مکتب "الئا" معتقد بود که : غیر از الهه های دیگر ، یک خداوند بزرگ وجود دارد که هرگز فانی نمی شود و تغییر نمی پذیرد و محرک همه عالم است.

"پارمنیدس" نیز ، به قوانینی کلی بدین شرح اعتقاد داشت:

- وجود ، امری اصیل است و از عدم برخاسته است.

- خلأ به معنای "لاموجود" ، نمی تواند باشد.

- کثرت ، نمی تواند از وحدت اولیه نشأت گرفته باشد.

مکاتب فلسفی آتن

در شهر آتن ، تا اواخر قرن پنجم قبل از میلاد ، دو شخصیت مهم فلسفی ظهور کردند. یکی از آنها "سقراط" بود و دیگری "آناکساگوراس" که از مستعمرات یونان در آسیای صغیر به آن شهر آمده بود. اما پس از مدتی ، اولی به مرگ محکوم شد و دومی به تبعید. و بدین سان ، زمینه برای گسترش حرکت شکاکان و سوفسطائیان در آن سرزمین ، فراهم گشت.

حرکت سوفسطائیان

در اواسط قرن پنجم قبل از میلاد ، برخی از پژوهشگران یونانی در مقابل نظامهای فلسفی که در حوزه های یادشده

ارائه گردیده بودند، به صف آرای پرداختند و به فلسفه به عنوان وسیله ای برای وصول به حقیقت، به دیده شک و تردید نگریستند و به "سوفسطائیان" (سوفیست ها) یعنی آموختگان، شهرت یافتند.

سردمدار این گروه معترضان، "پروتاگوراس" از اهالی منطقه "تراس" (Thrace) بوده و در نیمه دوم قرن پنجم قبل از میلاد می زیسته است. نامبرده معتقد بود که معارف عقلی، مبتنی بر تجربه حسی است و تجربه حسی به خاطر خطا پذیر بودن حسّ، فریبنده است و اعتبار لازم را برای شناخت یقینی ندارد. بنا بر این، امکان شناسایی یقینی حقایق، مورد شک و تردید می باشد.

یکی از معاصران وی ، "گرگیاس" (Gorgias) بود که از این محدوده نیز فراتر رفت و بر این باور بود که هیچ حقیقتی وجود ندارد ، و اگر وجود داشته باشد ، قابل شناختن نیست ، و اگر قابل شناختن باشد ، قابل بیان و انتقال به دیگران نخواهد بود.

پیروان این رهبران ، با تردید در مبانی فلسفه ، از مکاتب موجود فلسفی روی گردان شدند و به آموزش خطابه و سخنوری و دستور زبان پرداختند و بسیاری از آنها برای دفاع از متهمان در دادگاه ها ، از آنها وجهی دریافت نموده و از این طریق ، به امرار معاش می پرداختند. از آنجا که این

گروه ، به خاطر یافتن حقیقت به بحث نمی پرداختند و تنها برای پیروزی بر حریف خود ، به مباحثات و مناظرات و دفاعیه ها وارد می گردیدند و به خاطر مزدی که دریافت می داشتند ، حق را به عنوان باطل و باطل را به عنوان حق جلوه می دادند ، به زودی مورد نفرت عموم مردم قرار گرفتند.

شخصیت های فلسفی آتن

در برابر سوفسطائیان ، جمعی از متفکران آن دیار به تأسیس مکاتب فلسفی و گسترش انواع علوم عقلی ، همت گماشتند. معروف ترین فیلسوفانی که در این برهه از زمان

در شهر آتن زندگی کرده و مکاتب فلسفی مهمی را عرضه داشته اند عبارت بودند از : سقراط ، افلاطون و ارسطو.

سقراط

سقراط در سال 469 یا 470 قبل از میلاد در شهر آتن به دنیا آمد و در سال 399 قبل از میلاد ، به مرگ محکوم شد و با نوشیدن زهر شوکران ، از دنیا رفت. وی به وجود خدا و جاودانگی نفس انسان اعتقاد داشت. روش استدلالی سقراط ، مبتنی بر جستجوی حقیقت و اثبات آن از طریق پرسش و پاسخ بود. وی معتقد بود که معرفت ، بالاترین خیر و سرچشمه فضائل است. او می گفت : منشأ رفتارهای

ناروا ، جهالت می باشد و اگر مردم ، حق را بشناسند ، به سراغ باطل و خطا نمی روند.

پس از سقراط ، شخصیت هایی چون اقلیدس (Euclides)، آریستیپوس (Aristippus) و افلاطون ، به تحلیل و تبیین دیدگاه های وی همت گماشتند.

افلاطون

افلاطون در سال 427 قبل از میلادی دیده به جهان گشود و در سال 347 قبل از میلاد ، از دنیا رفت. وی از شاگردان سقراط بود و در سنّ حدوداّ چهل سالگی، مؤسسه ای آموزشی و تربیتی به نام "آکادمی" تأسیس کرد و تا آخر عمر خود به تدریس علوم در آن پرداخت. این دانشسرای

معروف پس از مرگ افلاطون نیز ، تا سال 529 میلادی ،
یعنی به مدت بیش از نهصد سال ، به فعالیت آموزشی خود
ادامه داد ، تا اینکه امپراطور روم شرقی در آن سال ، به
خاطر تعصبات دینی مسیحیت ، آن را تعطیل کرد.

افلاطون به عالمی عقلانی به نام عالم مُثُل معتقد بود که
مثال های همه اشیاء و فضائل و ارزشها در آنجا قرار دارند.
وی عالیتین مثال را مثال خیر که با مثال زیبایی یکی است ،
می دانست ، و بالاترین شناخت را شناخت آن مثال قلمداد
می کرد.

ارسطو

ارسطو در سال 384 قبل از میلاد در مقدونیه به دنیا آمد و

در سنین نوجوانی به آتن مهاجرت کرد و از هیفده سالگی ،
 در محضر درس افلاطون به آموزش علوم پرداخت. وی تا
 بیست سال پس از درگذشت افلاطون در آن شهر به تعلیم
 دانش های گوناگون اشتغال داشت و پس از آن توسط
 "فیلیپ دوم" پادشاه مقدونیه برای تعلیم و تربیت فرزندش
 اسکندر مقدونی ، به آن سامان دعوت شد و از آتن
 مهاجرت نمود ؛ اما پس از هفت سال ، مجدداً به آتن
 بازگشت و نهادی علمی را تاسیس کرد و در آنجا به تربیت
 شاگردان خود پرداخت. وی در اواخر عمرش توسط
 سردمداران وقت ، به مخالفت با معتقدات رایج آن سرزمین

متهم شد و به جزیره "اوبویا" (Euboea) فرار کرد و در سال 322 قبل از میلاد ، از دنیا رفت.

از آنجا که وی در هنگام تعلیم و تدریس خود ، به قدم زدن مبادرت می ورزید ، مکتب فلسفی او به نام مکتب "مشائی" معروف گشت. مجموعه آثار علمی ارسطو در زمینه فلسفه به معنای خاص که اصول و مبادی اولیه نامیده شده اند، بعد از نوشته های او در زمینه علوم طبیعیات تدوین گردیدند و توسط شاگردانش منتشر شدند. از اینرو، مجموعه آثار یادشده به عنوان "ما بعد الطبیعه" یا "متافیزیک" معروف گردید.

مکتب رواقیان

این مکتب توسط "زنون سیتیومی" (Zeno of Citium) که از اهالی سیتیوم در قبرس بود ، پس از گذشت دو دهه از مرگ ارسطو ، در شهر آتن بنیانگذاری شد. از آنجا که پیروان این مکتب در آن زمان ، برای بحث و گفتگو ، در یک رواق و ایوان سرپوشیده (Stoa Poikile) گرد هم می آمدند ، به "رواقیان" شهرت یافتند.

زنون بر این باور بود که جهان ، در پرتو نفس خود یا عقل جهانی که "لوگوس" نامیده می شود ، موجودی زنده است. او ، صورت را به عنوان نیروی محرک و ماده را به عنوان

موجود متحرک معرفی می کرد و هردو را امری جسمانی
 قلمداد می نمود که در یک فرد ، ترکیب یافته اند.

مهمترین نظریه پردازان این مکتب عبارت بودند از :
 "کلئانتس" (Cleanthes) و "خروسیپوس" (Chrysippus)
 که در قرن سوم پیش از میلاد می زیستند.

مکتب اپیکوریان

این مکتب نیز در همان عصر ، توسط "اپیکورُس"
 (Epicurus) در یونان تاسیس گردید. وی که او را "اپیکور"
 نیز می نامند ، در سال 341 قبل از میلاد به دنیا آمد و در
 19 سالگی به آتن مهاجرت کرد. وی ، هدف فلسفه را آشنا
 کردن انسان ها نسبت به زندگی سعادت‌مندانه می دانست و

از اینرو ، فلسفه را تابع علم اخلاق قلمداد می کرد و پیروان خود را به توجه به زیبایی طبیعت و لذت های معنوی دعوت می نمود.

بارز ترین نظریه پردازان این مکتب عبارتند از :
 "آپولودوروس" (Appolodorus) ، "زنون سیدنی" (Zeno of Sidon) و "مترودوروس" (Metrodorus) .

مکتب کلیبیان

بنیانگذار این مکتب ، "آنتیسی تِیس" (Antisthenes) متولد حدود سال 446 پیش از میلاد و متوفای سال 366 پیش از میلاد بود که مدتی در محضر سقراط به تحصیل فلسفه

اشتغال داشته و سپس مکتب نظری دیگری بنیان نهاده بود.

وی ، لذت های جسمانی را تحقیر می کرد و از مظاهر اشرافی گری پرهیز می نمود. لباس های کارگری می پوشید و با طبقه محرومین جامعه محشور بود. وی منکر دولت ، مالکیت خصوصی ، دین و ازدواج ، و خواستار بازگشت به طبیعت بود و مکاتب فلسفی عمیق دیگر را ناچیز می شمرد.

پس از وی ، شاگردش "دیوگنس سینوپي" که "دیوژن" و "دیوجانس" هم نامیده می شود ، بیش از او در این امور افراط کرد و پیروان خود را به فرار از دستاوردهای تمدن فراخواند و اتخاذ شیوه زندگانی حیوانات مانند سگ را

ترویج می نمود و به همین مناسبت ، پیروان این مکتب "کلبیان" نامیده شدند. آنان ، مردم را به غنای نفس به معنای رها ساختن جهان و مظاهر رفاه و تمدن آن فرا می خواندند.

مکتب شکاکان

بنیانگذار این مکتب "پیرون" بود که "پیرهون" (Pyrrhoⁿ) نیز خوانده می شود و در عصر ارسطو می زیسته است. شاگرد او "تیمون" از اهالی فلیوس (Timon of Phlius)، پس از وی ، مکتب شکاکان را که از استاد خویش فراگرفته بود تبیین کرد. از دیدگاه سردمداران این مکتب ، هیچ حقیقتی از طریق حس و فلسفه قابل اثبات نیست. زیرا

حس انسان تنها ظاهر اشیاء را درک می کند ، نه حقیقت آنها را. فلسفه نیز به خاطر تعارض ها و تناقض های مکاتب مختلف فلسفی ، قابل اعتماد نمی باشد.

پیروان این مکتب ، علاوه بر تردید در مبانی نظری ، مبانی عملی مانند اصول اخلاقی را نیز مورد شک قرار داده و معتقد بودند که هیچ مبنای عقلی برای ترجیح یک عمل بر رفتار دیگری وجود ندارد. بر اساس این اصل ، آنان هرگونه فضیلت اخلاقی ثابت را انکار می کردند و معتقد بودند که اگر فردی قوی در موقعیتی خطرناک ، خود را از طریق قربانی کردن شخصی ضعیف نجات ندهد ، کاری احمقانه کرده است.

انحطاط فلسفه در یونان

بروز جنگ های طولانی و طاقت فرسا ، موجب فروپاشی نظام آتن در سال 327 قبل از میلاد و انضمام یونان به امپراطوری روم در سال 146 قبل از میلاد گردید. سقوط وحشتناک آن سامان و ظهور و رواج مکاتب مخالف فلسفه و فشارهای سیاسی و مذهبی مخالفان ، عرصه را بر فیلسوفان آن دیار تنگ کرد.

دانشمندان این رشته به تدریج بار سفر بستند و گروهی به "رم" در ایتالیا مهاجرت کردند و گروهی دیگر عازم "اسکندریه" در مصر شدند.

این دانشمندان مهاجر با آموزش فلسفه و تربیت نسل
جدیدی از فیلسوفان در آن دیار ، زمینه را برای ظهور
مکاتب فلسفی دیگری مانند مکتب "نوفیثاغوری" و
مکتب "نوافلاطونی" فراهم ساختند.

فصل دوم

هزاره اول بعد از میلاد

همانگونه که در فصل قبل بیان شد، در دوران هلنیسم

(Hellenism)، یعنی از سال 337 پیش از میلاد تا سال 146

پیش از میلاد، کانون اندیشه های فلسفی به شهرهای "رم"

در ایتالیا و "اسکندریه" در مصر منتقل گردید و مکاتب

فلسفی نوینی مانند مکتب "نوفیثاغوری"

(Neopythagoreanism) و مکتب "نوافلاطونی"

(Neoplatonism) به وجود آمدند.

نظریه پردازان بارز مکتب "نوفیثاغوری" عبارت بودند از:

- "نیگیدیوس فیگولوس" (Nigidius Figulus)،
 - "سوتیون" (Sotion)،
 - "آپولونیوس تیانی" (Apollonius of Tyana)
 - "نیکوماخوس گراسای" (Nicomachus of Gerasa).
- دیگر فلاسفه بزرگ آن دوران، عبارت بودند از: "آمونئوس ساکاس" (Ammonius Saccas)، "فلوطين" (Plotinus)، فیلوجودیس (Philō Judæus) و فُرفوریوس (Porphyry).

مکتب نو افلاطونی

پس از انتقال کانون فلسفه از آتن به شهرهای رم و اسکندریه در اواخر هزاره اول پیش از میلادی و اوائل هزاره

اول بعد از میلاد، مکاتب پیشین مانند رواقیان و امثال آن، جان تازه گرفتند. همچنین، مکتب فلسفی جدیدی تحت عنوان مکتب "نوافلاطونیان" به وجود آمد.

بنیانگذار مکتب "نوافلاطونی"، فیلسوفی به نام "آمونئوس ساکاس"، متولد سال 175 میلادی در اسکندریه و متوفای سال 243 میلادی بود. پس از وی، شاگردش "فلوطین" یا "افلوپین"، متولد سال 205 میلادی و متوفای 270 میلادی، به آموزش مکتب یادشده پرداخت و سرانجام در سنّ چهل سالگی به شهر رم در ایتالیا مهاجرت کرد و مدرسه ای را برای آموزش فلسفه در آن شهر تاسیس نمود.

از دیدگاه افلوپین ، حقیقت ، امری واحد است که با دو
 سلسله منسجم با دو حرکت نزولی و صعودی تبیین
 می گردد. حرکت اول ، از وحدت به کثرت و مبتنی بر
 خلاقیت ذاتی است که به موجب آن ، مرتبه فوقانی ، مرتبه
 فروتر خود را ایجاد می کند. اما حرکت دوم ، از کثرت به
 وحدت است و در پرتو آن ، هر نفس به اصل الهی خود باز
 می گردد. در رأس هرم نظام افلوپین ، اصل متعالی
 نخستین قرار دارد که "احد" نامیده می شود و غیر قابل
 توصیف است.

بعد از مرتبه "احد" ، دو اقوم قرار دارند که عبارتند از
 عقل کلی و نفس کلی.

پس از افلوطین ، شاگرد او "فُرفوریوس" متولد حدود سال 232 یا 234 میلادی ، به تشریح و تفسیر تعالیم پیچیده استاد خود پرداخت. پس از وی نیز ، شاگرد او به نام "یامبلی خوس" (Iamblichus) به تدریس فلسفه همت گماشت و پس از مرگ افلوطین ، به شهر رم مهاجرت کرد و در آنجا به آموزش فلسفه پرداخت.

نقطه عطفی که در تاریخ فلسفه دوران قدیم اروپا به چشم می خورد، ورود آئین مسیحیت به اروپا و نقش بارز آن در شکل دادن به مکاتب فکری این قاره ، از قرن سوم میلادی است. قبل از انتقال مسیحیت به اروپا ، برخی از فلاسفه مسیحی در اسکندریه تلاش کردند تا فلسفه افلاطونی را با

علم کلام مسیحیت هماهنگ سازند. برخی از این فلاسفه عبارت بودند از : "کلمنس" (Clement) ، متولد سال 150 میلادی و متوفای سال 213 میلادی ، و "اریگنس" (Origen) ، متولد سال 185 و متوفای سال 254 میلادی. بنا بر این، آئین مسیحیت به همراه مکاتب فکری خود به اروپا وارد گردید و تحولاتی را از اواسط قرن سوم میلادی در اروپا به وجود آورد و این سیر تحوّل ، تا دیر زمانی پس از عصر قدیم ، در طول تاریخ این قاره ، اعم از قرون وسطی و بعد از آن ادامه یافت.

بنا بر این ، پس از انحطاط فلسفه در یونان ، سه عامل
 اساسی به شرح ذیل، موجب شکل دهی مجدد تفکرات
 فلسفی اروپا گردید :

- مهاجرت فلاسفه به صورت مستقیم از آتن به رُم.
- مهاجرت مجدد برخی از فلاسفه از اسکندریه به رُم.
- ورود آئین مسیحیت و مکاتب کلامی آن به قاره اروپا.

مکاتب فلسفی غربی در قرون وسطی

"قرون وسطی" به برهه ای از تاریخ اروپا اطلاق می شود که
 یک دوره هزار ساله، از قرن پنجم تا قرن پانزدهم میلادی را

در بر می گیرد. این دوره از تاریخ مغرب زمین از نظر زمانی، پس از دوران امپراتوری روم غربی، قرار دارد.

بر این اساس، آغاز قرون وسطی را، از هنگام فروپاشی امپراتوری روم غربی، یعنی از سال 476 میلادی، در نظر می گیریم.

عناصر اولیه و بنیادینی که در شکل دهی دوران قرون وسطی، نقش بارزی را ایفا کردند، عبارت بودند از:

1. میراث تمدن های یونانی و رومی.

2. اقوام گوناگون اروپایی.

3. آئین مسیحیت.

یکی از ویژگی های اندیشمندان و فیلسوفان معروف دوران "قرون وسطی" این است که آنها نوعاً از رجال دینی مسیحی محسوب شده و بدین جهت، در صدد هماهنگ ساختن منطق و فلسفه با عقائد و آموزه های مسیحیت و پاسخ دادن به شبهات مخالفان زمان خود برآمدند.

ویژگی دیگر فلسفه در قرون وسطی"، توجه خاص مکاتب این دوران به منطق، حکمت مَدْرَسی (اسکولاستیسم)، و تحلیل زبان بوده است.

در آغاز قرون وسطی، مکتب فلسفی افلاطون، بیش از همه مورد توجه حکمای آن دوران بود. اما از زمانی که کتابهای ارسطو نیز به زبان لاتین ترجمه و منتشر گردید،

دیدگاه های وی در دانشگاه ها تدریس شد و به عنوان نظریاتی نو ، مورد توجه فلاسفه اروپا قرار گرفت.

بارز ترین فیلسوف این دوران که در اوائل قرون وسطی می زیست ، "اگوستین قدّیس" که "اگوستینوس" نیز نامیده می شود ، متولد سال 354 و متوفای سال 430 میلادی بوده است. وی در شمال آفریقا به دنیا آمد و در سال 383 میلادی به شهرهای رم و میلان در ایتالیا مهاجرت نمود و با فلسفه های افلاطونی، اپیکوری، رواقی و نوافلاطونی آشنا گردید. او در سال 395 میلادی به مقام اسقفی رسید.

وی در اواخر عمر خود به شمال آفریقا بازگشت و در همانجا بدرود حیات گفت. کتاب های معروف وی در این زمینه عبارتند از "اعترافات" و "مدینه الهی".

اگوستین از مکتب افلاطون تأثیر زیادی پذیرفته بود و تلاش می کرد تا آن نظام فلسفی را با اندیشه های آئین مسیحیت هماهنگ سازد.

از دیدگاه او ، عقل به تنهایی نمی تواند به همه حقائق پی ببرد و انسان باید به عیسی مسیح ایمان بیاورد و از این طریق ، حقائق جهان در نزد او آشکار گردد.

این طرز تفکر ، ناشی از اندیشه مسیحی است که انسان را اراده ای معرفی می کند که عقل بر او افزوده شده است. و

بر این اساس از نظر مسیحیان، اول باید به مسیح ایمان
بیاورد و سپس بیندیشد.

پس از درگذشت اگوستین، وقفه ای طولانی و رکودی
شدید در زمینه فلسفه در اروپا به وجود آمد.

مکاتب فلسفی در جهان اسلام

یکی از نخستین اندیشمندان عرب که متون فلسفی یونانیان
و نو افلاطونیان را به عربی ترجمه و منتشر ساخت،
"یعقوب الکندی"، متولد سال 801 میلادی و متوفای سال
873 میلادی بوده است.

الکندی، مبانی فلسفی خویش را نیز، در رساله ای به نام "الفلسفة الاولى" تبیین نمود و دانش مذکور را به عنوان "شناخت حقیقت اشیاء در حد توانایی انسان" معرفی کرد.

در قرن نهم و دهم میلادی، شخصیت هایی فلسفی مانند ابونصر محمد فارابی، متولد حدود سال 870 میلادی در فاریاب، و متوفای حدود سال 950 میلادی در دمشق،؛ و محمد ابن زکریا رازی، متولد سال 864 میلادی در شهر "ری" و متوفای 925 میلادی، ظهور کردند.

فارابی، در تبیین دیدگاه های فلسفی و منطقی فلاسفه یونان مانند افلاطون و ارسطو کوشید و نخستین شخصیتی بود که توانست در این دوران، نظام فلسفی منظم و جامعی

تدوین نماید. علّت اولی در رأس نظام فلسفی او قرار دارد و عقول دهگانه از آن واحد ، نشأت می گیرند و از آنها ، دو عالم "ارض" و "سماء" صادر شده اند. عقول مدبّره ، افلاک را به حرکت در می آورند و طبیعت با لوازمش ، تابع عقول یادشده می باشد.

در قرن دهم میلادی ، فیلسوفانی مانند "ابن مسکویه" ، متولد سال 932 میلادی و متوفای سال 1030 میلادی در شهر "ری" ، و "ابن سینا" ، متولد سال حدود سال 980 میلادی در "افشنه" و متوفای سال 1037 میلادی در شهر همدان، به گسترش دانش فلسفه پرداختند. بیشترین تلاش "ابن مسکویه" در فلسفه ، به بررسی اصول و مبانی علم

اخلاق اختصاص دارد. آثار معروف او در این زمینه عبارتند از کتابهای "ترتیب السعادة" ، "جاویدان خرد" و "تهذیب الاخلاق".

ابن سینا با نوشتن کتابهای ارزشمندی در فلسفه مانند کتاب بزرگ "الشفاء" و "الإشارات و التنبيهات" ، به تبیین فلسفه مشائی همت گماشت و یک نظام فلسفی مدوّن را به جهان علم و حکمت ارائه داد.

همچنین، در قرن نهم و دهم میلادی، گروه "اخوان الصفا" ظاهر گردید. این گروه از فرهیختگان آن دوران ، کار تشکیلاتی و پژوهش های علمی خود را مخفیانه در شهر بصره در عراق برای ایجاد تحولاتی اجتماعی در جوامع

اسلامی آغاز کردند. یکی از نویسندگان آن دوران به نام "ابوحیان التوحیدی"، متولد سال 923 میلادی و متوفای سال 1023 میلادی که با اعضاء گروه مذکور در ارتباط بوده ، نقش مهمی در تبیین آموزه ها و اندیشه های اخوان الصفا داشته است. تعریف فلسفه به شرح ذیل به گروه اخوان الصفا نسبت داده شده است :

"الفلسفة أولها محبة العلوم و أوسطها معرفة حقائق الموجودات بحسب الطاقة الإنسانية و آخرها القول و العمل بما يوافق العلم".

یعنی "فلسفه ، آغاز آن دوست داشتن علوم است ، و میانه آن شناخت حقیقت هستی ها بر حسب توانایی بشری

است، و نهایت آن گفتار و رفتار بر اساس هماهنگی با علم است."

همچنین برخی از دانشمندان دیگر در رشته های علمی گوناگون، از جمله دانش فلسفه، مانند "ابوریحان بیرونی"، متولد سال 973 میلادی و متوفای سال 1051 میلادی، و ابوعبدالله خوارزمی، در این دوران زندگی می کردند. ابوریحان بیرونی مکاتباتی علمی با فیلسوف دیگر معاصرش یعنی "ابن سینا" داشته است و در سفر سلطان محمود غزنوی برای فتح هندوستان، همراه او بوده و نتیجه مشاهدات خود را در آن سرزمین در نوشتارهای خویش مانند کتاب "تحقیق ما للهند" به رشته تحریر در آورده

است. وی در این نوشتار ، به بیان مذاهب و مکاتب فلسفی هندوستان پرداخته و مشترکات فلسفه یونان و حکمت هند و برخی از مفاهیم تصوف در اسلام را تبیین کرده است.

ابوعبدالله خوارزمی نیز، در دانشنامه بزرگ خود به نام "مفاتیح العلوم" که در سال 976 میلادی تدوین گردیده، دانشها را به دو بخش بدین شرح تقسیم کرده است: بخش نخست ، شامل علم فقه ، علم حدیث ، ادبیات ، علم عروض و کتابت می باشد. اما بخش دوم ، دانشهای منطق ، فلسفه ، ریاضیات ، هیأت ، طب و طبیعیات را در بر می گیرد.

ابن سینا و مکتب فلسفه مشائی

مکتب فلسفه مشائی توسط "ارسطو" ، متولد سال 384 قبل از میلاد و متوفای سال 322 قبل از میلاد ، بنیانگذاری شده است.

اصطلاح "مشائی" معادل واژه Peripatein در زبان یونانی است که به معنای "گردش" و "راه رفتن" می باشد. از آنجا که ارسطو به هنگام قدم زدن و راه رفتن به تدریس و تعلیم می پرداخته است ، فلسفه او را "مشائی" نامیده اند.

این مکتب فلسفی پس از انتقال به جهان اسلام ، توسط متفکران و فیلسوفان بزرگ مسلمان مانند "ابن رشد" ،

"الکندی" ، "فارابی" و "ابن سینا" پرورش یافت و تفسیر شد.

کار بزرگ ابن سینا این بود که علاوه بر شرح و تفسیر مکتب ارسطو ، یک نظام مستقل فلسفی را خود بنیانگذاری کرد ، نظامی که نسبت به فلسفه مشائی ارسطویی متفاوت است و امتیازاتی را نیز در بر دارد.

ویژگی های مکتب ابن سینا

بررسی همه ابعاد فکری و اندیشه های ابن سینا ، تنها با تدوین رساله های مفصل در زمینه های فلسفی ، روانشناسی ، علوم طبیعی ، ریاضیات ، پزشکی و دیگر علوم انسانی امکان پذیر است. در این نوشتار ، تنها به بیان

ویژگیهای بارز مکتب فلسفی ابن سینا در زمینه های
 "وجود شناسی" ، "نفس شناسی" و "معرفت شناسی"
 می پردازیم:

وجود شناسی

بر مبنای نظام فکری و فلسفی ابن حکیم مسلمان ،
 آفرینش عالم ، بر اساس فیاض بودن و تجلی حق است. از
 واجب الوجود که قائم بالذات است ، یک حقیقت متعالی به
 نام عقل اول صادر می شود. زیرا : "الواحد لا یصدر عنه إلا
 الواحد". (از وجود واحد و بسیط مطلق، تنها یک وجود
 صادر می گردد). عقل اول ، ممکن الوجودی است که از

واجب الوجود بالذات ، فعلیت یافته و به عبارت دیگر ،
 "واجب بالغیر" شده است.

از عقل اول ، حقائق دیگر یعنی "عقل دوم" به لحاظ توجه
 به مبدء خود ، و "نفس محرّکه آسمان اول" به لحاظ توجه
 به جنبه عالی خود که عبارت است از فعلیت ، و
 "فلک الافلاک" به لحاظ توجه به جنبه دانی خود که عبارت
 است از امکان ، پدید آمده اند.

این جریان صدور ، از عقلی به عقل دیگر تا تحقق سلسله
 عقول دهگانه و نفوس سماوی نه گانه ادامه می یابد.

بر اساس این نظریه ، تحول عالم وجود و حرکات افلاک ،
 ناشی از اشتیاق این موجودات در راستای طلب عقلی است
 که مصدر فیض و موجب انبعاث آنان بوده است.

دهمین عقل، که به عنوان "عقل مفارق" و "عقل فعال"
 نامیده می شود ، مصدر افاضه نفوس بشری و تجلی بخش
 افکار و صور علمی بر نفوسی است که قابلیت توجه به آن
 را احراز کرده اند.

نفس شناسی

ابن سینا ، تجرّد نفس انسان را از طریق تبیین خود آگاهی
 مستقیم و اثبات تجرّد عقل و ادراک ، به اثبات می رساند.
 برهان ابن سینا در زمینه اثبات نفس از طریق آگاهی به خود

بدون به کار بردن حواس ، شبیه نظریه "رنه دکارت" (متولد سال 1596 و متوفای سال 1650 میلادی) است که "من می اندیشم" را زیربنای "من هستم" قرار داده است. شیوه استدلالی یاد شده در حقیقت از "افلوطین" (متولد سال 205 میلادی) تاثیر پذیرفته است که به تباین نفس و بدن معتقد بوده است.

تفاوت میان دیدگاه ابن سینا و نظریه دکارت در این است که : جمله های "من می اندیشم" و "من هستم" در نظریه دکارت ، در راستای یک معنا هستند. بنا بر این ، "آگاهی به نفس" و "وجود نفس" منطقا از یکدیگر جدا نیستند.

یکی دیگر از ویژگی های دیدگاه ابن سینا در این زمینه ،
 اهتمام وی به مسأله تاثیر نفس بر بدن می باشد. او توضیح
 می دهد که یک بیمار می تواند از راه قدرت اراده ، بیماری
 جسمانی خود را درمان کند ، همانگونه که بر اثر توهم و
 تلقین بیماری ، می تواند بیمار شود. اگر نفس انسان به
 نحو مطلوبی نیرومند و توانا گردد ، می تواند سلامتی یا
 بیماری را ، حتی در بدن شخص دیگری بدون استفاده از
 ابزار مادی ، به وجود آورد. زیرا نفس آدمی ، از آن مبادی
 عالیه و شریفه ای نشأت گرفته است که صور مقومه را به
 ماده عطا می کنند.

معرفت شناسی

از دیدگاه ابن سینا ، ادراک حسّی ، نیازمند حضور ماده است و صور مجرده در کلیّت خویش ، در قوّه عاقله ادراک می شوند. اما ادراک از طریق تخیّل ، گرچه نیازمند حضور ماده عینی نیست ، ولی بدون تعلقات مادی تحقق نمی یابد.

ابن سینا بر آن بود که همانگونه که ادراک خارجی توسط حواس پنجگانه ظاهری انجام می گردد ، ادراک باطنی نیز از طریق قوای باطنی پنجگانه به شرح ذیل ، تحقق می یابد:

- حس مشترک ، که جایگاه همه حواس ظاهری است.

- قوه خیال یا قوه مصوّره ، که صور ادراک شده را نگهداری می کند.
- قوه متخیّله ، که در قیاس با نفس انسان ، به عنوان قوّه مفکّره شناخته می شود. کار این قوّه ، ترکیب صور ادراک شده با یکدیگر و یا تفصیل آنها از همدیگر است.
- قوه وهم ، که مفاهیم غیر محسوس را در اعیان مادی ، مانند نفع ، ضرر، اشتیاق و نفرت ، ادراک می نماید.
- قوه حافظه ، که معانی را حفظ می کند.

ابن سینا معتقد است که عقل بالقوه آدمی ، در پرتو هدایت "عقل فعال" که قبلا شرح دادیم ، پرورش و تکامل می یابد. عقل فعال ، معرفت را پس از آمادگی عقل انسانی ، به او افاضه می کند. وی عقل انسان را نیز ، جوهری مجرد و مستقل می داند که همواره باقی خواهد ماند.

از دیدگاه مکتب مشائی ارسطویی ، امر کلی ، از جزئیات حاصل شده با ادراکات حسّی ، تجرید می شود. اما ابن سینا معتقد است که کلی ، مستقیما از عقل فعال ، به نفس انسان افاضه می شود. زیرا کلی ، در صور حسّیه جزئیّه قرار ندارد.

نفس انسان از دیدگاه ابن سینا ، مانند آئینه ای است که
صور معقوله از سوی عقل فعال ، در آن آئینه به صورت
متوالی منعکس می گردد.

فصل سوم

هزاره دوم بعد از میلاد

از اوائل هزاره دوم پس از میلاد، خیزش مجدد اندیشه های فلسفی ادامه یافت.

گسترش فلسفه در جهان اسلام

در این دوران ، به شخصیت "ابن باجه" برخورد می کنیم که متولد حدود سال 1085 میلادی در "اندلس" (اسپانیا) و متوفای سال 1138 میلادی بوده است.

ابوحامد محمد غزالی ، متولد حدود سال 1058 میلادی و متوفای سال 1111 میلادی که از منتقدان سرسخت مکاتب فلسفی بوده است نیز ، در این دوران می زیسته است. وی کتاب "مقاصد الفلاسفه" را که تلخیصی از فلسفه یونان است به رشته تحریر درآورده و کتاب "تهافت الفلاسفه" را در ردّ مکاتب فلسفی رائج آن دوران نوشته است.

در قرن دوازدهم میلادی ، فیلسوفان نامداری ، مانند "ابن رشد" ، متولد سال 1105 میلادی در "اندلس" ، "ابن طفیل" ، متولد سال 1126 میلادی در "اندلس" ، "سهروردی" ، متولد سال 1154 میلادی در "سهرورد" واقع در استان "زنجان" به عنوان بنیانگذار مکتب فلسفی

"حکمت اشراق" ؛ و عارفانی آشنا به مبانی فلسفه مانند
 "ابن عربی" متولد سال 1165 میلادی در اندلس، ظهور
 کردند.

ابن رشد ، با نوشتن کتاب "تهافت التهافت" که در ردّ کتاب
 "تهافت الفلاسفه" غزالی نگاشته است ، به تقویت ارکان
 فلسفه همت گماشت.

ابن طفیل نیز، از پیشگامان فلسفه در اندلس (اسپانیا)
 بوده و در علوم گوناگون دیگر نیز، مانند طب و ریاضیات و
 ادبیات ، تبحّر داشته است.

ابن عربی با نوشتن کتاب "فصوص الحکم" ، گام بلندی در تبیین عرفان نظری برداشت و مبانی فکری عرفانی و فلسفی خویش را در کتاب معروف "فتوحات مکیّة" بیان نمود.

فخرالدین رازی ، متولد حدود سال 1150 میلادی که او نیز از منتقدان جدی فلسفه می باشد و بدین جهت او را "امام المشکّکین" خوانده اند ، به این دوران تعلق دارد.

در اوائل قرن سیزدهم میلادی ، به فیلسوفی دیگر ، به نام "خواجه نصیرالدین طوسی" متولد سال 1201 و متوفای سال 1274 میلادی برخورد می کنیم که در رشته های گوناگون علوم مانند فلسفه ، ریاضیات ، نجوم ، علم کلام، علم اخلاق و غیر آن ، سر آمد روزگار خویش بوده

است. وی با شرح متقنی که بر کتاب "الإشارات و التنبیحات" ابن سینا نوشت ، بر رصانت مکتب فلسفی او صحنه گذاشت و تشکیک های فخرالدین رازی را پاسخ داد.

دانشمند بزرگ جهان اسلام "علامه حلی" که در علوم معقول و منقول به درجات رفیعی نائل آمد ، از شاگردان آن فیلسوف بزرگ می باشد.

نقش فلاسفه مسلمان در رشد دانش جهان غرب

یکی از مهمترین عوامل انتقال فلسفه، منطق، ریاضیات، نجوم، طب، و دیگر دانشها به قاره اروپا در این برهه، دانشمندان و فلاسفه مسلمان بودند که در کشورهای

اروپایی مانند اسپانیا، جزیره سیسیل و جنوب ایتالیا حضور داشتند.

دانش های یونانیان مانند فلسفه، طبیعیات، منطق، پزشکی، نجوم و ریاضیات، که قبلاً به زبان عربی ترجمه شده بودند، از اواسط دوران قرون وسطی تا قرن سیزدهم میلادی، توسط دانشمندان و مترجمان مسلمان، از عربی به زبان لاتین ترجمه شدند و در اختیار محافل علمی اروپا قرار گرفتند.

علاوه بر این، فیلسوفان مسلمان مقیم اسپانیا نیز، نقش مهمی در انتقال آن علوم به قاره اروپا ایفا نمودند.

این دانشمندان مسلمان عبارت بودند از:

- ابن رشد (Averroes) ، متولد سال 1126 میلادی در شهر کُردوبا (Córdoba) در اسپانیا.
- ابن باجه (Avempace) ، متولد سال 1085 میلادی در شهر ساراگوسا (Saragossa) در اسپانیا.
- ابن طفیل (Ibn Tufayl) ، متولد سال 1105 میلادی در شهر گوآدیکس (Guadix) در اسپانیا.
- ابن زهر (Ibn Zuhr) ، متولد سال 1094 میلادی در شهر پنیافلور (Peñaflor) در اسپانیا.
- ابن فِرناس (ibn Firnas) ، متولد سال 810 میلادی در شهر روندا (Ronda) در اسپانیا.

این دانشمندان و فیلسوفان مسلمان که متولد اروپای غربی بودند و در آن سرزمین می زیستند، به عنوان مشعلدارانی بودند که مشعل علم و فلسفه را از جهان اسلام به دنیای اروپا منتقل کردند و کتاب ها و آثار علمی آنان، زمینه را برای تربیت نسلی از فلاسفه و دانشمندان اروپایی در قرون وسطی و پس از آن، فراهم ساخت.

سهروردی و مکتب فلسفه اشراق

"حکمت اشراق"، مکتبی فلسفی است که در کنار اهتمام به استدلال عقلی، بر شیوه استنباط ذوقی که از طریق صفای باطن و کشف و شهود حاصل می شود، بیش از هر چیز دیگر تاکید می کند.

"افلاطون" ، فیلسوف بزرگ یونانی که در سال 427 قبل از میلاد دیده به جهان گشود و در سال 347 قبل از میلاد ، از دنیا رفت ، شخصیتی است که مکتب فلسفی مذکور را سامان داد و اندیشه های پیشینیان خود مانند "هرمس" و "فیثاغورث" و غیره را تفسیر و تدوین نمود و این مکتب ، پس از افلاطون ، توسط نو افلاطونیان مانند افلوپین و فورفورئوس و پیروان آنان پیگیری شد و توسط حکیمانی مانند ذوالنون مصری منتشر گردید.

مکتب فکری سهروردی ، علیرغم زندگی کوتاه وی ، تاثیر شگرفی در محافل فلسفی و مراکز علمی بزرگ در منطقه ، بر جای گذاشت. تاریخ نگاران در حدود پنجاه کتاب و رساله

از وی به ثبت رسانده اند. برخی از کتب مشهور سهروردی عبارتند از: حکمة الاشراق ، تلویحات ، مطارحات ، هیاکل النور ، مقامات ، اعتقاد الحکماء ، اللمحات ، پرتو نامه ، بستان القلوب ، عقل سرخ ، آواز پر جبرئیل ، الغربة الغربية، صفیر سیمرغ ، لغت موران و یزدان شناخت.

ویژگی های مکتب سهروردی

در اینجا، برخی از ویژگی های بارز مکتب اشراقی این حکیم مسلمان را در زمینه های وجود شناسی ، طبیعت شناسی و نفس شناسی، از نظر شما می گذرانیم:

وجود شناسی

از دیدگاه مکتب فلسفی سهروردی ، چنانکه قبلاً به آن

اشاره کردیم، در رأس سلسله وجود ، "نور الأنوار" قرار دارد که غنی بالذات و قیوم مطلق است و هر وجود و ظهور و حضوری ، از وی سرچشمه می گیرد. نخستین فائض از نور الانوار ، نور قاهر اول است ، که حقیقتی بسیط است. نور قاهر اول ، جلال و شکوه نور الانوار را مباشرتا مشاهده می کند ، و نور الانوار نیز ، مستقیما بر وی اشراق شعاع می نماید. به لحاظ این نسبت فیما بین و مشاهده و اشراق ، نور قاهر دوم ، تحقق می یابد. از تکرار نسب مذکور ، دیگر انوار قاهر در طول یکدیگر به وجود می آیند ، به نحوی که بین آنها علیّت وجود دارد و هر نور قاهر عالی ، علّت اشراق بر نور قاهر سافل است. این سلسله مراتب طولی ، در

حقیقت نظام فرشتگان مقرب است که امّهات و اصول
عالم هستند.

سلسله مراتب طولی این انوار قاهر ، دو قطب مثبت و منفی
در وجود ایجاد می کنند.

قطب مثبت آن ، شامل اموری مانند استیلاء ، استغناء ،
شهود و استقلال است که سلسله مراتب جدیدی از انوار یا
فرشتگان را به وجود می آورد که در عرض یکدیگر هستند و
هیچیک از آنان علّت وجود دیگری محسوب نمی شود. این
سلسله مراتب، طبقات عرضی نامیده می شود.

اما قطب منفی در سلسله مراتب طولی انوار قاهر ، شامل
نیاز ، محبّت ، اتّکاء و جذب نور ؛ فلک ثوابت را به وجود

می آورد که شامل کواکب مشخص و ستارگان ثابتی هستند که دارای فیضانات و انبعاثات معینی می باشد. تعدّد کرات فلک ثوابت که از نور الانوار نشأت گرفته اند ، به همان نسبتی است که بتواند قسمت "لاوجود" را که در کمون آنها مختفی شده است ، به ماده لطیف آسمانی تبدیل نماید.

سهروردی بر آن است که مجموع عالم ، متشکل از هیجده هزار دنیای نور و ظلمت است. وی در کتاب *بستان القلوب*، به تشریح عوالم مذکور می پردازد.

طبیعیّت شناسی

سهروردی بر خلاف مشائیان ، جسم را متشکل از صورت و ماده نمی داند، بلکه تقسیمات اجسام را بر مبنای درجات

نور پذیری آنها بیان می کند. بر اساس این دیدگاه ، اجسام طبیعی بر دو قسم، یعنی: ساده و مرکب، تقسیم می شوند.

اجسام ساده نیز، به سه دسته تقسیم می شوند:

- اجسام حازج : آنها که مانع نفوذ نور هستند.
 - اجسام لطیف : آنها که قابل نفوذ نور هستند.
 - اجسام مقتصد : آنها که قابل نفوذ نور بر اساس درجات مختلف هستند.
- عنصر خاک ، به مقوله اول ، و عنصر آب به مقوله دوم ، و عنصر هوا به مقوله سوم تعلق دارد. درجات اجسام مرکب نیز ، به عنصر غالب در آن بستگی دارد.

سهروردی ، سلسله مراتب نور را علّت وقوع تحوّلات جهان می داند. آسمانها، تحت امر نفوس قرار دارند ، و نفوس ، تحت سلطه عقول هستند ، و عقول ، زیر فرمان عقل کلّی قرار دارند ، و عقل کلی نیز ، تحت امر و سلطه نورالانوار می باشد.

با تصفیه در ترکیب عناصر ، گیاهان و حیوانات به وجود می آیند. قوای آنها ، عوامل نور هستند. این قوای نورانی ، در حیوانات بیشتر از گیاهان ، و در وجود انسان ، بیش از موجودات دیگر است.

نفس شناسی

از دیدگاه مکتب سهروردی ، جسم انسان ، طلسمی از انوار

اسپهبندی است که حاکم بر همه انسانها است. انسان ،
 علاوه بر قوای گیاهی و حیوانی ، دارای حواس باطنی به
 شرح ذیل می باشد :

- حسّ مشترک ، که مرکز اطلاعات حواس پنجگانه
 باصره ، سامعه ، ذائقه ، شامّه و لامسه می باشد.
- خیال ، که مخزن دستاوردهای حس مشترک است.
- وهم ، که حاکم بر امور محسوسی است که خارج
 از حیطه حواس خارجی می باشند.
- متخیّله ، که ترکیب کننده و تفصیل کننده صور
 مدرکه است.

● حافظه ، که خزانه وهم است.

نفس انسان که از عالم روحانی است ، از رهگذر این قوای باطنی ، به بدن تعلق می گیرد و پس از فروپاشی موازنه عناصر جسمانی بدن ، به وطن اصلی خود ، باز می گردد. بالا ترین درجه ای که نفس باید برای رسیدن به آن تلاش کند ، "نفس قدسی" است که صور کلیات را مباحثراً دریافت می کند.

نفوس اولیاء بزرگ الهی که در این مرحله هستند ، می توانند بر عالم عناصر تاثیر گذار باشند و فرمانروایی کنند.

فلسفه در دنیای غرب

در قرن یازدهم میلادی، با فیلسوفی مسیحی به نام آنسلم (Anselm)، متولد سال 1033 یا 1034 میلادی در شهر "اُوستا" (Aosta) که امروزه در شمال ایتالیا قرار دارد، و متوفای سال 1109 میلادی، برخورد می‌کنیم که در سلک روحانیت مسیحی وارد گشت و در سال 1093 میلادی به عنوان "سر اسقف" کانتربری (Canterbury) در انگلستان، تعیین گردید.

پس از "آنسلم" نیز، رونق بازار فلسفه در اروپا ادامه یافت و فلاسفه معروف دیگری مانند آبلار (Abelard) در قرن دوازدهم و راجر بیکن (Roger Bacon) در قرن سیزدهم و

ویلیام آکی (William of Ockham) و دانز اسکوتوس

(Duns Scottus) در قرن چهاردهم میلادی ظهور کردند.

توماس آکویناس (Thomas Aquinas)، متولد سال 1225

میلادی در ایتالیا و متوفای سال 1274 میلادی، یکی دیگر

از بزرگترین فلاسفه دوران قرون وسطی در اروپا محسوب

می شود. وی عضو گروه مسیحی "دومینیکن" (Dominican)

بود و در سلک راهبان درآمد و در عین حال، دارای

تحصیلات دانشگاهی در رشته های علمی معاصر خود بود.

از این فیلسوف مذهبی، کتاب های بسیاری منتشر گردیده

و مهمترین آنها عبارتند از:

● تفسیر آثار "ارسطو" (Commentaries on Aristotle)

- شرح آثار "بوئتیوس" (Expositions of works by Boethius)

- مدخل الهیات (Summa Theologica)

- خلاصه علم لاهوت (Summa Theologica)

جان ویکلیف (John Wyclif)، آخرین متفکر طراز اول اروپا

در قرون وسطی، متولد سال 1320 و متوفای سال 1384

میلادی بود که به عنوان مصلح دینی در انگلستان شناخته

می شود.

وی کشیشی آشنا به مبانی فلسفی بود که کتاب تورات و

انجیل را به زبان انگلیسی ترجمه کرد، اما با قدرت رسمی

کلیسای معاصر خود به مخالفت برخاست.

دوران افول فلسفه در جهان اسلام

حمله وحشیانه مغولان به ایران و عراق و شام در قرن سیزدهم میلادی، موجب فروپاشی مظاهر تمدن های اسلامی، کشته شدن بسیاری از فلاسفه و دیگر دانشمندان و به آتش کشیده شدن مدارس و کتابخانه های گرانبهای در کشورهای مذکور شد، و وقفه ای را در تکاپوی علمی و فلسفی فرهیختگان به وجود آورد.

در عین حال، حرکت فکری اندیشمندان باقی مانده از آن هجوم هولناک، به طور کامل نابود نگردید.

دانشمندانی در عرفان و تصوف مانند "جلال الدین مولوی"، متولد سال 1207 میلادی و "محمود شبستری"،

متولد سال 1288 میلادی (سراینده کتاب "گلشن راز") ،
در این دوران می زیستند.

مولوی به همراه پدرش بهاء الدین ، پیش از هجوم مغول ،
از بلخ به نیشابور مهاجرت کرد ، و از آنجا عازم بغداد شد.
پس از مدتی اقامت در بغداد ، به همراه پدر به سوی
منطقه آناتولی که در آن زمان ، به عنوان بخشی از بلاد
روم محسوب می شد حرکت کردند و در ولایت "قونیه" که
امروزه در کشور ترکیه قرار دارد رحل اقامت افکندند.
مولوی در سن 25 سالگی به شهرهای حلب و دمشق سفر
کرد. وی در مراکز علمی متعددی که در آنها حضور یافت ،
علوم عقلی و نقلی را از اساتید بزرگ آن دوران آموخت

و سر انجام ، در جریان آشنایی با چهره ای عرفانی به نام
 "شمس تبریزی" ، به سوی عرفان سوق داده شد.

مولوی با تالیف کتاب "مثنوی" و همچنین "دیوان شمس" ،
 به شرح مبانی عرفان در قالب نظم، پرداخته است.

در قرن چهاردهم میلادی نیز ، به شخصیت های علمی و
 فلسفی معروفی مانند "عبد الرحمن ابن خلدون" ، متولد
 حدود سال 1332 میلادی برخورد می کنیم.

وی، دانش های عقلی و نقلی زمان خود را فرا گرفت و از
 پیشتانان فلسفه تاریخ اجتماعی در جهان اسلام محسوب
 می گردد.

شهرت او ، بیشتر به خاطر مقدمه علمی و استدلالی مفصلی است که بر کتاب تاریخ خود به نام "العبر" نگاشته است و به کتاب "مقدمه ابن خلدون" معروف است. وی علوم عقلی را در مقدمه خود به چهار بخش بدین شرح تقسیم می کند : منطق ، ریاضیات ، طبیعیات و مابعدالطبیعه. آنگاه به شرح رابطه میان گسترش این دانشها و عمران و آبادانی بلاد می پردازد.

در قرن پانزدهم میلادی نیز، فیلسوف دیگری به نام "جلال الدین دوانی"، متولد سال 1426 میلادی، نویسنده کتابهای "رسالة في الحکمة" و "رسالة في تحقیق نفس الامر" و "انموذج العلوم" پا به عرصه وجود نهاد.

فلسفه در اروپا در دوران "رنسانس"

دوران رنسانس (Renaissance) که به معنای عصر "نوزایی" است، به یک برهه از تاریخ اروپا اطلاق می شود که حدّ فاصل میان قرون وسطی از یکسو، و دوران انقلاب علمی و عصر روشنگری از سوی دیگر است، و طيّ آن، تحولات فرهنگی و اجتماعی مهمی در زمینه های فرهنگ، مذهب، فلسفه، سیاست، اقتصاد، هنر، معماری و ادبیات، در مغرب زمین پدید آمده است.

دوران گسترش نهضت رنسانس، برهه ای از تاریخ اروپا را در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی در بر می گیرد.

از آنجا که پدیده رنسانس مانند جریان های عمیق تاریخی دیگر، پس از فراهم شدن زمینه های لازم به بروز و ظهور رسیده است ، بنا بر این ، مقدمات اولیه این نهضت ، می بایست قبل از شکوفا شدن آن، به وقوع پیوسته باشد. با تحقیق در ریشه یابی این جریان، مشاهده می کنیم که نخستین جرقه های تحولات دوران رنسانس، در قرن چهاردهم میلادی در ایالت های شمالی ایتالیا مانند ایالت "فلورانس" (Florence)، به صورت بارقه های محدود، زده شده است.

به عنوان مثال، می دانیم که یکی از ابعاد مهم نهضت رنسانس، اومانیزم و انسانگرایی است ، و این را نیز

می دانیم که اندیشمندی که به عنوان پدر اومانیزم نامیده می شود، یعنی فرانچسکو پترارک (Francesco Petrarca) ، در قرن چهاردهم میلادی (از 1304 تا 1374 میلادی) می زیسته است.

از سوی دیگر، تحولات مهمّ دوران رنسانس در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی، به ویژه در زمینه های اجتماعی و مذهبی، تبعات مهمّی را مانند انشعاب های دینی و جنگهای مذهبی و سیاسی به بار آورده که تا نیمه قرن هیفدهم میلادی ادامه داشته اند.

همانطور که قبلاً بیان شد، برخی از متفکران مسیحی در قرون وسطی مانند "اگوستین" و "توماس آکویناس" تلاش

کردند تا به نحوی میان ایمان و عقل ، نوعی هماهنگی ایجاد کنند ، اما در قرن چهاردهم میلادی ، یعنی در اواخر قرون وسطی ، متکلمان مسیحی به انکار قدرت عقل و استدلال در ادراک کلیات پرداختند و فلسفه را از صحنه کنار زدند. به همین جهت ، "ژیلسن" که از ناقدان فلسفه غرب است ، این برهه از پایان قرون وسطی را دوران "تئولوژیسم" می نامد که الهیات مسیحی در آن دوره ، اصالت عقل و فلسفه را انکار نموده است.

این حرکت افراطی متکلمان مسیحی در نفی قدرت عقل برای درک کلیات ، موجب پدید آمدن نهضت رنسانس در زمینه فلسفه گردید و در برابر مکاتب کلامی استدلال ستیز

مسیحیت ، مکاتبی مبتنی بر اصالت عقل و استدلال به وجود آمدند. دستاوردهای علمی دیگر در دوران رنسانس نیز، زمینه را برای رشد فلسفه در آینده مهیا ساخت.

به قول "برتراند راسل" در کتاب "تاریخ فلسفه اروپا":
 "رنسانس دوران دستاوردهای بزرگ در فلسفه نبود اما کارهای معینی انجام داد که مقدمات اساسی برای امور بزرگی بود که در قرن هیفدهم میلادی بوقوع پیوست. در وهله اول، رنسانس، نظام فکری متحجرانه اسکولاستیک قرون وسطی را که مانع تفکر روشنفکرانه و پویا می شد در هم شکست. رنسانس مطالعه افلاطون را احیا کرد و در نتیجه، حد اقلی از تفکر مستقلانه را طلب می کرد که

بتواند بین افلاطون و ارسطو انتخاب کند. در مورد افلاطون و ارسطو، رنسانس دانش دست اول و اصیلی را ارتقا داد که بری از شائبه های مفسران عرب و نئو افلاطونی بود. مهمتر از اینها، رنسانس، فعالیت فکری و روشنفکرانه را به عنوان یک جسارت روشنگرانه اجتماعی تشویق و ترغیب کرد که در تقابل با تفکر مذهبی و رهبانی برای حفظ اورتودکسی از پیش تعیین شده، قرار داشت."

فلاسفه و متفکران معروف دوران رنسانس، عبارتند از:

اِرسَموس (Erasmus)

وی، فیلسوفی هلندی و متولد سال 1466 و متوفای سال 1536 میلادی بود. نظر به آزادی این فیلسوف در بیان

اندیشه ها و نوشتارهایش، بسیاری از کتب وی به دستور دستگاه پاپ و کلیسای کاتولیک، ممنوع یا منهدم گردیدند.

فرانسس بیکن (Francis Bacon)

او، فیلسوف و طبیعی دان انگلیسی، متولد سال 1561 و متوفای سال 1626 میلادی بود. وی نیز به مخالفت با مبانی فکری قرون وسطی پرداخت. توضیحات بیشتر در مورد اندیشه های این فیلسوف، در بخش های آینده بیان خواهد شد.

نیکولو ماکیاولی (Niccolò Machiavelli)

وی نویسنده و فیلسوف سیاسی ایتالیایی، متولد سال 1469 و متوفای سال 1527 میلادی بود.

کتاب های معروف وی عبارتند از: "شهریار"، "گفتارها" و "هنر جنگ". وی معتقد بود که برای حفظ قدرت ، لازم نیست که حاکم دل رحم باشد و به منظور رسیدن به هدف خود ، می تواند اصول اخلاقی را زیر پا بگذارد.

توماس مور (Thomas More) ، متفکر و عالم مذهبی انگلیسی ، متولد سال 1478 و متوفای سال 1535 میلادی ، از جمله متفکران قرن شانزدهم میلادی بوده است. یکی از کتاب های معروف او "آرمان شهر" نام دارد. وی به دستور پادشاه انگلستان به زندان و مرگ محکوم شد و پس از تحمل حبس، سر انجام به قتل رسید.

خیزش مجدد مکاتب فلسفی در جهان اسلام

به قدرت رسیدن دولت "صفویه" در ایران و یکپارچه شدن این کشور در آغاز قرن شانزدهم میلادی ، موجب رونق روز افزون در زمینه های عمرانی و علمی در آن سرزمین گردید. نخستین پادشاه سلسله مذکور "شاه اسماعیل صفوی" ، در سال 1501 میلادی بر تخت سلطنت تکیه زد. صفویان که دودمان آنها به "شیخ صفی الدین اردبیلی" می رسد ، به مدت دو قرن بر ایران حکومت کردند و در این دوران ، مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی در ایران معرفی گردید و زمینه برای بالندگی مجدد مکاتب فلسفی توسط دانشمندان شیعه فراهم شد.

عناصری چون تعالیم عمیق قرآن ، آموزه های حکمت آمیز
 نهج البلاغه و سخنان پیشوایان معصوم ، مشارب فلسفی
 یونان ، دستاوردهای حکمت اشراق و سخنان عارفان
 نامداری مانند "ابن عربی"، الهام بخش نسل جدیدی از
 فیلسوفان این دوره به شمار می روند.

معروف ترین شخصیت های علمی و فکری این برهه از
 تاریخ، عبارتند از:

- شیخ بهاء الدین عاملی ، معروف به شیخ بهائی

- محمد باقر میرداماد

- میرابو القاسم فندرسکی

● صدر الدین محمد شیرازی ، معروف به صدر

المتألّهین و ملا صدرا که حکمت متعالیه را در دروران

خیزش مجدد فلسفه در ایران ، به اوج خود رساند و

تحوّلی ژرف در علوم معقول به وجود آورد. مهمترین

کتاب وی در فلسفه عبارت است از: "الأسفار الأربعة".

● عبد الرزاق لاهیجی ، صاحب کتاب های "مشارق

الالهام" و "گوهر مراد".

● محمد باقر سبزواری ، صاحب کتاب "ذخيرة المعاد".

● ملا محسن فیض کاشانی ، صاحب کتاب هایی مانند

"حق الیقین، عين الیقین و علم الیقین" در زمینه

حکمت، و "جلاء العیون" و "زاد السالک" و "کلمات مکنونة" در زمینه عرفان.

- محمد باقر مجلسی. وی در کتاب "مرآة العقول" که حاشیه ای بر "اصول کافی" است، مباحث فلسفی را مطرح کرده است.

صدر الدین شیرازی و مکتب حکمت متعالیه

حکمت متعالیه، مکتبی فکری است که میان فلسفه، عرفان و وحی الهی، هماهنگی و انسجام شایسته ای ایجاد کرده است. این مکتب، توسط صدرالدین شیرازی، معروف به "صدر المتألهین" و "ملاً صدرا"، بنیانگذاری شده است.

شخصیت صدر الدین شیرازی

صدرالدین محمد شیرازی ، در حدود سال 1571 میلادی، در شیراز متولد شد. پس از پایان تحصیلات مقدماتی در آن شهر ، به اصفهان که مرکز بزرگ علمی آن دوران بود سفر کرد. او علوم نقلی مانند فقه ، حدیث ، تفسیر قرآن و امثال آن را در محضر بهاء الدین عاملی ، معروف به شیخ بهایی ، فرا گرفت. آنگاه به منظور تحصیل علوم عقلی ، در مجلس درس میر داماد ، شرکت جست.

صدرالدین ، برای تاسیس مکتب جدید فلسفی خویش ، از منابع پنجگانه بدین شرح استفاده کرده است : فلسفه مشائی ارسطویی ، مکتب ابن سینا ، اندیشه های نو

افلاطونیان ، دیدگاه های عرفانی ابن عربی ، و تعالیم آئین اسلام.

از این دانشمند بزرگ جهان اسلام ، آثار علمی فراوانی در رشته های علوم عقلی و نقلی و دانش عرفان ، منتشر گردیده است.

برخی از کتابهای معروف وی عبارتند از : الاسفار الاربعة ، الشواهد الربوبية ، الحكمة العرشية ، اكسير العارفين ، المسائل القدسية ، الواردات القلبية ، القواعد الملکوتية ، المظاهر ، كسر الاصنام الجاهلية ، المعاد الجسماني ، دیوان اشعار فارسی ، مفاتیح الغیب ، شرح اصول الکافی ، اسرار الآیات و غیر آنها.

ویژگی های مکتب حکمت متعالیه

حکمت متعالیه ، مکتب فلسفی منسجم و نوینی است که با ویژگی ها و اندیشه های تازه ای ، پا به عرصه وجود نهاد.

چکیده ای از اندیشه های این حکیم بزرگ را در زمینه های وجود شناسی ، حرکت جوهری ، معرفت شناسی ، نفس شناسی و معاد شناسی ، از نظر شما می گذرانیم .

وجود شناسی

صدر المتألهین ، قائل به اصالت وجود و تشکیک آن است. او وجود را بسان نور، حقیقتی یگانه می داند که دارای مراتب و درجات مختلف در شدّت و ضعف است. موجودات عالم ظهور نیز ، تعینات آن حقیقت واحد

هستند که ذهن انسان، آن تعینات را انتزاع می کند و به صورت ماهیات اشیاء جلوه گر میسازد.

بنا بر این ، ماهیات در حقیقت ، اعراض وجود هستند که توسط ذهن ، اعتبار می شوند.

گرچه حقیقت وجود ذاتاً ، امر واحد و یگانه است ، اما به لحاظ اینکه وجود ، وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است ، امکان تقسیم منطقی بر اساس مراتب آن وجود دارد. بر این مبنا ، صدر المتألهین ، وجود را به "ارتباطی" و "نفسی" تقسیم می کند. وجود ارتباطی ، محمول را به موضوع در قضیه ارتباط می دهد. وجود نفسی نیز ، به سه قسم تقسیم می گردد : جوهر ، عرض و ذات حق که نه

جوهر است و نه عرض. از آنجا که علم به گُنه وجود برای
 ما مقدور نیست ، بنا بر این ، علم ما تنها به ماهیات است.
 ماهیّات نیز به دو قسم کلی و جزئی تقسیم می شوند.
 ماهیّات کلی نیز بر دو قسم هستند :

قسم اول آنست که از جزئیّات انتزاع می شوند و تنها در
 ذهن جای دارند.

قسم دوم آنست که قبل از جزئیّات ، وجود مستقل داشته
 و دارد، این قسم از ماهیّات ، همان مُثُل افلاطونی هستند.
 صدر المتألّهین ، اعیان ثابته را به عنوان حقائق مستقل از
 عالم جزئیّات ، قلمداد می کند و واقعیت ارباب انواع یا

صور معقول را که انواع خود را در عالم طبیعت تحت فرمان دارند می پذیرد.

از دیدگاه وی ، موجودات عالم طبیعت ، بازتاب صور معقولند که با اصل خود ، ذاتا یکی هستند و تفاوت آنها فقط به لحاظ دورتر بودن جزئیات مذکور از مصدر وجود است.

صدر المتألهین بر آن است که از ذات واحد و بسیط حق ، یک موجود بسیط، متجلی گردیده که "عقل اول" ، "فیض مقدّس" و "حقیقة الحقائق" نام دارد.

او معتقد است که آفرینش ، با نخستین تعین ذات الهی که "حقیقت محمدیه" نامیده است ، آغاز گردیده و پس از این

مرتبه ، عقول مجرّده قرار دارند. آخرین عقل مجرّد ، به عنوان "واهب الصّور" نامیده می شود که به فرمان الهی ، تدبیر امور عالم و الهام حقائق به انبیاء و اولیاء را بر عهده دارد. پس از عقول مجرده ، عالم برزخ که "عالم خیال منفصل" و "عالم صور معلقه" نام دارد ، هست ؛ و پس از آن ، عالم محسوسات قرار گرفته است.

حرکت جوهری

فیلسوفان مشائی ، حرکت را در چهار مقوله بدین شرح محدود می دانستند: 1- حرکت در کمّیت (مثل ازدیاد حجم یا وزن یا اندازه یک جسم)، 2- حرکت در کیفیّت (مانند

تغییر رنگ یک جسم) ، 3- حرکت در مکان (مثل انتقال یک شیء از جایی به جای دیگر) ، 4- حرکت در جواهر.

مقصود مشائیان پیشین از حرکت در جواهر ، تغیرات و تبدلات دفعی در جواهر و دگرگونی های ظاهری آن بود ، مثل تبدیل شدن آب به بخار ، و تبدیل شدن گیاه به خاک ؛ نه تغیرات تدریجی در حقیقت جوهر.

دیدگاه مشهور فلاسفه قبل از صدر المتألهین این بود که مسافت ، و به عبارت دیگر ، بستر حرکت ، شامل مقولات عرضی چهار گانه بدین شرح می گردد :

"آین" (در حرکت مکانی ، مثل حرکت زمین به دور خورشید)،

"وضع" (در مثل حرکت زمین به دور خودش)،

"کم" (در مثل رشد موجودات زنده) ،

"کیف" (در مثل تغییر کیفیات نفسانی انسان چون شادی،

دوست داشتن، ترس و امثال آنها).

روشن است که همه این چهار مقوله ، از اعراض هستند ،

نه جوهر.

اکتشاف جدید صدر المتألهین ، اثبات حرکت در حقیقت

جوهر به معنایی که شرح داده خواهد شد ، بوده است.

حرکت در اصطلاح فلسفه عبارت است از "خروج شیء از

قوه به فعل تدریجا". به عبارت دیگر : فعلیت یافتن امری که

قبل از آن بالقوه بوده است به صورت مرحله به مرحله و تدریجی. مثلاً: یک هسته خرما، بالقوه جوانه خرما است (به این معنا که امکان جوانه شدن آن وجود دارد). پس از اینکه آن هسته در شرایط مناسبی برای رشد قرار گرفت، قوه جوانه بودن آن، به فعلیت می‌رسد. و همین حرکت در مراحل بعدی، تا نخل شدن، به برگ و بار نشستن، و بارور شدن، به صورت مرحله به مرحله ادامه می‌یابد و در هر مرحله، از قوه به فعلیت می‌رسد. بنا بر این می‌توان گفت: حرکت، عبارت است از: تغییر تدریجی.

صدر المتألهین ، زمان را به عنوان بُعد چهارم جسم می داند
و در کتاب اول اسفار می گوید: "اجسام از درون، با چهار
بعد طول ، عرض ، عمق و زمان، محدود می شوند".

از آنجا که حقیقت زمان ، عین تجدد و نوزایی است ، بنا بر
این ، وجود آن در ذات اجسام ، دلیل بر تجدد و نوزایی آن
جوهر (جسم) می باشد.

بر اساس این دیدگاه ، جوهر جسم در ذات خود ، دائما در
حال حرکت و "نوشدن" است و در هر لحظه، تجدید
می شود.

از دیدگاه صدر المتألهین ، حرکت جوهری شامل عالم
جسمانی و نفسانی که ماده (به معنای فلسفی) در آن

حضور دارد می گردد ؛ اما عالم عقول مجرّده و اعیان ثابتۀ
 را، که منزّه از مادّه و قوّه (به معنای فلسفی) و فراتر از
 هر تغییری هستند ، در بر نمی گیرد.

معرفت شناسی

معرفت از دیدگاه صدر المتألّهین ، به دو قسم تقسیم
 می گردد :

1- علم حصولی ،

2- - علم حضوری.

علم حضوری هم به دو بخش تقسیم می گردد:

الف- علم نفس به خویش ، یا علم علّت به معلول خود ،

ب- علم معلول به علّت خود.

در زمینه علم حضوری، ادراک عبارت است از حرکت از

قوّه به فعل که در اثر آن ، ادراک کننده از مرتبه وجودی

خویش فراتر می رود و به مرتبه وجودی امر ادراک شونده

نائل می گردد. بدین سان ، میان عالم و معلوم ، نوعی اتّحاد

خاص تعقل ، حاصل می گردد ، که به عنوان "اتّحاد عاقل

و معقول" هم تعبیر می شود.

اما در مورد خداوند ، اتحاد علم و عالم و معلوم، تحقّق

می یابد. زیرا علم حق ، به ذاتش تعلق می گیرد و ذات او ،

همان وجود اوست.

در زمینه علم حصولی (که عبارت است از علم انسان به امری غیر از خویش) ، صدرالدین به نظریه فلاسفه پیشین خود مبنی بر اینکه علم حصولی ، صرفاً انعکاس صور اشیاء بر نفس است ، اکتفاء نمی کند ؛ بلکه معتقد است : انسان، همانگونه که ابن عربی می گوید ، "عالم صغیر" و جامع همه مراتب وجود است و معرفت او به اشیاء و اعیان دیگر ، در حقیقت ، حاصل تأمل صور آنها در مرآت وجود خودش می باشد.

نفس شناسی

نفس، از دیدگاه صدر المتألهین ، جوهر مستقل و مجرد از ماده است ، که قبلاً به صورت جسم ظاهر گردیده و از

طریق حرکت جوهری به نفس گیاهی ، و آنگاه به نفس حیوانی ، و در نهایت به نفس ناطقه انسانی ، تحوّل یافته است. پس از مرحله اخیر ، نفس انسان به مقام تجرّد می رسد و از تعلّق ماده آزاد می گردد و در عالم عقول ، به صورت جاودانه باقی خواهد ماند.

بدین جهت در مقام تبیین نفس انسان فرموده اند:

"نفس ، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است".

نفس در هریک از مراحل یادشده ، دارای قوای خاص آن مرحله است. به عنوان مثال ، نفس در مرحله جسم معدنی، دارای قوّه حفظ صورت خود را دارد، و در مرحله نباتی و گیاهی ، قوای نباتی مانند تغذیه ، رشد و تبدیل را

دارد، و در مرحله حیوانی ، قوّه حرکت و حواس پنجگانه خارجی و برخی قوای باطنی مانند متخیّله را دارد ، و در حالت انسانی، حواس باطنی او (که در دروس قبلی بیان گردید)، به کمال می رسد.

این حکیم مسلمان ، عالم را شامل سه حوزه بدین شرح می داند:

- عالم معقول.
- عالم محسوس.
- عالم برزخ ، که عالم خیال است.

او برای قوّه متخیّله نیز ، مانند قوّه مفکّره ، نوعی استقلال پس از مرگ را قائل است و مراتب وجودی جوهر نفس انسانی را دارای مراتب هفتگانه بدین شرح می داند:

طبیعت ، نفس ، عقل ، روح ، سرّ ، خفیّ و اخفی ، که فناء در حقّ است.

از دیدگاه صدر المتألّهین ، هریک از عقل نظر و عقل عملی ، دارای چهار مرحله می باشد. مراحل عقل نظری عبارتند از :

- عقل هیولانی ، که عقل بالقوّه است.
- عقل ملکه ، که امور ساده و اوّلیه را ادراک می کند.

- عقل بالفعل ، که نظریّات را ادراک می کند و نیازمند

مادّه نیست. این عقل، گاهی اکتسابی است و گاهی

موهبتی و الهی.

- عقل مستفاد ، که عقل فعّال و عالی ترین مراحل

عقل است.

مراحل عقل عملی نیز عبارتند از :

- به کار بستن احکام الهی و قوانین شریعت.

- تهذیب و پاکسازی نفس از رذائل و بدی ها.

- آراستن نفس به زیور فضائل و تنویر آن با معارف

الهی.

- فناء نفس در حق.

معاد شناسی

صدر المتألهین ، آخرت را جدای از دنیا نمی داند. او با این مثال ، نظریه خویش را توضیح می دهد: هنگامی که یک جنین در رحم مادر خود قرار دارد ، حقیقتاً در این دنیا است ، ولی بخاطر محجوب بودن از حقیقت ، نسبت به این دنیا آگاهی و شناخت ندارد. همینطور ، وقتی انسان در این دنیا است ، حقیقتاً در عالم آخرت است ، ولی بخاطر حجاب طبیعت ، اکثر انسانها ، از آن جهان اطلاع ندارند. تنها عارفان حقیقی می توانند واقعیت عالم آخرت را در همین دنیا مشاهده کنند.

این دانشمند بزرگ، معاد جسمانی را به شیوه ای که خود تبیین نموده است می پذیرد. وی معتقد است که تشخّص انسان به نفس اوست ، نه به جسم و بدن ، زیرا بدن او همواره در حال تغییر و دگرگون شدن است و در هر برهه مشخصی از زمان به کلی متبدّل می گردد. در حالی که تشخّص فرد صاحب آن بدن ، محفوظ می ماند. از سویی دیگر ، نفس انسان در عالم آخرت ، قدرت آن را می یابد که بدن خود را از درون خویش ایجاد کند و با بدن ، محشور گردد.

اهل بهشت ، قادرند با قوّه خلاّقه ای که به آنها عطا شده ، همه صور خوشایند را حقیقتاً ایجاد کنند و از آنها متنعم

گردند ، ولی اهل دوزخ فقط صور قبیح و ناخوشایند و رنج
 آور را خلق می کنند و با آنها عذاب می شوند و پس از پایان
 دوره مجازات به شیوه ای که گذشت ، سرانجام ، از عذاب
 دوزخ رهایی می یابند و همگان به مبدأ اعلا باز می گردند.

فلسفه در عصر روشنگری اروپا

پیشرفت های بزرگ علمی در اروپا را که از اواسط قرن
 شانزدهم تا اواخر قرن هیفدهم میلادی ادامه داشت،
 دوران انقلاب علمی اروپا می نامند.

در این برهه از تاریخ غرب، اکتشافات و اختراعاتی مهم، از
 انتشار نظریه "خورشید مرکزی" توسط کوپرنیک و کپلر و

گالیله، تا تبیین اصول مکانیک نیوتن؛ همزمان با ارائه نظریات فلسفی دکارت، اسپینوزا، جان لاک و امثال آن‌ها، و انتشار آراء اقتصاددانان برجسته مانند آدام اسمیت؛ موجی از تغییرات بزرگ را در فضای فکری نخبگان و فرهیختگان جهان غرب به وجود آورد.

همچنین، انتشار دستاوردهای انقلاب علمی در قرن هیجدهم میلادی، و تعمیم افکار و اندیشه‌های نوین دانشمندان و فلاسفه در سطح عموم جامعه، موجب توسعه افق‌های فکری همگان، در زمینه فرهنگ، سیاست، اجتماع، مذهب و اقتصاد گردید.

این دوران را ، به عنوان عصر روشنگری در اروپا معرفی می کنند.

انقلاب علمی در تبیین نظام کیهان شناسی، موجب تحوّل در نظام فکری و فلسفی اندیشمندان اروپا گردید و جهان شناسی را بر مبنای دیدگاه نیوتن که عالم را به عنوان یک دستگاه عظیم و منظم و به هم پیوسته و مبتنی بر اساس قوانین طبیعی می دانست، مورد تجزیه و تحلیل فکری و ارزیابی های مجدد قرار داد.

همزمان با ظهور دیدگاه های جدید در عرصه علم نجوم و کیهان شناسی، فیلسوفان بزرگ اروپا نیز، به ارائه افکار و اندیشه های نوینی در زمینه فلسفه و منطق پرداختند که به

نوبه خود، تاثیر ژرفی بر نظام فکری آینده فرهیختگان و عموم مردمان آن قاره، بر جای نهاد.

در اینجا، به نحو موجز، به تبیین دیدگاه های فلسفی اندیشمندان بزرگ جهان غرب در قرن هیفدهم و هیجدهم میلادی، می پردازیم.

رنه دکارت

رنه دکارت (René Descartes)، فیلسوف و ریاضیدان معروف فرانسوی، متولد سال 1596 و متوفای سال 1650 میلادی، یکی از برجسته ترین حکیمان اروپا قلمداد می گردد.

دکارت، تلاش کرد تا یک نظام منسجم فلسفی مبتنی بر استدلال عقلی به وجود آورد. وی معتقد بود که حقیقت، بر

پایه تعقل شخص از نفس خویش قرار دارد و بر این اساس ، "من می اندیشم" ، زیربنای "من هستم" می باشد.

اندیشه های دکارت که استدلال را میزان و معیار شناخت حقیقت می دانست، منبع ادراک انسان از واقعیت را به استدلال و ادراک عقلی (Raison) محدود ساخت و موجب پیدایش مکاتب فلسفی اصالت عقل یا خردگرایی (Rationalism) در اروپا گردید.

وی، اصول و مبانی اندیشه های خود را در کتاب های خود مانند "اصول فلسفه" (principia philosophiae) ، "تأملات در فلسفه اولی" (Meditationes de prima philosophia) به زبان

لاتین، "گفتار در روش" (Discours de la méthode) به زبان فرانسوی، و دیگر آثار خود، تبیین کرده است.

دکارت، برای غلبه بر شک، و رسیدن به یقین، از اینجا شروع می کند:

- من در همه چیز شک می کنم. ولی در این امر که شک می کنم، نمی توانم شک کنم.
- پس من یقین دارم که شک می کنم.
- نظر به اینکه شک کردن من، حالتی از اندیشه است، پس شک کردن من اثبات می کند که من می اندیشم.
- از آنجا که من می اندیشم، پس من هستم که می اندیشم.

بدین وسیله، دکارت، با تکیه بر بدیهیات، از مراحل شک کردن عبور کرد و به مرحله اثبات خود رسید:

من شک می‌کنم ← پس من می‌اندیشم ← پس من هستم.

دکارت، اساس فلسفه خود را بر این اصل نخستین استوار نموده و آن را به زبان لاتین، به طور اختصار، چنین بیان کرده است: "ego cogito, ergo sum" یعنی: من فکر می‌کنم، پس هستم.

دکارت، برای ادراک حقایق، چهار قانون را در کتاب خود "گفتار در روش"، به شرح زیر، بیان می‌کند:

قانون اول: هیچ امری را به عنوان حقیقت نمی‌پذیرم، مگر آنکه درستی آن به صورت روشن بر من معلوم گردد، و در

تصدیق آن، از عجله، پيشداوری و تمایلات پرهیزم. بنا بر این، هیچ امری را تا زمانی که کاملاً واضح و مبرهن نگردد و مبرّای از هرگونه شکّ و تردید نباشد، نمی پذیرم.

قانون دوم: هر مسأله را که بخواهم مورد مطالعه قرار دهم و حل کنم، باید تا حدّ توان و تا اندازه ای که برای تسهیل حلّ آن مسأله ضرورت دارد، آن مسأله را به اجزاء تفصیلی تر و جزئی تر، تقسیم و تجزیه و تحلیل نمایم.

قانون سوم: اندیشه های خود را به ترتیب و با رعایت سلسله مراتب به جریان می اندازم، و از ساده ترین امور که درک آن آسان است، آغاز کنم و به تدریج، به ادراک امور

دارای ابعاد متعدّد و مرگّب، نائل می آیم، و ترتیب را برای همه امور، در نظر می گیرم.

قانون چهارم: در بررسی هر امر، باید ترتیب و بازنگری آن را آنچنان به کمال برسانم و مطالعه مسائل را تا آن حدّ کلیّ سازی کنم و تعمیم دهم، که با اطمینان بدانم در بررسی آن ها چیزی از قلم نیفتاده است.

دکارت، بر این عقیده بود که همه اموری که آدمی شایستگی درک آنها را دارد، با استفاده از چهار قانون فوق، قابل ادراک خواهند بود.

دکارت، پس از اثبات وجود خود، به اثبات حقایق خارج از هستی خود در جهان می پردازد.

وی به این نکته اشاره می کند که من در جهان خارج از ذهن خویش، اموری را مانند "امتداد" ادراک می کنم که مادی و جسمانی نیستند و درک آن ها با عقل صورت گرفته است نه با حسّ. بنا بر این، اموری در عالم خارج که با عقل محض ادراک می شوند، به اندازه واقعیت وجود "من"، بدیهی و روشن هستند و در زمره امور یقینی قرار می گیرند.

دکارت، بر مبنای دیدگاه خردگرایانه خود، بر آن بود که اندیشه او به عنوان موجودی ناقص، در باره ایده کامل، او را به هستی وجودی کامل رهنمون می سازد، و آن وجود کامل، خداوند است.

او معتقد بود به اینکه لازم است به نتیجه ای که از همه کامل تر است برسیم - نه به امری که کامل نیست - و از چیزی هم بر نمی خیزد. بنا بر این، امکان ندارد که من آن کمال اعلا را از ذات خودم به دست آوردم. بر این اساس، ناچارم بپذیرم که طبیعت، چیزی در نهاد من قرار داده است، تا آنکه اذعان کنم به این حقیقت که او از من کامل تر است. آن حقیقت در ذات خود، حائز همه کمالاتی است که من به آن ها می اندیشم و معتقد هستم. در یک کلام، می خواهم بگویم: آن حقیقت، خداوند است.

دکارت، در نظریات فلسفی خود، به جدایی فکر از ماده اعتقاد داشت. دلیل این تفاوت بنیادین هم از نظر او این

بود که در وجود فکر و اندیشه نمی توان شک کرد، ولی در مورد ماده، امکان شک و تردید وجود دارد.

نظریه دوگانه انگاری دکارتی (Cartesian dualism) که با عباراتی مانند نظریه دوگانه گرایی ذهن و بدن (Mind-body dualism) تعبیر می شود، به این امر، اشاره دارد.

بنا بر این، دو جوهر کاملاً متفاوت آفریده شده اند. یکی جوهر فکر که از ماده و امور مادی مبرا می باشد. و دیگری، جوهر ماده است که دارای دو ویژگی "اشغال فضا" و "حرکت" است.

دکارت، ریاضیات را مناسب ترین وسیله برای تفکر و تعقل می دانست، و فکر و عقل را طریق رسید به حقائق امور، قلمداد می نمود.

برخورد کلیسا با دکارت

انتشار افکار و اندیشه های دکارت، موجب خشم کلیسای کاتولیک و برخی از رهبران پروتستان گردید، که نظریات او را با دیدگاه های دینی خود در تعارض و تضادّ می دانستند.

کلیسای کاتولیک، نشر آثار این فیلسوف را که مبتنی بر آزادی فکر و اصالت عقل بود، ممنوع کرد و به عنوان کتاب های منحرف کننده، تحریم نمود.

اسپینوزا

باروخ اسپینوزا (Baruch Spinoza)، متولد سال 1632 در هلند، و متوفای سال 1677 میلادی است. وی به عنوان بنديکت د اسپینوزا (Benedict De Spinoza) نیز، شهرت دارد. او مانند رنه دکارت، به عنوان فیلسوفی خردگرا و از پیشگامان مکتب فکری راسیونالیسم در اروپا، قلمداد می شود. گرچه در برخی موارد مثل دوگانه انگاری فکر و ماده (Cartesian dualism)، دیدگاه وی با نظریات دکارت، زاویه دارد.

اسپینوزا که در خانواده ای یهودی به دنیا آمده بود، در آغاز زندگی خود، به یک مدرسه دینی یهودی فرستاده شد تا

الهیّات مذهبی را فرا بگیرد. از آنجا که او به مباحث دین شناسی مذهبی قانع نبود، به آموختن مباحث فلسفی روی آورد، و تحت تأثیر اندیشه های خردگرایانه دکارت، قرار گرفت.

اسپینوزا در زمینه جدایی عالم فکر، ذهن، روح، خدا، از یکسو، و عالم ماده، بدن، جسم و جهان طبیعی از سوی دیگر، با دکارت، موافقت نکرد. وی معتقد بود به اینکه حقیقت هستی، یکتا و یگانه است و آن، وجود خداوند است، و همه مظاهر جهان، جلوه ها و نمودهای او هستند. بنا بر این، هیچ موجود دیگری، از خدا جدا نیست.

از این نظریّه، به عنوان نظریه توحید فلسفی یا وحدت وجود فلسفی، نام برده می شود.

برخی از بزرگان فلسفه در غرب مانند فریدریش هگل، به دفاع از افکار و دیدگاه های اسپینوزا پرداخته و او را به عنوان فیلسوف واقعی معرفی کرده اند.

اما برخی از مخالفان او، دیدگاه وی را در این زمینه، به عنوان نظریّه "همه خدایی" و یا "الحاد"، تفسیر کرده اند و به مبارزه با او پرداختند.

اسپینوزا معتقد بود به این که هیچ امری درعالم طبیعت، از قوانین عمومی طبیعی، سرپیچی نمی کند.

وی می گفت: هر پدیده ای در این عالم، یک توضیح منطقی دارد، و در پرتو عقلانیّت، می توان به تفسیر و توضیح آن پرداخت.

او معتقد بود به اینکه شادمانی واقعی، در استفاده از عقل و خرد ورزی به دست می آید.

همچنین، آزادی حقیقی، تنها در صورتی برای انسان حاصل می شود که از قید دلبستگی های زودگذر رهایی یابد، و نظام مندی طبیعت و قوانین منظم آن را درک کند و بپذیرد.

برخی از آثار و تألیفات اسپینوزا که افکار و دیدگاه های او را در بر دارند، بدین شرحند:

• رساله در اصلاح فاهمه (Tractatus de Intellectus)

(Emendatione

• اخلاق (Ethica)

• رساله الهی سیاسی (Tractatus Theologico-Politicus)

• اصول فلسفه دکارتی (Principia philosophiae cartesianae)

برخورد ارباب ادیان با اسپینوزا

از آنجا که اسپینوزا از جامعه یهودیان بود، پس از مطرح

شدن افکار و دیدگاه های بحث انگیز وی، علاوه بر رهبران

کلیسای مسیحیت، سردمداران جامعه یهودی نیز، در سال

1665 میلادی، به تکفیر و طرد او پرداختند. آنان همچنین،

آثار او را تحریم کردند و کتاب های وی را در ردیف کتب

ضالّه، قرار دادند.

فرانسیس بیکن

فرانسیس بیکن (Francis Bacon)، متولد سال 1561 در شهر لندن، و متوفای سال 1626 میلادی، فیلسوف، حقوقدان، و سیاستمدار انگلستان بود.

نظام فکری این نویسنده، مبتنی بر تجربه گرایی (Empiricism) است. بر اساس این نظام فکری، استنباط هیچ دانشی بدون اینکه با معیارهای تجربی اثبات شود، قابل قبول نمی باشد.

بیکن، در 1573 میلادی، در کالج ترینیتی (Trinity) به تحصیل پرداخت. سپس، به فراگیری دانش حقوق، همت گماشت و در سال 1683 میلادی، به عنوان نماینده مجلس

از شهر ناوَنْتُن (Taunton)، انتخاب شد. وی پس آن نیز،
مسیر سیاست را طی کرد و به مناصب مهم قضایی و
مشورتی در دولت بریتانیا، منصوب گردید.

بیکن، به جای تمرکز بر عقل گرایی محض، به نقش تجربه
گرایی اهتمام می ورزید. او می گفت: تنها با تجربه و آگاهی از
قوانین طبیعت، می توان بر عالم طبیعت تسلط یافت.

بنا بر این، ادراک صحیح انسان از حقیقت، تنها در همان
حدی است که تجربیات و مشاهدات او اثبات می کند.

از آنجا که بیکن، روش استقرایی فلسفه و تکیه بر منطق
ریاضی که مورد اهتمام عقل گرایان مانند دکارت بود را
نهی پذیرد، افراد را به مطالعه طبیعت و شناخت قوانین آن

فرا می خواند تا از طریق تجربه و مشاهده عینی، به واقعیتهای پی ببرند. زیرا تنها در این صورت، فلسفه می تواند نتیجه بخش باشد و در عمل، موجب بهره مندی انسان ها از مواهب آن گردد.

وی، بدین جهت، معتقد بود که فلسفه ای که از یونانیان مانند ارسطو به ارث رسیده است، ثمره عملی مناسبی برای زندگی بشر در عصر حاضر ندارد. در حالی که رسالت اصلی دانش بشری آن است که با اختراعات و اکتشافات، زندگی انسان ها را بهبود بخشد. بنا بر این، باید به بازسای علوم انسانی و هنرها بر مبنای تجربه و اصول استقراء علمی،

همّت گماشت. زیرا از طریق تجربیات دقیق و مشاهدات
 نظام مند، می توان به اصول کلی و قوانین عامّ، نائل شد.
 فرانسیس بیکن، اندیشه های خویش را در نوشتارهای
 خود، مانند کتاب های یادشده در زیر، به رشته تحریر در
 آورده است:

- مقالات (Essays)
- آتلانتیس جدید (New Atlantis)
- ارگانوم یا روش جدید (Novum Organum)
- تقسیم بندی علوم (Partitions of the Sciences)
- نردبان فکر (Scala Intellectus)
- فلسفه دوم یا علم فعال (Philosophia Secunda aut Scientia Activæ)
- پیشرفت یادگیری (The Advancement of Learning)

- تاریخ طبیعی (Natural History)
- تأسیس بزرگ (Instauratio Magna)
- تاریخ زندگی و مرگ (History of Life and Death)
- حکمت پیشینیان (The Wisdom of the Ancients)

افکار و دیدگاه های بیکن، به دلیل تمرکز بر علم گرایی و تجربه گرایی، برای بسیاری از معاصرانش جذاب بود، اما جمعی از اندیشمندان دیگر، به دلیل عدم اهتمام وی به قواعد عقلی و اصول ریاضی در استنباط حقائق عالم هستی، به مخالفت با او پرداختند.

به هر حال، اندیشه های فرانسیس بیکن، به رواج علم گرایی در اروپا انجامید و روشی متفاوت را برای شناخت، به اندیشمندان آن دوران، عرضه کرد.

دیگر فلاسفه قرن هیفدهم عبارت بودند از:

تامس هابز

تامس هابز (Thomas Habbes)، متولد سال 1588 و متوفای

سال 1679 میلادی، فیلسوف سیاسی در انگلستان بود.

وی، ریاضیات و ادبیات کلاسیک را در دانشگاه آکسفورد

(Oxford) فرا گرفت. همچنین، در دانشگاه کمبریج

(Cambridge)، به تحصیل پرداخت. آنگاه، به منظور دیدار

دانشمندان دیگر، به برخی از کشورهای اروپا مانند ایتالیا و

فرانسه سفر کرد و با اندیشمندانی مانند گالیله، ملاقات

نمود و بر اندوخته های علمی و فلسفی خویش افزود. وی

سرانجام، با کوله باری از دانش و تجربه، در سال 1641 میلادی، به انگلستان باز گشت.

هابز، از سال 1642 میلادی، شاهد جنگ های داخلی میان نیروهای پارلمان به رهبری اَلِیور کرامول (Oliver Cromwell) از یکسو، و لشکریان چارلز اول پادشاه انگلستان از سوی دیگر بود. این جنگ خونین که تا سال 1651 میلادی ادامه داشت و موجب کشته شدن جمع بزرگی از مردم انگلستان، و ویرانی شهرهای آن کشور شد، با اعدام چارلز اول پادشاه انگلستان، خاتمه یافت. پس از اعدام پادشاه و پیروزی نیروهای طرفدار پارلمان، یک دوره دیکتاتوری فردی تحت

فرمانروایی کرامول، به اسم حکومت جمهوری، در سرزمین انگلستان، برقرار گردید.

این حوادث ناگوار، تأثیر عمیقی بر افکار فلسفی و سیاسی هابز، بر جای گذاشت.

وی، دیدگاه های خود را در زمینه فلسفه سیاسی، در کتاب معروف خود به نام "لویاتان" (Leviathan) در سال 1651 میلادی، به رشته تحریر در آورد. او در این کتاب، به شیوه تدوین قراردادهای اجتماعی می پردازد.

وی، نام این کتاب را از اسطوره لویاتان گرفته است که اشاره به هیولای بزرگی است که از دریاها سر بر می آورد.

هابز بر این باور است که آدمی به حسب طبیعت خود، موجودی خود بین است و بر اثر خودخواهی، برای احراز منافع خود، و به دلیل بی اعتمادی به دیگران، و به خاطر نیل به جاه و مقام، به خشونت طلبی و جنگ و ستیز با دیگران، رو می آورد.

از آنجا که وضعیت طبیعی بشر، ملازم با جنگ همه بر ضدّ همه است، بر این اساس، اگر انسان ها به حالت طبیعی خود رها شوند، زندگانی آنان، همواره ملازم با ترس، کشتار، فقر، و خشونت دائم خواهد بود.

راه رستگاری بشر این است که انسان ها با قراردادی اجتماعی، از تفرّد در رسیدن به حقوق و امتیازات خود

صرف نظر کنند و به تشکیل دولتی توانا و شایسته و فراگیر اهتمام ورزند که از مردم برخاسته باشد. آنگاه، مردم، حقوق طبیعی خود را به آن دولت مطلقه و مقتدر واگذار نمایند و به آن ملتزم باشند.

بنا بر این، باید یک دولت مطلقه و توانمند و یکپارچه، زمام امور را در دست بگیرد و انسان های دیگر، از آن پیروی کنند.

هابز معتقد است که با قانون مدنی که لازمه آن عقد قراردادهای اجتماعی است، قانون طبیعی که لازمه آن جنگ همه بر ضد همه است، مهار شود.

قانون مدنی، آزادی های فردی را در قانون طبیعی محدود می سازد، تا از جنگ و ستیز بر سر منافع، پرهیز شود، و همه انسان ها از طریق منافع مشترک، بهره مند گردند و به صورت ملّی متحد و یکپارچه باقی بمانند.

وی همچنین بر این باور بود که نهاد مذهب و ارباب کلیسا نباید موجب محدودیت دولت باشند.

رهبران مذهبی نمی توانند با سلاح تکفیر، موجب اخلاص در امر حکومت شوند. بلکه پیروی همگان از قدرت مطلقه دولت واحد، تا زمانی که حکومت بتواند امنیت مردم را فراهم سازد و از شهروندان خود، دفاع کند، امری ضرور است.

از این فیلسوف سیاسی انگلستان، آثار زیادی به جای مانده
است که برخی از آنها عبارتند از:

- لویاتان (Leviathan)
- طبیعت انسان و ساختار سیاسی (Human Nature and)
(De Corpore Politico)
- انسان و شهروند (Man and Citizen)
- آزادی و ضرورت (Of Liberty and Necessity)
- ملاحظات در مورد شهرت، وفاداری، آداب و مذهب.
(Considerations upon the Reputation, Loyalty, Manners, and Religion.)

جان لاک

جان لاک (John Locke) متولد سال 1632 و متوفای سال
1704 میلادی، فیلسوف انگلیسی، و مروج قراردادهای
اجتماعی بود.

جان لاک، با دیدگاه تامس هابز که انسان را به حسب طبیعتش موجودی خشونت طلب و ستیزه جو میدانست، مخالفت می کند و معتقد است که انسان، ذاتا در پی نیل به سعادت و شادی است. بنا بر این، دیدگاه هابز را مبنی بر ضرورت التزام انسان ها به دولتی مطلقه و با اقتدار، و واگذاری حق طبیعی انسانها به آن را مناسب نمی داند.

جان لاک، در سال 1647 میلادی، در مدرسه معروف وست مینستر (Westminster) به تحصیل پرداخت. سپس در سال 1652 میلادی، به کالج کرایست چرچ (Christ Church) در دانشگاه آکسفورد رفت.

وی، تحت تأثیر رنه دکارت و دیگر فیلسوفان مدرن قرار گرفت و دیدگاه های فلسفی آنان را مورد مطالعه قرار داد. او همچنین، با آثار دانشمندان و فلاسفه مسلمان مانند داستان حیّ بن یقظان (Hayy ibn Yaqdhan)، نوشته ابن طفیل (Ibn Tufayl)، متولد سال 1105 در گوادیکس (Guadix) در جنوب اسپانیا، و متوفای سال 1185 میلادی، آشنا شد. برخی از ایده های جان لاک، مانند اینکه ذهن بشر در آغاز، مانند یک لوح سفید است که چیزی بر آن نوشته نشده و از گناه و معصیت مبرا است، و این انسان است که با آموزش علوم و تجربه، آن لوح را سرشار از دانش می سازد، و یا با گناه، آن را آلوده می کند؛ از داستان حیّ بن یقظان گرفته شده است.

جان لاک، دیدگاه رنه دکارت را مبنی بر عقائد فطری که در نهاد آدمی قرار داده شده است، نفی می کند. او، منشأ پدایش عقائد و دانش ها را در یک کلمه معرفی می کند: "تجربه".

وی در کتاب "مقاله ای در باره درک انسان"، دیدگاه یادشده را توضیح می دهد.

در کتاب یادشده، چنین می خوانیم:

"از خود می پرسیم: چگونه آن لوح سفید و خزانه بزرگ،

مملوّ از مفاهیم و تخیلات بی شمار و پرهیاها می گردد؟

چگونه انسان آن صفحه سفید را با انواع گسترده نقاشی ها

رنگ آمیزی می کند؟

چگونه تمام مصالح و استدلال و علم خویش را فراهم
می سازد؟

پاسخ من به این پرسش ها در یک کلمه این است که
می گویم: به وسیله تجربه".

جان لاک با نظریه لوح سفید، این دیدگاه ارباب کلیسای
کاتولیک را نفی می کند که معتقد بودند انسان، آلودگی به
گناه نخستین را که نافرمانی از خداست، فطرتاً از بدو
تولّد، به ارث می برد.

یکی از ویژگی های این فیلسوف تجربی قرن هیفدهم ،
پژوهش در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی و آزادی و
حقوق بشر می باشد. وی اندیشه های فلسفه سیاسی

خویش را در کتاب خود به نام "دو رساله درباره حکومت" (Two Treatises of Government) تبیین نموده است.

وی در این کتاب، بر خلاف تامس هابز، حکومت مطلقه را نفی می کند. بلکه تامین و تضمین حقوق شخصی و طبیعی شهروندان توسط دولت ها را اساس مشروعیت نظامها و حکومت ها می داند.

این دیدگاه جان لاک، وی را به عنوان فیلسوف لیبرالیسم سیاسی، مشهور ساخت.

جان لاک، دیدگاه های فلسفی و سیاسی خود را علاوه بر کتاب دورساله درباره حکومت، در کتاب های دیگرش به شرح ذیل، به رشته تحریر در آورده است:

- مقاله ای درباره درک انسان

،(An Essay Concerning Human Understanding)

- مقاله ای درباره مدارا

،(Essay Concerning Toleration)

- چند نظریه درباره آموزش و پرورش

،(Some Thoughts Concerning Education)

مالبرانش

نیکولا مالبرانش (Nicolas Malebranche) ، متولد سال

1638 در پاریس ، و متوفای سال 1715 میلادی، فیلسوف عقل گرای فرانسوی است که دیدگاه های آگوستین در زمینه الهیات مسیحی، و نظریات دکارت در زمینه عقل گرایی را مورد مطالعه قرار داد و تلاش کرد تا آن دو دیدگاه را در عرصه شناخت خداوند، به کار ببرد و نوعی تقارب میان آن دو ایجاد کند.

وی فلسفه و الهیات مسیحی را در کالج دو لا مارک (Collège de la Marche) و کالج سوربون (Collège de Sorbonne) فرا گرفت و در سال 1654 میلادی از دانشگاه پاریس، فارغ التحصیل شد.

مالبرانش، افکار و عقائد خود را در زمینه های فلسفه و الهیات مانند مبحث خطای انسان و چگونگی پرهیز از آن، در کتاب های خود به نام در جستجوی حقیقت (De la recherche de la vérité) ، و رساله فطرت و رحمت (Treatise on Nature and Grace) بیان کرده است.

گرچه مالبرانش یک کشیش مسیحی بود، ولی به دلیل انتقادات او نسبت به مکتب اسکولاستیسم و الهیات مسیحی و اهتمام به عقل گرایی، مورد خشم کلیسای کاتولیک قرار گرفت. از اینرو، ارباب کلیسا، در سال 1690 میلادی، رساله فطرت و رحمت او را در زمره کتب ضالّه قرار دادند و انتشار آن را ممنوع کردند.

لایبنیتس

گوتفرید لایبنیتس (Gottfried Leibniz) ، متولد سال 1646 در شهر لایپزیک (Leipzig)، و متوفای سال 1716 میلادی، فیلسوف، حقوقدان، سیاستمدار، و ریاضیدان آلمانی است و عمده تحصیلات و تحقیقات وی در زمینه های فلسفه، ریاضیات و دانش حقوق بوده است.

وی در فلسفه، همانند رنه دکارت، پیرو مکتب خردگرایی است و فلسفه او را طریقی برای رسید به مراحل بالاتر در عقلانیّت و مراتب حقیقت می داند.

او در ریاضیّات نیز، همزمان با نیوتن، به تشریح و گسترش

حساب دیفرانسیل و انتگرال، یا حساب بی‌نهایت کوچک‌ها
(Infinitesimal Calculus)، پرداخت.

لایبنیتس، دیدگاه‌های خود را در زمینه‌های فلسفی،
ریاضی، الهیات و حقوق، در آثار پرشمار خود مانند کتاب
های یادشده در زیر، تبیین نموده است:

- منادولوژی (La Monadologie) در باره جوهر فرد.

- روشی جدید برای بزرگ‌ترین و کوچک‌ترین

Nova Methodus pro Maximis et Minimis

- در مورد هنر ترکیبی (De Arte Combinatoria)

- گفتمان متافیزیک (Discourse on Metaphysics)

- مقالات جدید در مورد درک انسان

Nouveaux essais sur l'entendement humain

- تئودیسه (Théodicée)

یان آمس کُمنسکی

یان آمس کُمنسکی (Jan Amos Komenský)، متولّد سال 1592، و متوفّای سال 1670 میلادی، که با نام "یوهان آموس کُمنیوس" (Johann Amos Comenius) "نیز، نامیده می شود، فیلسوف و اندیشمند اهل سرزمین چک (Czech) و طراح یک نظام ویژه تعلیم و تربیت در اروپا بود. او تحصیلات عالیه خود را در دانشگاه هایدلبرگ (Heidelberg) در آلمان به پایان رساند و به ترویج شیوه های آموزشی نوین پرداخت.

گُمَنسکی در مقابل موج جدایی میان علم و دین که در آن زمان به اوج خود رسیده بود، خواستار تعامل و تقریب و هماهنگی آن دو گردید.

او نظام آموزشی خود را تحت عنوان پانسوفیا (pansophia) مطرح ساخت. مقصود او، طرح یک نظام جهان شمول آموزشی و پرورشی بود تا در پرتو آن، سعادت عامّه مردم، فراهم گردد.

این واژه در حکمت هرمسی، در مقام توضیح و تفسیر خرد کائناتی (universal wisdom) و نظریّه تطابق عالم کبیر (جهان خارجی) و عالم صغیر (جهان باطنی انسان)، به کار برده می شود. گُمَنسکی در صدد بود تا تطابق معارف

فطری انسان را با حقائق جهان هستی، تبیین کند. او معتقد بود به اینکه اگر علم و دین به وحدت و اتّفاق نظر برسند، در پرتو خرد کائناتی، آرمان شهر حقیقی ایجاد می گردد و جامعه بشری به اوج کمال می رسد.

گُمِنسکی، دیدگاه های فلسفی و تربیتی خویش را در آثار خود مانند کتاب های یادشده در زیر، به رشته تحریر درآورده است:

- راه نور (Via Lucis)
- آموزش عالی (Didactica Magna)
- درباره وحدت و نظم خوب (De bono unitatis et ordinis)
- امور تعلیمی (Opera didactica omnia)

- مرکز امنیّت (Centrum securitatis)

- نشانه های پانسوفیا (Pansophiæ Prodomus)

پاسکال

بلز پاسکال (Blaise Pascal) متولد سال 1623 در فرانسه ،

و متوفای سال 1662 میلادی، ریاضیدان، فیزیکدان و

فیلسوف زمان خود بود.

وی از نوجوانی به مطالعه افکار و نظریات رنه دکارت

اهتمام ورزید. در شانزده سالگی، کتابی در زمینه هندسه

تصویری (Projective Geometry) به رشته تحریر درآورد و در

سال 1642 میلادی ، به اختراع ماشین حساب مکانیکی خود

اهتمام ورزید که به عنوان ماشین حساب پاسکال (Pascal's calculator) معروف است.

علاقه پاسکال به ریاضیات و علم حساب و هندسه، باعث تألیف آثار ارزشمندی در زمینه حساب احتمالات، مثلثات، فلسفه ریاضی و امثال آن ها گردید. او دیدگاه های هندسی و ریاضی خود را علاوه بر کتاب هندسه تصویری، در نوشتارهای دیگرش مانند کتاب های ذیل، شرح داده است:

رساله مثلث حسابی (Traité du triangle arithmétique)، روح هندسه (De l'Esprit géométrique)،

هنر قانع کردن (De l'Art de persuader).

پاسکال در سال 1654 میلادی، در حادثه ای وحشتناک که در جاده به وقوع پیوست و باعث شد مرگ را پیش چشمش مجسم سازد، به حالت اغما رفت و پس از به هوش آمدن، به اندیشه های عمیق مذهبی گرایش پیدا کرد.

او بر این باور بود که دانش، یک شهود روحی است و بدین جهت برای مدّتی، فعالیت علمی خویش را رها ساخت و به عبادت و دیر نشینی پرداخت.

وی از سال 1656 میلادی، به نوشتن کتاب دینی خود در زمینه الهیات، به نام "نامه های استانی" (Lettres provinciales) پرداخت. او همچنین در اواخر عمرش به

نوشتن کتاب مذهبی دیگری به نام اندیشه ها (Pensées) اهتمام ورزید ولی نتوانست آن را به پایان ببرد.

"نامه های استانی" شامل هیجده نامه است که با منطق و استدلال، و گاهی با طنز و لطیفه و نکته گویی، به تبیین دیدگاه های مذهبی پاسکال می پردازد. وی این کتاب را در حمایت از مذهب مسیحی "یانسنیسم" یا "ژانسنیسم" (Jansénisme)، و انتقاد از مذهب مسیحی یسوعیان (Jesuits)، و اعتراض به سلطنت استبدادی، نگاشته است. پاسکال در نامه آخر، پاپ الکساندر هفتم را مورد انتقاد قرار می دهد. زیرا پاپ مذکور، مذهب مسیحی "یانسنیسم" را که مورد علاقه پاسکال بود، محکوم کرده بود. پاسکال در آن نامه به

این نکته اشاره می کند که پاپ در این زمینه اشتباه می کند، همانگونه که در آزار و اذیت گالیله، مرتکب خطا شده است.

یادآور می شود که جنبش یانسنیسم، یک نهضت مذهبی بود که نسبت به برخی از موضع گیری های کلیسای کاتولیک، و همچنین، به استبداد نظام پادشاهی، اعتراض می کرد. بنیانگذاری این نهضت، به اسقف کورنلیوس یانسنیوس (Cornelius lansenius) نسبت داده می شود.

پاسکال، از اینکه انسان، از قابلیت تعالی خود غافل شود و فقط به جنبه ضعف و خُردی خود بنگرد و در نتیجه، خود را در کیهان بی کران گم کند، هراس داشت.

او در نوشتاری که تحت عنوان اندیشه ها (Pensées)

منتشر گردیده، چنین می گوید:

"بگذاریم انسان، کره زمین را به منزله نقطه ای نسبت به

مدار گسترده خورشید بنگرد. بگذاریم او به این امر پی ببرد

که مدار گسترده خورشید نیز، نسبت به ستارگان در حال

حرکت در آسمان، جز یک نقطه کوچک نیست..

اما از سویی دیگر، بگذاریم تا انسان بیندیشد که آدمی

نسبت به کلّ جهان هستی چه نسبتی دارد؟ بگذاریم به این

امر بیندیشد که در گوشه ای دوردست از کیهان، گم شده

است...

انسان در عالم گسترده طبیعت چیست؟

پاسخ این است: انسان در جهان نامتناهی، هیچ است.

اما، نقطه ای محوری میان هیچ و همه چیز."

پاسکال در تبیین عقائد فلسفی و مذهبی خود بر آن بود که انسان از یکسو، موجودی آسیب پذیر و ضعیف است که احساسات و هیجانات می توانند او را گمراه سازند، اما از سویی دیگر، موجودی متفکر است. بنا بر این، عظمت و شکوه انسان، در تفکر او نهفته است. انسان در پرتو تفکر می تواند به تعالی برسد.

او در نوشتار خود "اندیشه ها" چنین می گوید: "بکوشیم تا خوب بیندیشیم و این را بدانیم که اندیشه خوب، سرچشمه اخلاقیات است."

پاسکال در عین حال، عقل و منطق را برای فهم همه رازهای هستی، کافی نمی دانست و معتقد بود به اینکه بخشی از حقایق باید از طریق "دل" شناخته شود، نه از طریق عقل. این همان امری است که عارفان، آن را شناخت با علم حضوری می نامند که از راه قلب (دل) حاصل می شود.

پاسکال، در همان نوشتار (اندیشه ها) چنین می گوید:

"دل، روش های خاص خود را برای رسیدن به حقائق دارد که عقل و منطق در آنجا راه ندارند. این "دل" است که خدا را احساس و مشاهده می کند، نه منطق".

پاسکال که از یکسو، فردی دانشمند و آزاد اندیش بود، و از سوی دیگر، به دین و مذهب گرایش پیدا کرده بود، از

جدایی علم و دین، که به خاطر برخورد خشونت آمیز کلیسای کاتولیک با دانشمندان به وجود آمده بود، رنج می برد و در صدد تقریب آن دو بر آمد.

او از ارباب کلیسا انتظار داشت تا با نتایج پژوهش های علمی دانشمندان و اندیشه های عقلانی فلاسفه به مخالفت برخیزند. او می گفت:

"اگر با مبانی عقل و منطق مخالفت کنیم، مذهب ما امری بی معنا و مضحک خواهد شد."

اما پاپ الکساندر هفتم، به جای اینکه ندای دلسوزانه پاسکال را بشنود، نامه های استانی او را در سال 1657 میلادی محکوم کرد. پادشاه لوئی چهاردهم نیز در سال

1660 میلادی، دستور داد تا نسخه های منتشر شده آن نوشتار، سوزانده شوند.

فلاسفه قرن هیجدهم میلادی

تا اینجا، اندیشه های دوران ساز فلاسفه و اندیشمندان برجسته اروپا را در قرن هیفدهم میلادی، به صورت موجز، بیان کردیم. اندیشه هایی که تحولات عظیمی در بینش ها و گرایش های نخبگان آن قاره به وجود آوردند و زمینه را برای روشنگری گسترده در قرن هیجدهم میلادی، فراهم ساختند.

اینک، به تبیین دیدگاه های فکری و فلسفی متفکران بزرگ در قرن هیجدهم میلادی می پردازیم.

دانشمندان، فلاسفه، و نویسندگان معروف این دوران عبارتند از:

پیر بیل

پیر بیل (Pierre Bayle) متولد سال 1647 در فرانسه، و متوفای سال 1706 در هلند، فیلسوف و نویسنده فرانسوی، و یکی از منادیان تسامح مذهبی در عصر روشنگری است.

او تحصیلات اولیه را در آموزشگاهی در جنوب فرانسه گذراند و در سال 1669 میلادی، به کالج یسوعیان کاتولیک در شهر تولوز (tuluze) رفت.

وی، سپس از مذهب کاتولیک، به مذهب پروتستان کالوینی گرایید. با سختگیری دولت فرانسه نسبت به پروتستان ها، او به ژنو در سوئیس، مهاجرت کرد، ولی پس از چندی، دوباره به فرانسه باز گشت و در سال 1675 میلادی به عنوان استاد فلسفه در آکادمی پروتستان در شهر سِدان (Sedan) در شمال شرق فرانسه منصوب شد.

دولت فرانسه در سال 1681 میلادی، با حمله مجدد به پروتستان ها، آکادمی آنان را نیز تعطیل کرد. از اینرو، پیر بیل، به کشور هلند فرار کرد و استادی فلسفه و تاریخ را در مؤسسه آموزش عالی شهر روتردام، بر عهده گرفت.

پیربیل، در آغاز تحصیلات فلسفی خود، با دیدگاه های رنه دکارت، آشنا شد ولی در ادامه مطالعات خویش، به شک گرای روی آورد.

او به نظریات فلسفی معاصر خود انتقاد داشت و در مورد مبانی آن ها، تشکیک می کرد و آدمی را به دلیل محدودیت عقلانی، قادر به ادراک حقائق نمی دانست. او نه تنها مبانی فلاسفه خردگرا را نمی پذیرفت، بلکه ادراک حقائق عالم از طریق تجربه گرایی را نیز، زیر سؤال می برد.

پیربیل، دیدگاه های خود را در زمینه های فلسفی، تاریخی، ادبی و مذهبی، در کتاب معروف خویش به نام فرهنگنامه

تاریخی و انتقادی (Dictionnaire historique et critique) ،

به رشته تحریر درآورده است.

او همچنین، نظریات خود را در زمینه مدارا و تسامح

مذهبی، در کتاب دیگرش به نام تفسیر فلسفی

(Commentaire Philosophique)، تبیین نموده است. او در

این کتاب، دلائل کلیسا را برای توجیه خشونت بر ضدّ

پیروان مذاهب دیگر، نفی می کند. وی همچنین برای

تشویق دولت ها به مراعات مدارا با پیروان ادیان و مذاهب

مختلف، چنین می گوید: مراعات مدارا و همزیستی پیروان

مذاهب، نه تنها بر خلاف مصالح دولت ها نیست، بلکه

برای ثبات مملکت آن ها، نافع است.

پیربیل ، مذهب مسیحیت را از مبانی اخلاقی ، جدا می دانست و اخلاق انسانی را مستقل از دین، قلمداد می کرد.

در زمان این اندیشمند فرانسوی، رهبران مسیحیت با حمایت دولت فرانسه، هرگونه دگراندیشی مذهبی را تحت عناوینی مانند ارتدار، سرکوب می کردند و با برپاساختن دادگاه تفتیش عقائد، اندیشمندان منتقد را به قتل می رساندند.

او عملکرد ارباب کلیسا در مجبور کردن مردم به پذیرش آئین مورد نظر آنان را سبب ریاکاری و تظاهر مذهبی می شمرد که بر خلاف هدف دین است.

وی در کتاب فرهنگنامه تاریخی و انتقادی، می گوید: با همان روش منطقی و اصول جدید نقد متون، باید در نقد کتاب عهد جدید (انجیل) و عهد عتیق (تورات) و متون مذهبی دیگر بکوشیم.

او معتقد بود که با این شیوه نقد منطقی، بسیاری از مفاهیم و داستان های کتاب مقدّس، چهره دیگری از خود نشان خواهند داد. او به عنوان مثال، با اشاره به داستان داوود در عهد عتیق می گوید:

به کار گرفتن شیوه منطقی نقّادی به صورت آزادانه، چهره فردی را که به عنوان قهرمان معرفی شده است، به چهره یک فرد قدرت طلب و بی رحم، تغییر می دهد.

برکلی

جُرج برکلی (George Berkeley) ، متولد سال 1685 در ایرلند ،
و متوفای سال 1753 میلادی در آکسفورد انگلستان، به
عنوان یک اسقف مسیحی و فیلسوف قرن هیجدهم میلادی
شناخته می شود.

وی تحصیلات خود را در کالج کیلکنی (Kilkenny) در جنوب
شرقی ایرلند، آغاز کرد، سپس در کالج ترینیتی دوبلین (Trinity
College Dublin) در شرق ایرلند، ادامه تحصیل داد و در
سال 1707 میلادی، دوره کارشناسی ارشد را به پایان برد.

او برای مدّتی طولانی در آن کالج به عنوان پژوهشگر باقی ماند و به مطالعه عمیق تر در زمینه ریاضیات و بررسی دیدگاه های علمی و فلسفی نیوتن و جان لاک پرداخت.

جرج برکلی ، کتاب " نظریه تازه در باب امور بصری "

(An Essay Towards a New Theory of Vision) را در سال 1709

میلادی، و کتاب "رساله در باب اصول معرفت بشری"

(A Treatise Concerning the Principles of Human Knowledge) را در سال

1710 میلادی منتشر کرد.

فلسفه برکلی، بر مبنای نظریّه "غیر مادی گرایی"

(Immaterialism) بنا شده است.

از این دیدگاه در فلسفه به عنوان "ایده آلیسم ذهنی" (subjective idealism) یاد می شود.

برکلی، دیدگاه های خود را در مبارزه با نظریات رایج "ماده گرایی" (Materialism) و در دفاع از معتقدات دینی خود، مطرح نمود.

او می گفت : آنچه را ما به عنوان عالم هستی مشاهده می کنیم، نور و رنگ است، و چیزی به نام ماده (Matter) وجود خارجی ندارد. بلکه آنچه را ما به عنوان اشیاء خارج از ذهن خود می بینیم، ایده هایی هستند که توسط ذهن ما ادراک می شوند.

وی، عبارت معروف خود را در همین زمینه، چنین بیان کرده است: "**Esse est percipi**"، (آن، اینگونه تصوّر می شود که باشد). منظور او این است که: یک چیز، از آنجا که با ذهن ما درک می شود، پس وجود دارد.

برکلی چنین استدلال می کرد که ما فقط در صورتی می توانیم وجود یک شیء را تصدیق کنیم که آن را با حواس خود درک کنیم و بدون ادراک آن شیء توسط حواس، وجود آن قابل اثبات نیست. پس وجود داشتن مساوی است با درک شدن.

برکلی، بجز کتاب هایی که بیان شد، نوشتارهای دیگری به شرح ذیل، تدوین نمود:

- گفتاری خطاب به قضات و صاحبان قدرت

A Discourse addressed to Magistrates and Men of Authority

- نامه ای به کاتولیک های رومی

A Letter to the Roman Catholics

- دفاع از آزاداندیشی در ریاضیات

A Defence of Free-thinking in Mathematics

- تحلیلگر (The Analyst)

- مقاله ای در باب جلوگیری از ویرانی بریتانیا

An Essay towards Preventing the Ruin of Great Britain

مونتسکیو

شارل لوئی دِ سِکُنْدَا (Charles Louis de Secondat)،

معروف به مونتسکیو (Montesquieu)، متولد سال 1689

و متوفای سال 1755، به عنوان نویسنده، حقوقدان و

فیلسوف سیاسی معروف فرانسوی شناخته می شود.

وی، تحصیلات خود را در رشته حقوق، در دانشگاه بوردو (Bordeaux) در جنوب غربی فرانسه به پایان رساند.

مونتسکیو از منتقدان جدی کلیسای کاتولیک و تعصبات مذهبی و نظام پادشاهی کشورش بود، و از تسامح مذهبی و آزادی‌های مدنی حمایت می‌کرد.

یکی از عوامل شهرت او، کتابی است که در سال 1721 میلادی، به نام "نامه‌های ایرانی" (Lettres persanes) منتشر ساخت.

مونتسکیو، این کتاب را به شکل یک داستان تخیلی دو ایرانی که در زمان حکومت "لوی چهاردهم" به اروپا سفر

کرده اند ، و مشاهدات خود را طّی نامه هایی به کشورشان ارسال داشته اند، به رشته تحریر درآورده است. وی، انتقادات خود را نسبت به دستگاه دینی کاتولیکها و شیوه حکمرانی پادشاه فرانسه، از زبان آن دو ایرانی، بیان می کند.

مثلا از قول آن ایرانی ها، مفهوم تثلیث در مسیحیت کاتولیک را نقد می کند و می گوید: پاپ، به مردم چنین تلقین کرده است که سه مساوی است با یک. یا مثلا تکروی پادشاه را در تعیین تکلیف اموال کشور فرانسه، به صورت طنز آمیز، مورد انتقاد قرار می دهد و از زبان آن دو ایرانی

می گوید: لویی چهاردهم، جادوگری است که با یک اشاره دست، پول های خودش را دو برابر می کند.

مونتسکیو متقابلاً از زبان آن دو ایرانی، برخی از نقاط ضعف در ایران را نیز، مانند وضعیّت حرمسراها ، نقد می کنند.

او پس از سفر به مناطق دیگر اروپا مانند انگلستان، به فرانسه بازگشت و تدوین کتب خود را از سر گرفت. یکی از آثار مشهور وی در این برهه از زمان ، کتاب "روح القوانين" (De l'esprit des lois) است که در سال 1748 میلادی به زبان فرانسه، در شهر ژنو منتشر گردید.

او در این کتاب، نظام های حکمرانی را به سه نوع، بدین شرح تقسیم می کند :

- حکومت جمهوری در کشورهای محدود.
 - حکومت پادشاهی در کشورهای متوسط.
 - حکومت استبدادی در امپراتوری های بزرگ.
- مونتسکیو، توازن اختیارات ارکان حکومت مانند دولت، پارلمان و دستگاه قضایی را برای کنترل یکدیگر، مورد تشویق قرار داده است. او همچنین، تفکیک قوا میان قوه مجریه، و قوه مقننه و قوه قضائیه را به منظور تأمین آزادی و حقوق طبیعی مردم و فراهم ساختن امنیت کشور، ضروری می داند. وی در کتاب خود "روح القوانين"، چنین می گوید:

"هر حکومتی دارای سه قدرت است:

الف. قوه مجریه که باید در ارتباط با حلّ مسائل، بر قانون ملل متکی باشد، و در اجرای محتوای امور، بر اساس قانون مدنی رفتار نماید.

حاکم یا پادشاه، قوانین را به صورت دائم یا موقت اجرا می کند و لازم است به اصلاحات و دگرگونی هایی که در آن انجام شده، توجه داشته باشد.

ب. قوه مقننه که بذل توجه و قانونگذاری را در زمینه جنگ و صلح، و روابط سیاسی و دیپلماتیک مانند اعزام سفیران کشور یا پذیرفتن سفرای کشورهای دیگر، و امنیت عمومی، و دفاع از کشور به هنگام تهاجم بیگانگان، بر عهده دارد.

ج. قوه قضائیه که مجازات جنایتکاران و حلّ اختلافات
مردم را بر عهده دارد".

وی سپس، استدلال خود را برای ضرورت تفکیک قوای سه
گانه، چنین بیان می کند:

"آزادی سیاسی شهروندان، به معنای تضمین آرامش خاطر
آدمی است که از اعتقاد شخصی هر فردی ناشی می شود و
خواستار امنیت خویش است.

بنا بر این، به منظور تأمین آزادی مذکور، باید ترکیب ارکان
حکومت به نحوی باشد که هیچ انسانی از فرد دیگری
نترسد.

اگر هر دو قوه قانونگذاری و اجرایی در اختیار یک فرد یا یک گروه واحد از حاکمان باشد، آزادی وجود نخواهد داشت. زیرا این نگرانی وجود دارد که یک پادشاه یا یک مجلس سنا، به استبداد بگراید و دیکتاری را پیشه سازد.

اگر قوه قضائیه از دو قوه دیگر جدا و مستقل نباشد، باز هم آزادی نخواهد بود. زیرا اگر قوه قضائیه و دستگاه قانونگذاری یکی باشند، حیات و حریت شهروندان در خطر کنترل استبدادی قرار می گیرد. برای اینکه در این حالت، قاضی قانونگذاری می کند.

اگر قوه قضائیه و قوه مجریه یکی باشند، قاضی ممکن است با ظلم و خشونت رفتار کند.

اگر یک فرد یا یک گروه واحد، هر سه قوّه را در اختیار خود داشته باشد، که هم قوانین عمومی را وضع کند و هم اجرا کند و هم قضاوت و صدور حکم برای حلّ دعاوی را بر عهده داشته باشد، در این حالت، همه چیز به پایان خواهد رسید."

انتشار کتاب "روح القوانين" به فرانسوی تحت عنوان (De l'esprit des lois) در سال 1748 میلادی، و انتشار ترجمه انگلیسی آن در سال 1750 میلادی تحت عنوان (The Spirit of Laws)، توجه بسیاری از حقوقدانان، فلاسفه سیاسی و دولتمردان اروپا و ایالات متحدّه آمریکا را به خود جلب کرد،

و موجب شد طّی فرایندی، اصول یادشده در قوانین اساسی آن کشورها گنجانده شود.

مونتهسکیو، به تأمین حقوق و آزادی های مدنی اهتمام می ورزید و با پدیده بردگی که در اروپا و آمریکا نیز، رواج داشت، مبارزه می کرد.

ولتر

فرانسوا ماری آروئه (François-Marie Arouet) که به نام وُلتر (Voltaire) شهرت دارد، متولد سال 1694 در پاریس، و متوفای سال 1778 میلادی، به عنوان فیلسوف و نویسنده مشهور فرانسوی در عصر روشنگری اروپا شناخته می شود.

وی عمدتاً به خاطر نمایشنامه هایش و مبارزه با حکومت استبدادی فرانسه و مخالفت با ارباب کلیسا، و نظریه جدایی نهاد دین از نهاد دولت، و تأکید بر تسامح مذهبی، معروف است.

او در سال 1715، اشعاری را در انتقاد از پادشاه فرانسه (فیلیپ دوم) سرود و با اشراف و ثروتمندان عیّاش به ستیز پرداخت و از اینرو، ابتدا به زندان افتاد و سپس به تبعید از فرانسه محکوم شد.

ولتر، با نوشتن نمایشنامه تراژدی اودیپ (Œdipe) در سال 1718 میلادی و نمایشنامه حماسی آنریاد (Henriade) در سال 1723 میلادی، در سنین جوانی به شهرت رسید.

از ولتر، نوشتارهای متعددی به جا مانده است. وی برخی از دیدگاه های فلسفی خود را در کتاب مشهورش به نام کاندید یا خوشبینی (Candide, ou l'Optimisme) به صورت یک رمان، در نقد برخی دیدگاه های فیلسوفانی مانند لایبنیتس که معتقد بودند این جهان، بهترین جهان ممکن است که خداوند آن را بدین صورت خلق نموده، بیان کرده است.

وی همچنین، در کتاب دیگر خود به نام "رساله ای در باب مدارا" (Treatise on Tolerance)، بر ضرورت تسامح مذهبی و مدارا کردن پیروان همه ادیان و مذاهب تاکید می کند و به این نکته اشاره دارد که همه انسان ها زیر سایه خداوند، با هم برابر هستند.

ولتر در هنگامی که به دلیل سختگیری های سیاسی و مذهبی دولت فرانسه، به انگلستان مهاجرت کرده بود، با مقایسه کردن اوضاع انگلیس در هنگام جنگ کاتولیک ها و پروتستان ها با زمانی که در آن به سر می برد، چنین گفت: "اگر در انگلستان فقط یک مذهب بود، به استبداد منجر می شود. اگر دو مذهب بود، گردن یکدیگر را می زدند. اکنون که سه مذهب است، مردم با خوبی و خوشی در کنار هم زندگی می کنند".

منظور او این بود که تعدّد مذاهب به همراه با تسامح دینی، موجب آرامش و پیشرفت یک کشور، و خوشبختی مردمان می گردد.

هیوم

دیوید هیوم (David Hume) متولد سال 1711 در اسکاتلند ،
و متوفای سال 1776 میلادی، به عنوان فیلسوفی تجربه
گرا، شک گرا، و طبیعت گرا قلمداد می گردد.

وی در سنین نوجوانی، به دانشگاه ادینبورگ (Edinburgh)
در شمال انگلستان وارد شد.

در سال 1729 میلادی، دچار نوعی حمله عصبی شد که
زندگی او را برای چند سال تحت تأثیر قرار داد، ولی معالجه
شد و به زندگی عادی بازگشت.

در سال 1744 میلادی، به عنوان کاندیدای استادی کرسی
فلسفه اخلاق در دانشگاه ادینبورگ معرفی شد. اما رقیبان

و مخالفانش با اتهام بدعت و الحاد، از احراز مقام استادی وی ممانعت کردند. از اینرو، هیوم، شهر یادشده را ترک کرد و یک دوره بلاتکلیفی را گذراند. او در این دوره سردرگمی، سه مقاله در باره اخلاق و سیاست، و چند مقاله فلسفی در باب درک انسان را در سال 1748 میلادی، به رشته تحریر در آورد.

وی همچنین، نوشتن رساله ای در باب فهم بشر و نقد معجزه را آغاز کرد، که بعدها تحت عنوان "تحقیق در مورد درک انسان" (An Enquiry Concerning Human Understanding) منتشر شد.

هیوم، با عقل گرایی که توسط فیلسوفانی مانند دکارت و اسپینوزا تبیین شده بود مخالفت می ورزید، و همانند فرانسیس بیکن، تجربه گرایی را سرلوحه افکار خود قرار داده بود. وی در "رساله ای درباب طبیعت انسان" (A Treatise of Human Nature) که در سال 1740 میلادی به اتمام رسید، معارف فطری را انکار کرد و تجربه را به عنوان سنگ بنای شناخت آدمی دانست.

او قانون علیّت و استنتاج کلی از طریق استقراء را از دیدگاه عقلی، غیر قابل قبول می دانست، بلکه آنها را نوعی عادت ذهنی قلمداد می کرد.

هیوم، علاوه بر مباحث فلسفی، به مسائل تاریخی نیز،
 علاقه مند بود. وی کتاب "تاریخ انگلستان" (The History of England) را در بین سال های 1754 و 1762 میلادی، به رشته
 تحریر درآورد.

ژان ژاک روسو

ژان ژاک روسو (Jean-Jacques Rousseau) متولد سال 1712
 در شهر ژنو (Geneva) در کشور سوئیس ، و متوفای سال
 1778 میلادی در شمال فرانسه، از اندیشمندان و
 پیشگامان حقوق بشر در قاره اروپا به شمار می رود.

وی، نه روزه بود که مادرش را از دست داد، و ده ساله بود
 که پدرش او را رها کرد و برای نجات از حکم زندان، در سال

1722 میلادی از شهر خارج شد. از آن پس، عمویش سرپرستی او را بر عهده گرفت.

او در سال 1750 میلادی، با نوشتن رساله ای در باب رابطه علم و هنر با اخلاق، تحت عنوان "گفتاری در هنرها و علوم" (Discours sur les sciences et les arts)، به جایزه آکادمی دیژون (Dijon) در فرانسه، دست یافت.

وی در این رساله، به تقابل میان تمدن و اخلاق اشاره می کند، و گسترش علوم طبیعی و هنرهای مدرن در جامعه را موجب واپسگرایی اخلاق انسان ها قلمداد می نماید. او در کتاب مذکور، تقابل طبیعت خوب انسان را با محیط بد جامعه، مورد بحث و تحلیل قرار می دهد.

روسو، بر این باور بود که انسان بحسب طبیعتش خوب است، ولی محیط و ساختارهای تمدن است که او را به تبهکاری می کشاند.

او در این زمینه، به سخن شاعر مشهور رومی کوینتوس هُراتیوس (Quintus Horatius)، معروف به هُراس (Horace) اشاره می کند که گفته است:

" ما فریب ظاهر حق را می خوریم". (*Fallimur specie recti*)

روسو، کتاب "گفتاری در باب نابرابری" (Discours sur l'inégalité) را در سال 1755 میلادی، منتشر کرد.

او در این کتاب، مالکیت خصوصی را به عنوان اساس تبعیض و نابرابری میان مردم، قلمداد می کند و چنین

می گوید: انسان ها، در ذات و طبیعت خود، آزاد و پاک
آفریده شده اند، ولی این جامعه است که آن ها را برده
می سازد و تباه می کند. زیرا رقابت های ناسالم در جامعه،
موجب استثمار دیگران می شود و این امر، تشکیل طبقات
اجتماعی و نابرابری انسان ها و بردگی آنان را دامن می زند.

روسو، مالکیت خصوصی را عامل نابرابری و تشکیل تمدن
معاصر و جامعه مبتنی بر تبعیض و نظام طبقاتی می داند،
و تشکیل تمدن و جامعه مذکور را عامل تباهی وضعیت
بشر در عصر حاضر می شمارد.

بنا بر این، مالکیت خصوصی، عامل جنگ ها و کشتارها و
جنایت ها در طول تاریخ است.

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است: از آنجا که در عصر حاضر نمی توان به دوران بدوی و زندگی انسانهای اولیه بازگشت. پس چه راهی برای حلّ مشکل یادشده در دوران معاصر وجود دارد؟

روسو، در پاسخ به این پرسش، معتقد است که گرچه دولت، یک شرّ است، ولی شرّی است که در دوران معاصر، لازم و ضروری است. بنا بر این، لازم است قرارداد اجتماعی متقن و استواری تدوین شود تا تضمین آزادی و مقتضیات طبیعت انسان ها را با اقتدار دولت، هماهنگ سازد.

روسو، در بین سال های 1761 تا 1762 میلادی، اثر معروف خود را به نام "قرارداد اجتماعی" (Du contrat social) در زمینه فلسفه سیاسی را منتشر ساخت.

او در کتاب یادشده تلاش می کند تا میان آزادیهای فردی و حقوق اجتماعی، هماهنگی به وجود آورد.

بر اساس دیدگاه او، وقتی افراد انسان در تعیین دولت مشارکت کنند و قوانین را مستقیماً خودشان وضع نمایند، آنگاه عمل کردن به قوانینی که بر خود تحمیل کرده اند، با آزادی آنان منافاتی ندارد، بلکه عین آزادی است.

او می گوید: افراد مردم نباید وضع قوانین را به نهاد دیگری مانند پارلمان واگذار کنند. بلکه خودشان باید در وضع

قوانین (به صورت رفراندوم عمومی)، نقش مستقیم داشته باشند. بنا بر این، قانونی را که مردم به صورت مستقیم تصویب نکرده باشند، بی اعتبار است، گرچه نمایندگان پارلمان، آن را به تصویب رسانده باشند.

او می گفت: مردم انگلستان که گمان می کنند آزاد هستند، اشتباه می کنند. زیرا آنان در هنگامی که نمایندگان پارلمان را انتخاب می کنند، آزاد هستند. اما پس از آنکه نمایندگان پارلمان را انتخاب کردند، برده آنان می شوند. زیرا از آن پس، این اعضاء پارلمان هستند که قوانین الزامی برای مردم را وضع می کنند، نه آحاد مردم.

روسو، در سال 1762 میلادی، کتاب معروف دیگرش بنام "امیل یا تعلیم و تربیت" (Émile ou De l'éducation) را منتشر کرد.

وی در کتاب "امیل"، اصول مورد نظر خود در زمینه آموزش و پرورش را به رشته تحریر درآورده است.

برخی از آثار دیگر ژان ژاک روسو، بدین شرحند:

- موسیقی مدرن (la musique moderne)
- هلوئیز جدید (La nouvelle Héloïse)
- اعترافات (Les Confessions)
- گفتار در مورد اقتصاد سیاسی

(Discours sur l'économie politique)

دیدرو

دنی دیدرو (Denis Diderot) متولد سال 1713 و متوفای سال 1784 میلادی، از جمله اندیشمندان و فیلسوفان فرانسوی در دوران روشنگری اروپاست. وی در علوم مختلف، از جمله روانشناسی و نقد هنر، مهارت داشت.

دیدرو، فلسفه و ادبیات را در دانشگاه پاریس، آموخت و در سال 1732 میلادی، فارغ التحصیل شد. آنگاه، به تدوین دائرة المعارف بزرگی تحت عنوان: "لغتنامه روشمند علوم، هنرها و حرفه ها" که در زبان فرانسوی، به نام "Encyclopédie" معروف است، پرداخت.

وی در این دائرة المعارف، علاوه بر بیان مباحث علوم و معارف نظری، به نقد اقتدار طلبی کلیسا و نفی استعمار، استثمار و برده داری پرداخته است.

او جزم اندیشی ارباب کلیسا را محکوم می کرد و از اینرو، آئین مسیحیت را به عنوان ظالمانه ترین آئین ها می دانست.

برخی از آثار این اندیشمند فرانسوی، بدین شرحند:

- راهبه (La Religieuse) در نقد کلیسای کاتولیک
- برادر زاده رامو (Le Neveu de Rameau)
- افکار فلسفی (Pensées philosophiques)
- جواهرات آشکار (Les Bijoux indiscrets)
- نظام طبیعت (Systeme de la Nature)

• ژاک قضا و قدری و اربابش (Jacques le fataliste et)

(son maître

کانت

امانوئل کانت (Immanuel Kant) متولد سال 1724 در آلمان ،

و متوفای سال 1804 میلادی، از اندیشمندان و فیلسوفان

عصر روشنگری قلمداد می گردد. او به دلیل تبخّر در

شناخت شناسی، فلسفه متافیزیک، مبانی اخلاق، و اثبات

سازگاری خردگرایی با تجربه گرایی، شهرت دارد.

او معتقد بود که دوران روشنگری در قرن هیجدهم

میلادی، عصر رهایی انسان ها از دوران نابالغی است که

خودشان بر خود تحمیل کرده بودند. او انسان ها را به شجاعت در دانستن و استفاده از شعور خود، تشویق می کرد.

کانت، در سال 1740 میلادی در حالی که شانزده ساله بود، به تحصیل در دانشگاه کُنِیگسبرگ (Königsberg) پرداخت و با فلسفه خردگرایانه لایبنیتس، و فیزیک ریاضی نیوتن آشنا شد.

در سال 1747 میلادی، تالیف نخستین اثر فلسفی خود را به نام "تأملاتی در ارزیابی واقعی نیروهای زنده" (Gedanken von) (der wahren Schätzung der lebendigen Kräfte)

به پایان برد. این کتاب، در سال 1749 میلادی، منتشر شد.

امانوئل کانت، دیدگاه های خود را در زمینه طبیعیّات
 فلسفه، در کتاب فوق و کتاب دیگری تحت عنوان "تاریخ
 طبیعی عمومی و نظریه آسمان ها" (Allgemeine
 Naturgeschichte und Theorie des Himmels) که در سال
 1755 میلادی منتشر کرد، به رشته تحریر درآورده است.

کانت ، در زمینه اخلاق و فلسفه اخلاق، عقلانیّت را به
 عنوان منبع اصلی و سرچشمه اخلاق می دانست. او دیدگاه
 های خود را در این زمینه، در کتاب های ذیل، تبیین نموده
 است:

• متافیزیک اخلاق

(Die Metaphysik der Sitten)

• مبانی متافیزیک اخلاق

(Grundlegung zur Metaphysik der Sitten)

• نقد عقل عملی

• (Kritik der praktischen Vernunft)

کانت، در زمینه معیار خوبی معتقد است به اینکه سرچشمه خیر، در جایی دیگر مثل جهان طبیعت یا قلمرو خداوند، خارج از موضوع انسان قرار ندارد. بلکه سرچشمه خیر، فقط خود اراده خیر است.

اراده خیر، آن چیزی است که بر اساس وظیفه و بر مبنای قانون اخلاقی جهانی که انسان مختار به صورت آزادانه برای خود روا می دارد، رفتار می کند.

کانت، اندیشه های فلسفی خود را نیز، در آثار متعدّدی تبیین نموده است.

یکی از آثار مهمّ فلسفی او، کتاب نقد عقل محض (Kritik der reinen Vernunft) نام دارد که در سال 1781 میلادی منتشر گردید. کانت در این کتاب، پیرامون نیروی عقل به صورت کلیّ و محدوده قدرت آن و امکان یا عدم امکان متافیزیک، بحث می کند. وی، دیدگاه های هردو گروه از فلاسفه عقل گرا مانند دکارت و لایبنیتس، و فلاسفه تجربه گرا مانند جان لاک را مورد ملاحظه قرار می دهد و تلاش می کند تا راه حلّ های منطقی را برای اشکالات و شبهات موجود در مورد اثبات جهان خارج از ذهن، و یا پاسخ به شک گرایی امثال دیوید هیوم در زمینه رابطه میان علّت و معلول، بیابد.

او شناخت بشر را به دو نوع تقسیم می کند:

1. شناخت پیشینی (A priori)، که شناخت مستقل از

تجربه است.

2. شناخت پسینی (A posteriori)، که شناخت مبتنی بر

تجربه است و بعد از تجربه حاصل می گردد.

گزاره پیشینی، باید ضروری و عامّ و غیر قابل تردید باشد و

در همه موارد و حالات، صدق کند و استثنا نپذیرد.

اما شناخت پسینی مبتنی بر تجربه که از طریق حواسّ

حاصل می شود، عمومیت ندارد و به عنون ضرورت مطلق

قلمداد نمی گردد. زیرا ممکن است با تجربه موارد دیگر از

طریق حواسّ، استثنا پذیر گردد.

اثر معروف دیگر امانوئل کانت در مباحث عقلی و فلسفی،
 نقد عقل عملی (Kritik der praktischen Vernunft) نام دارد که
 در سال 1788 میلادی، منتشر شده است.

کانت، دیدگاه های خود در زمینه فلسفه اخلاق را در این
 کتاب، به رشته تحریر درآورده است.

یکی دیگر از آثار معروف کانت در زمینه فلسفه ، نقد
 نیروی داوری (Kritik der Urteilskraft) نام دارد که در سال
 1790 میلادی، منتشر گردید.

مباحث این نوشتار، در دو بخش، ارائه شده است:

- نقد داوری زیبایی شناختی (Ästhetisches Urteil)
- نقد داوری غایت شناختی (Teleologisches Urteil)

برخی از آثار دیگر امانوئل کانت بدین شرحند:

- به سوی صلح پایدار (Zum ewigen Frieden)

- دین در محدوده عقل صرف

(Die Religion innerhalb der Grenzen der bloßen Vernunft)

- تمهیدات (Prolegomena)

فلاسفه قرن نوزدهم در جهان غرب

فیلسوفان معروف در این دوران، عبارتند از:

یوهان فیخته

یوهان فیخته [فیشته] (Fichte) ، متولد سال 1762 در

آلمان ، و درگذشته در سال 1814 میلادی. وی تحت تاثیر فلسفه "کانت" قرار گرفت و در مکتب او به مطالعه و پژوهش پرداخت. پس از "کانت" ، برخی از شاگردان و معاصران وی ، در صدد بر آمدند تا با تعبیراتی رمانتیک و بیان احساسی و عاطفی ، نقص مکاتب راسیونالیستی افراطی و انتزاعی را جبران کنند. برخی از نقادان فلسفه ، فیخته را نیز ، از نظریه پردازان این مکتب شمرده اند.

همچنین ، افکار و اندیشه های این دانشمند اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم در خصوص اصالت روح ، باعث شده که مکتب فلسفی او را به عنوان نوعی "ایده آلیسم" قلمداد نمایند.

شلینگ

فریدریش شلینگ (Friedrich Schelling) متولد سال 1775 در آلمان ، و درگذشته در سال 1854 میلادی. او نیز به عنوان فیلسوف ایده آلیست در اروپا به شمار می رود. برخی از کتابهای این دانشمند عبارتند از: "روح جهان" ، "فلسفه دین" ، "فلسفه اساطیر" ، "اندیشه های فلسفه طبیعت" و "بیان فلسفه من".

شوپنهاور

آرتور شوپنهاور (Arthur Schopenhauer) متولد سال 1788 در آلمان ، و متوفای سال 1860 میلادی. او از طرفداران مکتب "کانت" بود ، ولی "هگل" را آماج حملات و

انتقادات شدید خود قرار داده است. وی اراده را دارای همان اصالت و نقشی که معاصرانش مانند هگل برای روح و عقل در جهان قائل بودند می دانست.

نخستین عبارت شوپنهاور در کتابش به نام "جهان به منزله اراده و تمثّل" این جمله است : "جهان ، تصور من است". برخی از موضعگیری های منفی وی باعث شده است تا او را به عنوان فیلسوفی بدبین قلمداد کنند.

اگوست کنت

اگوست کنت (Auguste Comte [Conte]) متولد سال 1798 در فرانسه ، و متوفای سال 1857 میلادی. وی را بنیانگذار جامعه شناسی نوین نامیده اند. او برای مدّتی با

فیلسوف صنعت "سن سیمون" همکاری داشت. برخی از آثار این دانشمند عبارتند از "دروس فلسفه اثباتی" ، "ملاحظات فلسفی در باره علوم و دانشمندان" و "رساله جامعه شناسی". مکتب فکری وی "پزیتویسم" یا فلسفه اثباتی نامیده می شود که اساس آن را بسنده کردن به داده های بدون واسطه حواس تشکیل می دهد.

فویر باخ

فویر باخ (Ludwig Feuerbach) متولد سال 1804 در آلمان، و درگذشته در سال 1872 میلادی. وی که در ابتدا از شاگردان هگل بود ، به مکتب اصالت ماده و اصالت حسّ

گرایش پیدا کرد و کتاب "ماهیت مسیحیت" را به رشته
تحریر درآورد.

کی یر کگارد

کی یر کگارد (Kierkegaard) متولد 1813 در دانمارک ، و
درگذشته در سال 1855 میلادی. او را که کشیش مذهبی
بود و سپس به انتقاد کردن از افکار کلیسا پرداخت،
بنیانگذار مکتب "اگزیستانسیالیسم" دانسته اند. وی در
برابر مکتب راسیونالیسم افراطی ، به مبارزه با فلسفه
انتزاعی و محدود کردن ادراک حقیقت به استدلال عقلی
محض پرداخت و ضرورت اهتمام به واقعیت های زندگی و

احساس و عواطف را یاد آور شد. برخی از آثار وی عبارتند از: "مفهوم اضطراب"، "تکرار"، و "تجربه در مسیحیت".

کارل مارکس

کارل مارکس (Karl Marx) متولد سال 1818 در آلمان، و درگذشته در سال 1883 میلادی. وی بنیانگذار مکتبی فلسفی با ابعاد سیاسی و اقتصادی است که به مکتب "مارکسیسم" معروف است. این مکتب فلسفی بر مبنای اصالت ماده (ماتریالیسم) قرار دارد. از دیدگاه مارکس، تاریخ همواره تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است.

برخی از کتابهای معروف او عبارتند از: "سرمایه"، "فقر فلسفه" و "مانیفست".

ویلیام جیمز

ویلیام جیمز (William James) متولد سال 1842 در ایالات متحده آمریکا ، و متوفای سال 1910 میلادی. وی را بنیانگذار مکتب "پراگماتیسم" (اصالت عمل) دانسته اند. برخی از آثار او عبارتند از: "دین و روان" و "جهان کثرت گرا". جیمز ، علاوه بر فلسفه ، در زمینه روانکاوی تجربی نیز ، پژوهش های دامنه داری را انجام داده است. مکتب "پراگماتیسم" بر آن است که حقیقت عبارت است از قضیه ای که فایده عملی داشته باشد ، و به عبارت دیگر ، معنایی که ذهن انسان می سازد برای اینکه از آن رهگذر به نتیجه عملی بهتر و مناسب تری نائل گردد.

نیچه

فریدریش نیچه (Friedrich Nietzsche) متولد سال 1844

در آلمان ، و درگذشته در سال 1900 میلادی. وی از ناقدان

فلسفه ، دین و فرهنگ بوده است.

برخی از کتابهای وی عبارتند از:

"سپیده دم" ، "اراده معطوف به قدرت" ، "انسانی بیش از

حد انسانی" ، "فراسوی نیک و بد" و "تبارشناسی اخلاق".

فلاسفه غرب در قرن بیستم و بیست و یکم

سیر اندیشه های فلسفی در اروپا در دو قرن بیستم و

بیست و یکم میلادی، تحت تأثیر دو پدیده مهم آن دوران

قرار گرفت:

الف. پدیده نخست، رواج افکار سوسیالیستی و موج جدید چپ گرایی در آن دوران بود. با صنعتی شدن کشورهای اروپایی و رشد سرمایه داری در اواخر قرن نوزدهم میلادی، نهضت های کارگری سوسیالیستی قدرتمندی در کشورهای غربی به وجود آمدند که مهمترین هدف خود را سرنگون ساختن نظام های کاپیتالیستی و ایجاد حکومت های انقلابی پرولتاریا معرفی کردند.

از اینرو مشاهده می کنیم که برخی از فیلسوفان آن برهه از زمان ، مانند میشل فوکو و جان دیویی، دیدگاه های تحلیلی خود را در عرصه ایده های سوسیالیسم، تبیین می کنند.

اما جمعی از فلاسفه در آن دوران مانند کارل پوپر (Karl Popper) ، گرچه در ابتدا تحت تاثیر مارکسیسم و سوسیالیسم قرار گرفتند، ولی در ادامه پژوهش های خود، به نقد مارکسیم و کمونیسم برخاستند و از لیبرال دموکراسی دفاع کردند.

ب. دومین امری که مکاتب فلسفی و سیر اندیشه فلاسفه را در دو قرن بیستم و بیست و یکم تحت تاثیر قرار داد، سرخوردگی متفکران به خاطر بروز جنگ جهانی و تلفات وحشتناک و خسارات عظیم آن نبرد ویرانگر بود. از هم گسیختگی و فروپاشی فکری و معنوی مردم در پی جنگ جهانی و رویداد های دهشتبار آن، مانند بمباران اتمی زنان و

مردان و کودکان بی گناه در هیروشیما و ناکازاکی، نسل جدید مغرب زمین را نسبت به مبانی فکری و مذهبی و ارزش های اروپایی معاصر خود بد بین و بی اعتماد ساخت. این حالت تردید و گسستگی فکری نسبت به ارزش های تمدن غربی، در شکل گیری مکاتب فکری دوران یادشده نیز، تاثیر گذار بود و تحولاتی را به دنبال داشت.

از اینرو، فیلسوفانی مانند ژان - پل سارتر (Jean-Paul Sartre) و آلبر کامو (Albert Camus)، با ابراز ناخواری از فقدان بلوغ بشر اروپایی که با زیر پا گذاشتن اصول و ارزشهای انسانی، آتش جنگهای وحشتناک را برافروخته اند، زبان به شکوه گشوده و با ایجاد تردید در کارایی مکاتب

فلسفی و فکری پیشین، به بیان راه حل هایی تازه برای حل مشکلات جوامع بشری، پرداخته اند.

ژان - پل ساتر، در این رستا، مکتب فلسفی "اگزیستانسیالیسم" را که از قرن نوزدهم تبیین شده بود، به عنوان الگوی فکری مورد نیاز برای حل این معضل، مطرح کرد. از اینرو این فیلسوف فرانسوی، پژوهش های خود را در زمینه مکتب فلسفی یادشده ادامه داد و به تشریح ابعاد گوناگون آن پرداخت.

یکی دیگر از نحله های فکری دنیای غرب که در این دوران رواج یافت، مکتب "اثبات گرایی منطقی" (Logical positivism) بود. مرکز ثقل این دیدگاه فلسفی و علمی،

مجموعه ای به نام "حلقه وین" (Vienna Circle) بود که شامل تعدادی از فیلسوفان مشهور می گردید. برخی از آن متفکران عبارت بودند از:

- لودویگ ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein)
- رودلف کارنپ (Rudolf Carnap)
- موریتس شلیک (Moritz Schlick)
- ارنست ماخ (Ernst Mach)
- هانس هان (Hans Hahn)
- کارل گوستاو همپل (Carl Gustav Hempel)
- کورت گودل (Kurt Gödel)

در اینجا برای توضیح بیشتر، اندیشه های مشاهیر فلسفه
مغرب زمین را در آن دوران، مورد بررسی قرار می دهیم.

جان دیویی

جان دیویی (John Dewey) متولد سال 1859 میلادی در
آمریکا، و متوفای سال 1952 میلادی است. وی فیلسوف،
روانشناس، و نظریه پرداز سیاسی با گرایش پراگماتیسم و
تجربه گرایی است. وی فرد گرایی و "لیبرالیسم آزاد" را
مورد انتقاد قرار می دهد و "سوسیالیسم دموکراتیک" و
"لیبرالیسم کلاسیک" را مطرح می کند.

سوسیالیسم دموکراتیک

گرچه دیویی به عنوان فیلسوف لیبرال شناخته شده است، ولی در عین حال، با کاپیتالیسم و سرمایه داری آزاد، موافقت نکرده و به انتقاد از آن برخاسته است.

از اینرو، نوعی از سوسیالیسم دموکراتیک را در برخی از کتاب های خود مانند "لیبرالیسم و کنش اجتماعی" (Liberalism and Social Action) در سال 1935 میلادی، و "فردگرایی، قدیم و جدید" (Individualism, Old and New) در سال 1930 میلادی، و "آزادی و فرهنگ" (Freedom and Culture) در سال 1939 میلادی، مطرح کرده است.

لیبرالیسم کلاسیک

در این نوع از لیبرالیسم، فرد به عنوان یک موجود مستقل در رقابت با افراد دیگر در نظر گرفته می شود و زندگی اجتماعی و سیاسی به عنوان حوزه ای است که رقابت ها در منافع شخصی در آن محیط، هماهنگ می شوند.

دیویی، دیدگاه افرادی مانند هنری مین (Henry Maine) و امثال او را که دموکراسی را به عنوان حاکمیت اکثریت جاهل دانسته اند، مردود می شمارد. زیرا زندگی انسان ها تا زمانی که در ارتباط ذاتی با یکدیگر باشند، معنا پیدا می کند. وی در عین حال، معتقد بود به اینکه دموکراسی صرفاً یک شکل از حکومت نیست که با حکومت اکثریت

تعریف شود، بلکه نحوه تشکیل اکثریت را باید مدّ نظر قرار داد.

دموکراسی از دیدگاه دیویی، یک آرمان است که منافع فردی و جمعی را هماهنگی می سازد.

جان دیویی در زمینه فلسفه تعلیم و تربیت نیز، پژوهش های گسترده ای انجام داده است.

وی، اندیشه ها و نظریه های خویش را در کتاب های خود به شرح ذیل، به رشته تحریر درآورده :

- فردگرایی، قدیم و جدید

(Individualism, Old and New)

- اخلاق دموکراسی (The Ethics of Democracy)

- لیبرالیسم و کنش اجتماعی

(Liberalism and Social Action)

- آزادی و فرهنگ (Freedom and Culture)

- بازسازی فلسفه (Reconstruction in Philosophy)

- طبیعت و رفتار انسان

(Human Nature and Conduct)

- تجربه و طبیعت (Experience and Nature)

- هنر به عنوان تجربه (Art as Experience)،

- یک مذهب مشترک (A Common Faith)،

- نظریه ارزش گذاری (Theory of Valuation).

- عامه مردم و مشکلات آن

(The Public and Its Problems)

ژان - پل سارتر

ژان - پل سارتر (Jean-Paul Sartre)، متولد سال 1905 و متوفای سال 1980 میلادی، فیلسوف اگزیستانسیالیسم و اندیشمند سیاسی فرانسوی است.

وی پس از جنگ جهانی دوم، از سال 1945 میلادی، نوشتن دیدگاه های خود در زمینه فلسفه سیاسی را در مجله "دوران مدرن" (Les Temps Modernes) که خودش منتشر می کرد، گسترش داد. او از سال 1950 میلادی تحت تاثیر مارکسیم قرار گرفت و نظریات خود را در کتاب "نقد عقل

دیالیکتیکی" (Critique de la raison dialectique) به رشته
 تحریر درآورد. وی تلاش کرد تا با ترکیب اندیشه های
 اگزیستانسیالیسم با آراء مارکسیسم، دیدگاه های نوینی را
 در زمینه آزادی، رابطه فرد با جامعه، و دیگر مبانی فلسفه
 سیاسی، عرضه کند.

سارتر، نظریات خود را در نوشتارهای خود مانند کتاب
 "اگزیستانسیالیسم و انسان گرایی" (L'existentialisme
 est un humanisme) منتشر کرد.

از دیدگاه این فیلسوف، انسان در زمانی از گرفتاریهای
 فکری و عدم بلوغ در اندیشه رها خواهد شد که تعریف
 صحیحی از "انسان" و جایگاه واقعی او را بدست آورد. وی،

نقش آزادی و مسئولیت انسان را در نوشتارهای متعدد خود

مانند کتاب های ذیل، مورد تاکید قرار می دهد:

• هستی و نیستی (L'être et le néant)

• اگزیستانسیالیسم و احساسات انسانی

(Existentialisme et émotions Humaines)

• "اگزیستانسیالیسم و انسان گرایی"

(L'existentialisme est un humanisme)

• نقد عقل دیالکتیکی

(Critique de la raison dialectique)

• حقیقت و هستی (Vérité et existence)

آزادی انسان

سارتر، در نوشتار خود تحت عنوان "وجود و عدم" (L'Être

et le néant) در تعریف آزادی می گوید:

"آزادی انسان عبارت است از توانایی آگاهی برای فراتر رفتن از وضعیت مادی خود".

اما بعداً در کتاب "نقد عقل دیالیکتیک"، نظر خود را تغییر

داد و آزادی را تحت تاثیر دیدگاه های مادی، چنین تعریف

کرد: "آزادی انسان ها تنها به این است که بتوانند نیازهای

اساسی خود را به عنوان موجودات عملی برآورده کنند".

سارتر، آزادی را مرکزی ترین ارزش هنجاری می دانست و

تلاش می کرد تا آزادی فردی را با نیاز او به نهادهای

اجتماعی، هماهنگ سازد، و راه میانه ای را غیر از فردگرایی
تقلیلی و کل گرایی انتزاعی بیابد.

نقش فرد در جامعه

سارتر ، جامعه را عرصه مبارزه میان اقتدار گرایان و
ضعیفان می داند.

در عین حال، او بر مبنای دیدگاه اگزیستانسیالیستی خود،
افراد را مسئول آسیب های اجتماعی گسترده می داند و
معتقد بود به اینکه اشخاص باید به طور شفاف نقش
اجتماعی خود را بازنگری کنند و تقصیرهای شخصی خود را
در زمینه حوادثی که به وقوع پیوسته اند، بپذیرند. بنا بر
این، دیدگاه ترکیبی سارتر میان مارکسیسم و

اگزستانسیالیسم این بود که نقش فردی و مسئولیت اخلاقی اشخاص، باید به صورت بنیادین، مدّ نظر قرار گیرند.

تحلیل پدیده ظلم

سارتر، که اندیشه های هگل را در زمینه نظریه دیالکتیک تاریخی، مورد مطالعه قرار داده بود، بر آن بود که ظلم، استثمار انسان از انسان است. اما ستم اقتدار گرایان بر ضعیفان، یک واقعیت اجتناب ناپذیر و جبر تاریخ نیست، بلکه یک وضعیّت تاریخی است که می توان با حضور در صحنه و فعالیت های جمعی، با آن مبارزه کرد.

او در کتاب "نقد عقل دیالیکتیک" به این نکته اشاره می کند که: ظلم، در عین حال که یک رویه عملی (praxis) و نتیجه رفتارهای عمدی است، یک فرایند (process) است که نشان می دهد پدیده ای فراتر از رفتارهای فردی است و غیر قابل تقلیل به رفتار عمدی افراد می باشد.

سارتر، معتقد است به اینکه همانگونه که ظالمان و عاملان ستم بدنیت هستند، قربانیان ستم که ظلم را می پذیرند نیز، مقصر می باشند.

زیرا اصالت، عبارت است از آگاهی کامل به آزادی خود از طریق اندیشه واضح و اقدام مسئولانه و بر عهده گرفتن پیامدها و خطراتی که در بر دارد.

از اینرو، سارتر در کتاب "ادبیات چیست؟" به این نکته اشاره می‌کند که ادبیات باید ابزاری باشد که از طریق آن، اقلیت‌های تحت ستم بتوانند به آگاهی گروهی دست یابند، و در نتیجه، نخبگان به مبارزه بر ضدّ ستم، تحریک شوند. بر مبنای این افکار، سارتر با پدیده استعمار به مبارزه برخاست، و از جمله استعمارگری فرانسه در "الجزائر" را محکوم کرد.

سارتر، شهروندان را به خاطر سکوت و انفعالی بودنشان، مسئول وجود ظلم‌ها و آسیب‌های اجتماعی مانند نژادپرستی، فقر، استعمار و تبعیض میان زن و مرد می‌داند.

اخلاق و قرارداد اجتماعی

سارتر، معتقد بود که اخلاق بیش از آنکه از قوانین انتزاعی پیروی کند، باید موضوع قرارداد اجتماعی باشد و در نهادهای و مؤسسات عموم مردم، تجلی کند.

لیبرالیسم انضمامی

سارتر در "یادداشت ها" (Cahiers)، جامعه مورد تایید خود را بر مبنای "لیبرالیسم انضمامی" (libéralisme concret) معرفی می کند. ویژگی لیبرالیسم انضمامی این است که آرمان بنیادی جامعه و احترام متقابل، مبتنی بر پروژه های خاص فرد فرد جامعه است، نه بر ماهیت انسانی انتزاعی افراد.

از اینرو، حقوق افراد انسان، با مشارکت فعال آن افراد در زندگی اجتماعی تضمین می شود ، نه با توسل به نظریه مشکل ساز و انتزاعی "طبیعت انسان".

سیمون دوبوار

سیمون دوبوار (Simone de Beauvoir) متولد سال 1908 در فرانسه ، و درگذشته در سال 1986 میلادی. این بانوی فیلسوف نیز ، از جمله مروجان مکتب "اگزیستانسیالیسم" در کنار "ژان پل سارتر" بود.

وی علاوه بر آشنایی با فلسفه ، به عنوان یک رمان نویس و فعال سیاسی با گرایش "فمینیسم" نیز، شهرت یافته است.

وی کتاب معروف خود را در این زمینه تحت عنوان "جنس دوم" (Le Deuxième Sexe) در سال 1949 میلادی، منتشر ساخت.

میشل فوکو

پُل میشل فوکو (Paul Michel Foucault)، متولد سال 1926 و متوفای سال 1984 میلادی، مورّخ، فیلسوف و اندیشمند سیاسی و اجتماعی فرانسوی است.

وی که تحت تاثیر اندیشه های مارکسیسم قرار گرفته بود، پایان نامه دکترای خود را در سال 1961 تحت عنوان "تاریخ جنون" (Histoire de la folie) در باره برهه ای از تاریخ اروپا از قرن پانزدهم تا نوزدهم میلادی (به دلیل رفتارهای

وحشتناک حکومت های پادشاهی و استبدادی اروپا در
 اواخر قرون وسطی و پس از آن، به رشته تحریر درآورد.
 وی در عین حال، سه عامل را برای درمان آن "جنون" به
 شرح ذیل، مؤثر دانست:

- ظهور رنسانس،
- دوران روشنگری از اواسط قرن هیفدهم تا اواخر قرن
 هیجدهم میلادی،
- نهضت آزادی در اروپا پس از دوران روشنگری.

سوسیالیسم

میشل فوکو، آراء و افکار خود را در زمینه سوسیالیسم، در
 مجموعه ای از سخنرانی ها و مصاحبه هایش که تحت

عنوان "گفتار و نوشتار" (Dits et écrits) منتشر گردیده،
مطرح نموده است.

وی در زمانی می زیست که احزاب سوسیالیست در کشور
فرانسه مانند حزب کمونیست فرانسه (PCF) و حزب
سوسیالیست (PS) به رهبری فرانسوا میتران (François
Mitterrand) [که با همین حزب، به ریاست جمهوری
فرانسه رسید] در حال گسترش بودند.

دیدگاه فلسفی و سیاسی فوکو در زمینه سوسیالیسم، با
آنچه که در اتحاد جماهیر شوروی همراه با نظام پلیسی و
اقتدار گرایی مطلق در جریان بود، تفاوت داشت. وی معتقد
بود که سوسیالیسم از یکسو با لیبرالیسم، و از سوی دیگر

با اقتدار گرایی به منصّه ظهور رسیده است. او هر دو نوع را نقد می کرد و بر آن بود که باید یک نظام سوسیالیستی معتدل و جامع برای حکمرانی به عنوان یک هنر جدید حکومتی، خلق شود.

تبارشناسی تحلیلی

وی پس از کتاب "گفتار و نوشتار"، کتاب های دیگری را به شرح ذیل، به رشته تحریر درآورد:

- "تولد درمانگاه" (Naissance de la clinique)
- "الفاظ و اشیاء" (Les Mots et les Choses)
- "نظم گفتمان" (L'ordre du discours)

او در آثارش بخصوص در کتاب اخیر، شیوه تحلیلی خود را تحت عنوان "تبارشناسی" (genealogical perspective) مطرح نمود که برخی از تحلیل گران، آن را به عنوان باستان شناسی علم قلمداد کرده اند.

فوکو، در کنار مطالعه گفتمان ها، قدرت را در جایگشت های تاریخی (Historical permutations) آن نیز، مورد تحلیل قرار می دهد.

پیوند میان دانش و قدرت

یکی از آراء میشل فوکو، پیوند ناگستنی میان دانش و قدرت است.

وی، نظریه خود را در این زمینه در نوشتاری تحت عنوان "درسهایی پیرامون اراده دانستن" (Leçons sur la volonté de savoir)، مطرح ساخته است.

فوکو بر آن بود که نظم و انضباط و قوانین اجتماعی، حافظ مردم در برابر دولت است. بنا بر این، هنگامی که نظم و انضباط مقررات جامعه از بین برود، دولت با زور و اقتدار خود به عنوان آخرین راه حل، متکی خواهد شد.

فوکو، این نظریه تئورسین معروف نظامی، کارل کلوزویتس (Carl von Clausewitz) را که می گفت:

"جنگ، صرفاً ادامه سیاست با ابزارهای دیگر است"، به صورت وارونه تبدیل کرد و چنین گفت:

"سیاست، ادامه جنگ، با ابزارهای دیگر است".

نظام حکمرانی

میشل فوکو، حکمرانی یا حکومت مداری (Governmentality) را واژه ای پر محتوا می داند که از "خردورزی فرمانروایی" حاصل می شود. حکمرانی، عبارت است از یک منطق که به وسیله آن، فرایند دولت مدنی، اداره و اجرایی می شود. در عین حال، این منطق، صرفاً یک امر آرمانی محض نیست، بلکه نهادها، شیوه ها و ایده ها را نیز، در بر می گیرد.

فوکو، در تبیین دلیل برپا شدن حکومت، به موضوع امنیت، قلمرو، و جمعیت اشاره می کند.

از نظر وی، حکومت باید قدرتی باشد که جمعیت را هدف خود، اقتصاد سیاسی را شکل اصلی دانش، و دستگاه های امنیتی را ابزار فنی اساسی خود قرار دهد.

این نظام حکمرانی از دیدگاه فوکو، سیستم حکومت مداری است که موضوع مطالعه پیدایش زیست سیاسی در شکلی است که به عنوان "نیولیبرالیسم" نامیده می شود.

فریدریش هایک

فریدریش هایک (Friedrich Hayek)، متولد سال 1899 در وین، و متوفای سال 1992 میلادی، فیلسوف سیاسی و نظریه پرداز اقتصاد بازار آزاد بود.

بخش عمده دیدگاه های هایک، در زمینه مباحث اقتصادی است. اما در عرصه های سیاسی و اجتماعی نیز، مانند مبحث آزادی، حاکمیت قانون، نظم خود به خود، و نقش دولت، دیدگاه های مفصلی ارائه کرده است. وی، در صدد اثبات برتری نظام های حکمرانی باز و دموکراتیک و لیبرال، نسبت به نظام های حکومتی تمامیت خواه (Totalitarian) می باشد.

آزادی فردی - آزادی جمعی - آزادی سیاسی

هایک، در کتاب "قانون اساسی آزادی" (The Constitution of Liberty)، دیدگاه های خود را در این زمینه، تبیین کرده است. او همچنین، برای توضیح آراء خود

در تحلیل آزادی و بردگی، کتاب "راه به سوی بردگی" (The Road to Serfdom) را تالیف کرد. کتاب دیگر وی، "قانون، قانونگذاری و آزادی" (Law, Legislation and Liberty) نام دارد.

وی در مرحله نخست، تعریف آزادی که در آن رفتار افراد به وسیله ارزشهای اخلاقی مشترک "هدایت شود" را نمی پذیرد. زیرا این ارزش های عام، به انکار آزادی منجر می شود. او می گوید: جامعه باید بپذیرد که هر فرد برای خود، دارای ارزش های اخلاقی خاص است. در این صورت، جامعه به آزادی می رسد.

وی، نقطه مقابل دیدگاه خود در تعریف آزادی را با سوسیالیسم مرتبط می‌داند و از اینرو، در زمینه اقتصادی، عدالت در توزیع را که مطابق با ارزش‌های مشترک در مکتب اشتراکی قلمداد می‌کرد، مردود می‌شمرد.

او آزادی فردی مورد نظر خود را که دیدگاه خودش بود، با "آزادی جمعی" در تضاد می‌داند. زیرا در آزادی جمعی، یک مقام دولتی، هدف و کیفیت آن را در راستای اهداف و منافع خود تعیین می‌کند، نه فرد فرد جامعه.

وی، تعریف خود از آزادی را با "آزادی سیاسی" نیز، متمایز می‌داند. آزادی سیاسی از دیدگاه او عبارت بود از:

"مشارکت مردم در انتخاب حکومت خود در فرآیند قانونگذاری و در کنترل نظام حکمرانی". هایک، آزادی سیاسی را نیز، نوعی آزادی جمعی، در زمینه داشتن حق رأی، حق کاندیداتوری، و حق مشارکت در امور عمومی، می‌داند.

سخن او این بود که آزادی جمعی، در صورت عدم اهتمام به حقوق و آزادی‌های فردی، ناقص است.

او می‌گفت: توانایی برای انتخاب حکومت خود، لزوماً برای تضمین و حفاظت از آزادی افراد کفایت نمی‌کند. آزادی‌ها، همواره در معرض تهدید توسط سیاستهای حکومت‌ها هستند.

او به این نکته اشاره می کرد که در قرن بیستم، بارها انتخابات دموکراتیک، به روی کار آمدن مستبدان منجر شده است.

هایک، برای تضمین آزادی های فردی، موارد ذیل را پیشنهاد می کند:

- تضمین آزادی اقتصادی و بازار آزاد.
- تدوین چارچوب قانونی برای حمایت از حقوق لیبرال افراد، مانند احترام به حریم خصوصی افراد، مالکیت خصوصی، و آزادی های فردی.

دولت و نقش آن

هایک ، نظریه پرداز آزادی فردی و اقتصاد بازار آزاد است.

از اینرو، با دخالت دولت ها در اقتصاد و یا در زمینه محدود سازی آزادی های فردی ، مخالفت می کند. او معتقد است که دخالت دولت در موارد مذکور ، سرانجام به حکومت "تمامیت خواه" منجر می شود.

از اینرو، این اندیشمند سیاسی به دولت های انگلستان و آمریکا هشدار می داد که دخالت روز افزون آنها و گسترش اختیارات سازمان های اداری آنها بر زندگی خصوصی و دارایی شهروندان، به سوسیالیسم منتهی می گردد. او از این بیمناک بود که ادامه روند دخالت های آن دو دولت و سلب آزادی های سیاسی و اقتصادی شهروندان، تکرار اشتباه سردمداران پیشین ایتالیا، آلمان و روسیه باشد، که

کشور خود را به ورطه فاشیسم و نازیسم و کمونیسم
افکندند.

حاکمیت قانون

هایک، بر اساس نظریه اقتصاد آزاد مورد تایید خود،
معتقد بود به اینکه نظام های جمع گرا که توزیع ثروت و
درآمد را به منظور رسیدن به اهداف یک جامعه تحمیل
می کنند، موجب زوال حکومت قانون می شوند.

او می گفت: تلاش دولت در جهت تنظیم افعال و اعمال
انسان ها با ابزارهای عقلگرایی و تعمّدی ، به منظور وصول
به اهداف و غایات معین ، موجب می شود تا حکومت

قانون توانایی خود را به عنوان یک مشوّق و تضمین کننده آزادی فردی، از دست بدهد.

هایک در آثار خود از جمله کتاب "قانون اساسی آزادی"، به این دیدگاه اشاره دارد که : قوانین، محصول طراحی یا صادرشده توسط فرد معینی نیستند، بلکه هنجارهایی هستند که بر رفتارها، حکومت می کنند.

کارل پوپر

کارل رایموند پوپر (Karl Raimund Popper) متولد سال 1902 در وین، و متوفای سال 1994، از جمله فلاسفه

علم، و یکی از اندیشمندان اجتماعی و سیاسی دوران معاصر است.

پوپر، نظریه پرداز لیبرالیسم دموکراتیک بود و با مکاتب "تمامیت خواهان" (totalitarians)، مبارزه می کرد. وی دیدگاه های خود را در زمینه فلسفه سیاسی و اجتماعی، در کتابهای "فقر تاریخ گرایی" (The Poverty of Historicism) و "جامعه باز و دشمنان آن" (The Open Society and Its Enemies)، به رشته تحریر در آورده است.

نقد تاریخ گرایی

گرچه پوپر برای مدّتی تحت تاثیر اندیشه های مارکسیسم

قرار داشت، ولی در ادامه پژوهش های خود از سال 1919 میلادی، به نقد تاریخ گرایی مارکسیستی پرداخت. وی، تاریخ گرایی را به عنوان اساس مکاتب اقتدار گرایی (Authoritarianism) و تمامیت خواهی (Totalitarianism) معرفی کرد.

نقد سوسیالیسم و کمونیسم

پوپر در ادامه مطالعات خود به این نتیجه رسید که حمایت اولیه او از سوسیالیسم، اشتباه بزرگی بوده است. از اینرو، به نقد آن مکتب پرداخت و سوسیالیسم را منافی با آزادی های فردی انسان دانست. او سر انجام ، حکومت اتحاد

جماهیر شوری را که بر اساس مکتب کمونیسم بنا شده بود، به عنوان نوعی نظام تمامیت خواه ، معرفی کرد.

حدود تسامح و تساهل

پوپر معتقد بود که اصل تسامح و تساهل، امری مطلوب است، اما تساهل بیش از حد، به زوال تساهل و تسامح منجر می شود. افراط در تساهل و تسامح، مخالفان تسامح را تشجیع می کند تا پاسخ دیگران را با مشت و سلاح بدهند و باعث از بین رفتن اصل تساهل شوند. بنا بر این، باید مخالفان تسامح و تساهل را که ناشکیبایی و عدم مدارا و به کاربردن خشونت را برای نابودی تساهل تبلیغ می کنند، به عنوان جنایتکار بشناسیم و آنان را سرکوب کنیم.

جان رالز

جان رالز (John Rawls)، متولد سال 1921 و متوفای سال

2002 میلادی، فیلسوف سیاسی آمریکایی است.

وی، دیدگاه های خود را در عرصه های فلسفه سیاسی و

اندیشه های حقوقی، در کتاب های خود به شرح ذیل، به

رشته تحریر درآورده است:

- نظریه عدالت (A Theory of Justice)
- لیبرالیسم سیاسی (Political Liberalism)
- حقوق مردمان (The Law of Peoples)
- عدالت به عنوان انصاف (Justice as Fairness)

عدالت اجتماعی

یکی از اهداف این دانشمند ، ایجاد سازگاری میان آزادی فردی از یکسو، و برابری و عدالت در توزیع از سوی دیگر است.

رالز، عدالت را نخستین فضیلت برای نهاد جامعه قلمداد می کند. زیرا هدف همه انسان ها خوشبختی است، اما عدالت از نظر رتبه، بر خوشبختی مقدم است. زیرا خوشبختی در صورتی احراز می شود که بر مبنای انصاف و عدالت استوار باشد.

در نظام عادلانه است که انسان ها می توانند در پی آمال و آرزوهای خود باشند.

وی ، آزادی را شامل آزادی های بیان، عقیده، اجتماع، حق مالکیت، و حقوق دموکراتیک انسان ها می داند. آنچه موجب تضمین ایجاد و تداوم آزادی های مذکور است، اصل عدالت اجتماعی و برابری است. در چنین نظامی، افراد هم سطح، فرصت های مشابهی را در احراز امتیازات زندگی، به دست می آورند.

سموئل هانتینگتون

سموئل هانتینگتون (Samuel Huntingto) ، متولد سال 1927 و متوفای سال 2008 میلادی ، اندیشمندی آمریکایی در عرصه فلسفه سیاسی است.

هانتینگتون، نظریات خود در زمینه روابط میان فرهنگ ها و تمدن ها و تحولات و نظم سیاسی جهان را در نوشتارهای ذیل، آورده است:

- موج سوم دموکراسی گرایی (The Third Wave)
- سرباز و حکومت (The Soldier and the State)
- برخورد تمدن ها (Clash of Civilizations)
- نظم سیاسی جوامع در حال تغییر (Political Order in Changing Societies)

موج سوم دموکراسی گرایی

هانتینگتون در کتاب موج سوم دموکراسی گرایی ، به

جریان جدیدی در راستای گرایش کشورهای در اروپا، آسیا،
 آفریقا و آمریکای لاتین به دموکراسی خواهی در اواخر قرن
 بیستم میلادی اشاره می کند، که پس از انقلاب نظامیان در
 کشور پرتغال در سال 1974 میلادی، آغاز گردیده است.

روابط مدنی - نظامی

هانتینگتون، دیدگاه های راهبردی خود را در کتاب "سرباز و
 حکومت" (The Soldier and the State) به رشته تحریر
 درآورده است. موضوع اصلی بحث در این کتاب ، تبیین
 سیاست روابط مدنی – نظامی است.

نهادگرایی

هانتینگتون در کتاب "نظم سیاسی جوامع در حال تغییر"

به تبیین نظریه خود در زمینه نهادگرایی تاریخی (The

historical institutionalism) و بحث پیرامون چگونگی تغییر

نظام های سیاسی پرداخته است.

وی، زوال سیاسی را در ارتباط با درجه توسعه سیاسی می

داند، نه توسعه اقتصادی و اجتماعی. زیرا تغییرات، به

خاطر تنش ها در درون نظام سیاسی و اجتماعی، به وقوع

می پیوندند. همچنین، نظم سیاسی، وابسته به ارتباط میان

توسعه نهادهای سیاسی از یک طرف، و قدرت بسیج

نیروهای اجتماعی تازه نفس در سیاست است.

او، ظرفیت ایجاد نهادهای سیاسی را در حدّ گنجایش
ایجاد منافع عمومی قلمداد می‌کند.

از نظر هانتینگتون، نوین‌گرایی (Modernization) عامل
بروز بی‌ثباتی خواهد بود. زیرا هنگامی که شهرنشینی
گسترش یابد و سوادآموزی و اطلاعات مردم توسعه پیدا
کند، توقّعات و انتظارات مردم نیز، افزایش می‌یابد. همگانی
شدن رسانه‌ها و گسترش شبکه‌های اجتماعی، این امر را
تشدید می‌کند.

هانتینگتون، عامل اصلی بی‌ثباتی و درگیرها در مناطق
مختلف جهان را سرعت تغییرات اجتماعی، همراه با کندی
توسعه نهادهای سیاسی می‌داند.

برخورد تمدن ها

هانتینگتون ، نظریه خود در باره برخورد تمدن ها را که به صورت مقاله در سال 1993 میلادی منتشر کرده بود، به عنوان یک کتابی تحت عنوان "برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی" در سال 1996 منتشر کرد.

او ادعا کرد که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 میلادی، اسلام، به عنوان بزرگترین چالش اساسی در برابر سلطه جویی کشورهای غربی بر دیگر مناطق جهان است. از اینرو ، وی معتقد بود که جنگ های بزرگ بعدی جهان غرب، با جهان اسلام خواهد بود.

فوکویاما

فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama)، متولد سال 1952 میلادی، اندیشمند سیاسی، اقتصادی و روابط بین الملل است.

وی، اندیشه های خود را در نوشتارهای یادشده در زیر، به رشته تحریر درآورده است:

- پایان تاریخ و آخرین انسان
(The End of History and the Last Man)
- ریشه های نظم سیاسی
(The Origins of Political Order)
- نظم سیاسی و زوال سیاسی
(Political Order and Political Decay)

- مطالبهٔ کرامت و سیاست ناخشنودی
(Demand for Dignity and the Politics of Resentment)
- لیبرالیسم و نارضایتی‌های آن
(Liberalism and Its Discontents)
- آیندهٔ فراانسانی
(Posthuman Future)
- حکمرانی و نظم جهانی در قرن 21
(Governance and World Order in the 21st century)
- آمریکا بر سر تقاطع
(America at the Crossroads)

لیبرال دموکراسی و پایان تاریخ

شهرت فوکویاما، بیشتر به خاطر کتاب "پایان تاریخ و آخرین انسان" است که در سال 1992 میلادی انتشار یافت.

وی، در این کتاب که در زمینه فلسفه سیاسی به رشته تحریر در آورده است، به بیان فضائل لیبرال دموکراسی، و دوران اقتدار نظام حکومتی دنیای غرب پس از جنگ سرد، می پردازد.

فوکویاما معتقد است به اینکه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد میان بلوک های شرق و غرب، که از سال 1945 تا سال 1991 ادامه داشت، بشر

به آخرین مرحله تاریخ خود، به معنای پایان دوره تکامل
ایدئولوژیک خود که ایدئولوژی لیبرال دموکراسی است،
نائل شده است.

بنا بر این، نظام حکومتی مذکور که در مغرب زمین حاکم
بود، از این پس به عنوان نظامی جهانی و پایان بخش همه
نظام های حکمرانی، ظاهر می گردد.

فوکویاما همانند هگل که بر مبنای نظریه غایت شناسانه
(Teleological idea)، روح تاریخ را عامل سیر تکاملی آن
می دانست، روند تاریخ را به عنوان فرایندی تکاملی می داند
که در نهایت، به اوج تعالی خود که تعمیم نظام لیبرال
دموکراسی برای همه ملّت هاست، نائل گردیده است. و

این، یعنی پایان تاریخ. بنا بر این، پایان تاریخ، به معنای رسیدن انسان به ایستگاه نهایی سیر تکاملی تاریخ بشر است.

نقد پایان تاریخ

برای اثبات این دیدگاه فکویاما، به نظریه "تئوری صلح دموکراتیک" استدلال شده است که بر مبنای آن، نظامهای دموکراتیک که به بلوغ رسیده اند، هرگز به جنگ یکدیگر برنمی خیزند. این در حالی است که اصل این تئوری نیز، زیر سؤال رفته است.

علاوه بر اینکه خودنمایی چهره کریه ستم ها، نابرابریها، خشونت ها، جنگ ها و قحطی ها، برگزاری جشن پایان

تاریخ و رسیدن به مقصد نهایی انسان را به عنوان امری
زود هنگام جلوه می دهد.

ادموند هوسرل

ادموند هوسرل (Edmund Husserl) متولد سال 1859 در
منطقه "Moravia" که امروزه در کشور جمهوری چک قرار
دارد، و متوفای سال 1938 میلادی است. وی را به علت
وضعیت تاریخی و جغرافیایی آن زمان ، فیلسوفی آلمانی یا
اتریشی می نامند که در زمینه مکتب "پدیدارشناسی" نظریه
پردازي کرده است.

پژوهش‌های گسترده‌وی در این زمینه ، موجب شده است تا او را به عنوان پدر "پدیدار شناسی" (Phenomenology) بنامند.

پدیدار شناسی، طبیعت تجربه ذهنی آگانه را به صورت عینی، مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد.

هوسلر معتقد بود که مبانی اصلی علوم ، نیازمند فلسفه هستند ، و بر این اساس ، در جهت هماهنگی میان علم و فلسفه می کوشید.

وی، دیدگاه‌های خود را در کتاب‌های ذیل، شرح داده است:

● نظریه پدیدار شناسی (Die Idee der Phänomenologie)

- پدیدار شناسی ناب و فلسفه پدیدار شناسی

Ideen zu einer reinen Phänomenologie und)

(phänomenologischen Philosophie

- بحران علوم اروپایی و پدیدار شناسی استعلایی

Die Krisis der europäischen Wissenschaften und die)

(transzendente Phänomenologie

- فلسفه اولی (Erste Philosophie)

- فلسفه علم حساب (Philosophie der Arithmetik)

- مباحث منطقی (Logische Untersuchungen)

برتراند راسل

برتراند راسل (Bertrand Russell) متولد سال 1872، و

متوفای سال 1970 میلادی، فیلسوف، ریاضیدان و اندیشمند بریتانیایی است. وی در زمینه منطق ریاضی و فلسفه تحلیلی و مخالفت با مکتب ایده آلیسم، پژوهش های گسترده ای انجام داده است.

برخی از کتاب های معروف او عبارتند از:

- تکامل فلسفه من (My Philosophical Development)
- تاریخ فلسفه غرب (History of Western Philosophy)
- قدرت (Power)
- مبادی دیاضیات (Principia Mathematica)
- مشکلات فلسفه (The Problems of Philosophy)
- چرا مسیحی نیستم (Why I Am Not a Christian)

ژاک مارتین

ژاک مارتین (Jacques Maritain) متولد سال 1882، و متوفای سال 1973 میلادی، فیلسوف فرانسوی و مروج مکتب فلسفه تومائی جدید (Thomism Neo) یا اسکولاستیک نوین است.

وی در حقیقت، تجدید کننده حکمت مدرسی یا "اسکولاستیک" است که در قرون وسطی توسط فیلسوفانی مانند "توماس آکویناس" (Thomas Aquinas) سازماندهی شده بود.

برخی از آثار علمی وی عبارتند از:

- مدارج معرفت (Les degrés du Savoir)

- مقدمه ای بر فلسفه (Introduction to Philosophy)
- انسان گرایی اساسی (Integral Humanism)
- شخص و خیر عمومی (La personne et le bien commun)

اتین ژیلسون

اتین ژیلسون (Etienne Gilson) متولد سال 1884 در

فرانسه ، و در گذشته در سال 1978 میلادی است.

وی نیز از نظریه پردازان مکتب "تومائی جدید" است. او

کمال فلسفه مابعد الطبیعه را اثبات وجود خدا می داند و

وجود حق را به عنوان هستی محض و خالص معرفی

می کند. کتابهای معروف وی عبارتند از:

- فلسفه مسیحی "سنت آگوستین"
(The Christian philosophy of Saint Augustine)
- تومیسیم (Le thomisme)
- عقل و وحی در قرون وسطی (Reason and revelation in the Middle ages)
- وحدت تجربه فلسفی (The unity of philosophical experience)
- عناصر فلسفه مسیحی (Elements of Christian philosophy)
- خدا و فلسفه (God and philosophy)

ویتگنشتاین

لودویگ ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein) متولد سال

1889 در اتریش ، و متوفای سال 1951 میلادی، از
پیشگامان منطق ریاضی و فلسفه تحلیلی است.

کتاب معروف او تحت عنوان "رساله منطقی . فلسفی"
(Logisch-Philosophische Abhandlung) در زمان حیات
وی در سال 1921 میلادی به زبان آلمانی منتشر گرد.

کتاب دیگر وی تحت عنوان "بررسی های فلسفی"
(Philosophische Untersuchungen) پس از درگذشت او
در سال 1953 میلادی منتشر شد.

هایدگر

مارتین هایدگر (Martin Heidegger) متولد سال 1889 در

آلمان ، و متوفای سال 1976 میلادی، از جمله فلاسفه مشهور اروپاست. وی در زمینه هستی شناسی، مفهوم زمان و انسان گرایی، پژوهش های گسترده ای را انجام داده است.

نوشتارهای معروف هایدگر که اندیشه های او را در بر دارند، عبارتند از:

- وجود و زمان (Sein und Zeit)
- تفکر چیست؟ (Was heißt Denken?)
- تفاسیر پدیدار شناختی ارسطو (Phänomenologische Interpretationen zu Aristoteles)
- مبانی اساسی پدیدارشناسی

(Die Grundprobleme der Phänomenologie)

- مفاهیم اساسی متافیزیک

(Die Grundbegriffe der Metaphysik)

- سخنرانی ها و مقالات (Vorträge und Aufsätze)

- هگل، فلسفه حقوق

(Hegel, Rechtsphilosophie)

- هویت و تفاوت (Identität und Differenz)

- نشانه های راه (Wegmarken)

گابریل مارسِل

گابریل مارسِل (Gabriel Marcel) متولد سال 1889 در

فرانسه ، و متوفای سال 1973 میلادی، یکی از فلاسفه

مکتب "اگزیستانسیالیسم" قلمداد می شود. مکتب فلسفی اگزیستانسیالیزم که توسط فیلسوف دانمارکی "سورن کی پر کگارد" (Søren Kierkegaard) متولد سال 1813 و متوفای 1855 میلادی تبیین شده بود، به دو شکل موافق مذهب و مخالف مذهب در اروپا رواج یافت.

"گابریل مارسل" بعنوان نماینده "اگزیستانسیالیزم موافق مذهب" محسوب می شود.

برخی از نوشتارهای مارسل، بدین شرحند:

- راز وجود (Le Mystère de l'être)
- وجود و عینیت (Existence et Objectivité)
- نشریه متافیزیک (Journal métaphysique)

- بودن و داشتن (Être et avoir)
- از امتناع تا استناد (Du refus à l'invocation)
- عقبگرد عقلانیت (Le Déclin de la sagesse)
- حضور و جاودانگی (Présence et Immortalité)
- کرامت انسان و مبانی وجودی آن
- (La Dignité humaine et ses assises existentielles)

ماکس وبر

ماکس وبر (Max Weber)، متولد سال 1864، و متوفای سال 1920 میلادی، اقتصاد داند، جامعه شناس، تاریخدان و اندیشمند آلمانی، در شکل دادن به مکاتب جدید

فکری سیاسی، اقتصادی و حقوقی در اروپا، فردی تاثیر گذار بود.

وی، افکار خود را در کتاب های خویش به شرح ذیل، تبیین کرده است:

- اقتصاد و جامعه (Wirtschaft und Gesellschaft)

- تاریخ مشارکت های تجاری در قرون وسطی

(Zur Geschichte der Handelsgesellschaften im Mittelalter)

- تاریخ کشاورزی روم و اهمیت آن برای حقوق عمومی و خصوصی

(Die römische Agrargeschichte in ihrer Bedeutung)

(für das Staats- und Privatrecht)

- بازار سهام (Die Börse)

- مقالات در باره جامعه شناسی دین

(Gesammelte Aufsätze zur Religionssoziologie)

- گردآوری نوشته های سیاسی

(Gesammelte Politische Schriften)

- مبانی عقلانی و جامعه شناختی موسیقی

(Die rationalen und soziologischen Grundlagen der)

(Musik

- مقالات در باره نظریه علمی

(Gesammelte Aufsätze zur Wissenschaftslehre)

- جامعه شناسی حکومت (Staatssoziologie)

- تاریخچه اقتصاد (Wirtschaftsgeschichte)

گادامر

هانس-گئورگ گادامر (Hans-Georg Gadamer)، متولد

سال 1900 و متوفای 2002 میلادی، فیلسوف آلمانی بود و

در زمینه "هرمنوتیک فلسفی"، پژوهش‌های گسترده‌ای انجام داد. وی، اندیشه‌های خود در زمینه مبانی تفسیر متن، ماهیت ادراک و دیگر مباحث مهم در عرصه هرمنوتیک (Hermeneutics) را در کتاب معروفش "حقیقت و روش" (Wahrheit und Methode) بیان کرد.

نظریه هرمنوتیک، پیش از این توسط اندیشمندان قبل از قرن بیستم میلادی مانند فریدریش شلایرماخر (Friedrich Schleiermacher)، متولد سال 1767 و متوفای سال 1834 میلادی مطرح گردیده بود، اما گادامر مانند هایدگر، ابعاد فلسفی هرمنوتیک را توسعه داد.

کتاب‌های مشهور گادامر بدین شرحند:

- حقیقت و روش (Wahrheit und Methode)
- میراث اروپا (Das Erbe Europas)
- آغاز فلسفه (Der Anfang der Philosophie)
- طرح های هرمنوتیکی (Hermeneutische Entwürfe)
- اخلاق دیالیکتیکی افلاطون (Platos dialektische Ethik)

پل ریکور

پل ریکور (Paul Ricœur) متولد سال 1913 و متوفای سال

2005 میلادی، فیلسوف فرانسوی و صاحب نظر در زمینه

پدیدارشناسی و نظریه هرمنوتیک است.

کتاب های معروف وی بدین شرحند:

- فلسفه اراده (Philosophie de la volonté)
- تاریخ و حقیقت (Histoire et vérité)
- تعارض تفاسیر (Le Conflit des interprétations)
- در مکتب پدیدار شناسی
(À l'école de la phénoménologie)
- از متن تا عمل (Du texte à l'action)
- شرّ ، چالشی برای فلسفه و الهیات
(Le Mal. Un défi à la philosophie et à la théologie)
- عشق و عدالت (Amour et justice)
- مقاله ای در مورد زیگموند فروید
(Essai sur Sigmund Freud)

یورگن هابرماس

یورگن هابرماس (Jürgen Habermas) متولد سال 1929 میلادی، فیلسوف و جامعه شناس آلمانی در دوران معاصر است. او از جمله نظریه پردازان نسل دوم مکتب فرانکفورت به شمار می رود که بر نظریه انتقادی و فلسفه علوم اجتماعی تمرکز داشت.

هابرماس، پژوهش های وسیعی در زمینه نقد ساختارهای اجتماعی، گفتمان اخلاق، حقوق بین الملل و شناخت شناسی انجام داده و افکار و ایده های خود را در کتاب های ذیل، به رشته تحریر درآورده است:

- نظریه کنش ارتباطی

(Theorie des kommunikativen Handelns)

- مشکلات مشروعیت در سرمایه داری متأخر

(Legitimationsprobleme im Spätkapitalismus)

- تغییرات ساختاری در حوزه عمومی

(Strukturwandel der Öffentlichkeit)

- دانش و علاقه (Erkenntnis und Interesse)

- گفتمان فلسفی مدرنیته

(Der philosophische Diskurs der Moderne)

- جمهوری برلین [مصاحبه] (Berliin Rippablik)

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
پیشگفتار.....	3
فصل اول.....	7
هزاره اول قبل از میلاد.....	7
فلسفه در شبه قاره هند.....	8
ودا (Veda).....	9
آموزه های وداها.....	11
اوپانیشاد (Upanishad).....	12
آموزه های اوپانیشادها.....	15
الف. شناخت آتمن (Atman).....	16
ب. شناخت برهمن (Brahman).....	16

- ج. اذعان به وحدت آتمن و برهمن 17
- د. تاکید بر مراقبه و تمرکز 18
- ه. اعتقاد به کارما (Karma) 18
- و. اعتقاد به چرخه تناسخ (Reincarnation) 19
- ز. اهتمام به معرفت معنوی "جنانا" 21
- مکتب جینیسم 22
- مکتب آجیویکا 23
- الف. جبر گرایی 24
- ب. انکار نظریه "کارما" 24
- ج. گرایش فلسفی سکولار 25
- مکتب چارواکا (Charvaka) 26
- مکتب بودا 27
- مذاهب دینی بودایی 32

- الف - مذهب "هینایانا" (Hinayana) 32
- ب - مذهب "مهایانا" (Mahayana) 33
- مکاتب فلسفی بودایی 34
- مکتب مادیامیکا 35
- مکتب یوگاچارا 36
- مکتب ساوترانتیکا 36
- مکتب وایبهاشیکا 37
- فلسفه در ایران باستان 38
- گاتاها 39
- آموزه های "گاتاها" 40
- سهروردی و فلسفه ایران باستان 44
- ورود فلسفه یونانی به ایران 48
- فلسفه در مصر باستان 51

- 51 پندنامه "پتاه هُتپ"
- 52 آموزه های پتاه هتپ
- 53 اعتقاد به روح
- 53 اذعان به وجود خدا
- 54 اعتقاد به "حوروس"
- 55 اهتمام به مفاهیم "کا"، "با"، "آخ" و "ایب"
- 57 اعتقاد به قضا و قدر
- 58 انکار تناسخ
- 58 درمان ناپذیری جهل مرگب
- 59 دستورالعمل های "آمینوپ"
- 60 آموزه های "آمینوپ"
- 61 ماعت
- 62 پاپیروس "آنی"

62		مهمترین آموزه های "آنی"
64		دوران "هِنِیسم" در مصر
66		فلسفه در چین باستان
67		مکاتب فلسفی چین
68		مکتب کنفوسیوس
72		مکتب تائوئیسم (Taoism)
75		مکتب "موهیسم"
76		مکتب قانون گرایان
78		مکتب منطقیون
78		فلسفه در یونان باستان
81		حوزه فلسفی "الئا"
83		مکاتب فلسفی آتن
86		شخصیت های فلسفی آتن

87	سقراط
88	افلاطون
89	ارسطو
92	مکتب رواقیان
93	مکتب اپیکوریان
94	مکتب کلیبان
96	مکتب شکاکان
98	انحطاط فلسفه در یونان
100	فصل دوم
101	مکتب نو افلاطونی
106	مکاتب فلسفی غربی در قرون وسطی
111	مکاتب فلسفی در جهان اسلام
118	ابن سینا و مکتب فلسفه مشائی

129.....	فصل سوم
129.....	هزاره دوم بعد از میلاد
129.....	گسترش فلسفه در جهان اسلام
133.....	نقش فلاسفه مسلمان در رشد دانش جهان غرب
136.....	سهروردی و مکتب فلسفه اشراق
146.....	فلسفه در دنیای غرب
149.....	دوران افول فلسفه در جهان اسلام
153.....	فلسفه در اروپا در دوران "رنسانس"
161.....	خیزش مجدد مکاتب فلسفی در جهان اسلام
164.....	صدر الدین شیرازی و مکتب حکمت متعالیه